



تفسیر قرآن

برای
جوانان

جلد اول

تألیف
محمود متوسل

فهرست مطالب

درس اول: گفتگو با خدا	
سوره حمد- آیات ۱ تا ۷	۱۱
درس دوم: شناخت مؤمن و کافر	
سوره بقره- آیات ۱ تا ۷	۲۳
درس سوم: شناخت منافق	
آیات ۸ تا ۲۰	۳۳
درس چهارم: اعجاز قرآن	
آیات ۲۱ تا ۲۸	۵۱
درس پنجم: کرامت انسان	
آیات ۲۹ تا ۳۹	۷۲
درس ششم: فرمان‌های الهی	
آیات ۴۰ تا ۴۸	۹۷
درس هفتم: نعمت آزادی	
آیات ۴۹ تا ۵۹	۱۰۸

تفسیر قرآن برای جوانان (۱)

محمود متوسل

ناشر: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن

نوبت چاپ: اول - زمستان ۱۳۷۷

تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه

قیمت: ۴۰۰۰ ریال

شابک: ۹۶۴-۵۶۵۲-۰۱-۴

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

مرکز پخش: تهران - تلفن و نما بر ۹۲۸۷۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

در دنیای پیشرفته و صنعتی امروز، هر وسیله‌ای که تولید می‌شود، از سوی طراح و سازنده‌اش، دفترچه‌ای به خریدار عرضه می‌شود، تا با مطالعه آن، از دستگاه بهتر استفاده کرده و کاری نکند که زود خراب شود. در این دفترچه، مشخصات ظاهری و فنی دستگاه، راه صحیح استفاده از آن، و آنچه برای آن ضرر دارد، آمده است.

من و شما و همه ما انسان‌ها نیز، یک دستگاه بسیار پیشرفته هستیم، که به دست توانای خالق هستی، خلق شده، و بخاطر پیچیدگی‌های بسیار در جسم و روانمان، از شناخت کامل حقیقت و راه خوشبختی خود، ناتوان هستیم.

از طرفی مگر ما از یک یخچال یا تلویزیون کمتر هستیم، که طراح آن موظف باشد یک دفترچه راهنما بنویسد، اما خالق ما، دفترچه‌ای برای ما ننوشته باشد؟!
دفترچه‌ای که ویژگی‌های جسمی و روحی ما را توضیح

درس هشتم: ذلت گناه

آیات ۶۰ تا ۶۶ ۱۲۱

درس نهم: داستان گاو بنی اسرائیل

آیات ۶۷ تا ۷۴ ۱۳۰

درس دهم: آرزوهای باطل

آیات ۷۵ تا ۸۲ ۱۳۹

درس یازدهم: پیمان الهی

آیات ۸۳ تا ۹۱ ۱۴۶

درس دوازدهم: ویژگی‌های یهود

آیات ۹۲ تا ۱۰۰ ۱۵۸

داده، امکانات و استعدادهایی را که در وجود ما نهفته، بیان کرده، و راه درست استفاده از آن‌ها را ذکر کرده باشد؟ و از همه مهمتر، خطراتی که جسم و روح ما را تهدید می‌کند و مایهٔ هلاکت ما می‌شود، تذکر داده باشد؟

آیا می‌شود پذیرفت، خدایی که ما را بر اساس رحمت و محبت آفریده، به حال خود رهایمان کرده و راه رسیدن به خوشبختی را برای ما روشن نساخته باشد؟

«قرآن»، آخرین کتابی است که خداوند به عنوان دفترچه راهنمای بشر فرستاده و راه سعادت و نیکبختی و همچنین عوامل هلاکت و بدبختی او را بیان فرموده است.

آری قرآن روابط صحیح خانوادگی و اجتماعی، مسائل حقوقی و اخلاقی، وظایف فردی و اجتماعی، سنت‌های صحیح و غلط جوامع بشری، قوانین مالی و اقتصادی و موضوعات بسیار دیگری را که در صلاح یا فساد فرد و جامعهٔ ما نقش دارد، بیان نموده است.

با آنکه در قرآن، ماجرای جنگ‌ها و درگیری‌ها، و داستان زندگی برخی مردان و زنان آمده، اما قرآن، کتاب داستان نیست، بلکه کتاب درس‌آموزی برای زندگی امروز ماست. لذا نام این کتاب، «قرآن» است، یعنی کتاب «خواندنی»، کتابی که باید آنرا قرائت نمود، اما نه فقط با زبان، که این، روش خواندنِ کلاسِ اولی‌هاست، بلکه خواندنی همراه با

تفکر و تدبر، که خداوند نیز این را از ما خواسته است. دوستان عزیز، بنای آن داریم تا در این سری کتاب‌ها، با در اختیار گذاشتن مفاهیمی از آیات قرآن کریم، در قالب ترجمه و توضیح و پیام، زمینه‌ای ایجاد کنیم تا شما جوانان گرامی، زندگی خود را بر اساس راهی که قرآن برای سعادت شما معین نموده، برنامه ریزی کرده، و به هنگام تلاوت قرآن، بهره‌ای نیز برای زندگی روزمره خود ببرید.

در پایان، خداوند را شاکرم، از اینکه توفیق داد تا چند سالی را در خدمت قرآن کریم و تفسیر آن باشم. و از استاد گرانقدر، حجت الاسلام والمسلمین محسن قرائتی، مؤلف محترم «تفسیر نور»، که زمینه‌ای را فراهم آوردند تا در امر تحقیق و تتبع تفاسیر گوناگون، برای تألیف آن تفسیر، همکاری داشته باشم، تشکر بسیار دارم.

چنانکه این کتاب نیز، به تشویق ایشان و بر اساس همان «تفسیر نور» نگارش یافته، و مطالب آن در ابتدا بصورت جزواتی هفتگی، برای برون مرزی صدا و سیما ارسال گردیده تا پس از ترجمه، در اختیار شنوندگان خارج از کشور قرار گیرد.

محمود متوسل

زمستان ۷۷

درس اول: گفتگو با خدا

سوره «فاتحة الكتاب»

می‌دانیم که قرآن ۱۱۴ سوره دارد و هر سوره مجموعه‌ای از آیات را در خود جای داده است. اکنون اولین سوره این کتاب آسمانی را می‌کشاییم. از آنجا که قرآن کریم، با این سوره آغاز شده، این سوره، «فَاتِحَةُ الْكِتَابِ» نام گرفته، که در میان مردم به سوره «حَمْد» مشهور است.

در اهمیت این سوره که هفت آیه بیشتر ندارد، همین بس که واجب است روزانه ده بار آن را در نمازهای خود بخوانیم و نماز بدون آن باطل است. این سوره که آغازگر کتاب خداست، خود با آیه‌ای آغاز شده که هر کاری با آن شروع شود، پایان نیکویی خواهد داشت:

﴿۱﴾ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه: به نام خداوند بخشنده مهربان

از قدیم میان مردم رسم بوده که کارهای مهم خود را با نام یکی از بزرگان‌شان آغاز کنند، تا موجب میمنت و برکت آن کار شود. امروزه نیز با نام یا حضور رؤسای جمهور

کارها را افتتاح می‌کنند.

اما بزرگتر از هر بزرگی، خداوند است که هستی همه موجودات با اراده او آغاز شده است. و نه فقط کتاب طبیعت، بلکه کتاب شریعت، یعنی قرآن و دیگر کتب آسمانی با نام او شروع شده است.

لذا اسلام به ما سفارش می‌کند، کارهای خود را، چه کوچک و چه بزرگ، اعم از خوردن و آشامیدن، برخاستن و خوابیدن، سیر و سفر، گفتن و نوشتن، و کار و کسب را با «بسم الله» آغاز کنیم و اگر حیوانی را بدون نام خدا، ذبح کردند از گوشت آن نخوریم.

«بسم الله» مخصوص اسلام نیست، بلکه طبق آیات قرآن، کشتی نوح با «بسم الله» به حرکت در آمد و حضرت سلیمان نامه خود به «بلقیس»، پادشاه سرزمین سبا را با «بسم الله» آغاز کرد.

به اعتقاد ما «بسم الله» یک آیه کامل و جزء سوره فاتحه است. زیرا اهل بیت پیامبر از کسانی که آنرا در نماز نمی‌خواندند و یا آهسته می‌خواندند، ناراحت بوده و خود این آیه را در همه نمازها بلند می‌خواندند.

«بسم الله» به کارها رنگ الهی داده و عمل انسان را از آفات شرک و ریاء نجات می‌دهد.

«بسم الله» یعنی خدایا من تو را فراموش نکرده‌ام، تو هم مرا فراموش مکن.

«بسم الله» نشانه توکل بر او و استمداد از اوست. کسی که «بسم الله» می‌گوید خود را به قدرت بی‌نهایت و رحمت بی‌پایان الهی متصل کرده است.

از این آیه می‌آموزیم که:

☐ کارها را با نام خدا شروع کنیم، که نام او مایه بیمه و برکت کارهاست.

﴿۲﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ترجمه: سپاس و ستایش مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان است.

بدنبال نام و یاد خدا، اولین کلام ما تشکر از اوست. خدایی که رشد و پرورش همه عالم از اوست، چه عالم جمادات و نباتات و چه عالم حیوانات؛ چه آسمانها و چه زمین.

آری او به زنبور عسل آموخته که از چه گیاهی تغذیه کند و چگونه کند و بسازد. او به مورچه آموخته که چگونه قوت زمستانی خود را ذخیره نماید. اوست که از یک دانه گندم، خوشه‌ها می‌رویاند و از یک هسته سیب، درخت سیب را پرورش می‌دهد. اوست که این آسمان با عظمت

را آفریده و برای هر یک از کُرات و سیّاراتِ آن، مسیر مشخصی قرار داده است.

او خدایی است که ما را در شکم مادر پرورش داد و پس از تولّد، اسباب رشدِ ما را فراهم ساخت و بدنِ ما را چنان قرار داد که در برابر عوامل بیماری از خود دفاع کند و یا اگر استخوانی شکست آنرا ترمیم نماید و هرگاه به خون نیاز داشت خون سازی کند.

نه فقط رشد و پرورش جسمِ ما به دستِ اوست، بلکه هدایت و تربیتِ روح و روانِ ما از اوست. عقل و شعور را، او برای ما قرار داده و پیامبران و کتاب‌های آسمانی را او برای تربیت ما فرستاده است.

از این آیه می‌آموزیم که:

﴿ نیاز ما و هستی به خداوند، تنها برای آفرینش نیست، بلکه پرورشِ ما نیز به دستِ اوست، پس ما نیز باید همواره شکرگزار نعمت‌های او باشیم.﴾

﴿ ۳ ﴾ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

ترجمه: (خدایی که) بخشندهٔ مهربان است.

خدایی که به او ایمان داریم، مظهر مهر و محبّت، و بخشش و آمرزش است. نمونه‌های رحمت و محبّت او را در نعمت‌های فراوانی که برای ما آفریده، می‌بینیم.

گل‌های زیبا و خوشبو، میوه‌های خوش طعم و خوشمزه، خوردنی‌های لذیذ و پرانرژی، پوشیدنی‌های رنگارنگ و متنوع، همه و همه، هدیه‌های خداوند به ماست.

مهر مادر به فرزندش را، او در دل و جانِ مادران قرار داده و خود از هر مادری به ما مهربان‌تر است. قهر و عذاب او نیز بخاطر تنبیه و توجّه بندگان گنهکار است، نه آنکه از روی کینه و انتقام باشد. لذا اگر با توبه، گذشته را جبران کنیم، خطایِ ما را می‌پوشاند و گناهانمان را می‌بخشد.

از این آیه می‌آموزیم که:

﴿ خداوند، موجودات را با رحمت و محبّت خود تربیت می‌کند، زیرا قبل از «رَبِّ الْعَالَمِينَ»، و بعد از آن، خود را «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» معرفی کرده است. یعنی تربیت، با رحمت و بخشایش آغاز، و به انجام می‌رسد. پس معلّمان و مربّیانِ جامعه، اگر بخواهند مؤفّق باشند، باید بر اساس محبت و دلسوزی عمل کنند.﴾

﴿ ۴ ﴾ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

ترجمه: (خدایی که) مالکِ روز جزاست.

کلمهٔ «دین» هم به معنای مکتب و آیین است، و هم به معنای جزا و پاداش. مراد از «يوم الدين» روز قیامت است که روز حساب و کیفر و پاداش می‌باشد.

البته خداوند، هم مالکِ دنیا است و هم مالکِ آخرت، ولی مالکیت او در روز قیامت، جلوه دیگری دارد. در آن روز هیچکس مالک هیچ چیز نیست. حتی انسان اختیار اعضا و جوارح خود را ندارد. نه زبان، اجازه عذرتراشی دارد و نه فکر، فرصت تدبیر؛ تنها خداوند، صاحب اختیار آن روز است.

از این آیه می آموزیم که:

□ در کنار امید به رحمت الهی، که در آیه قبل مطرح شد، باید از حساب و جزای قیامت نیز بترسیم. زیرا خداوند بر هر نیک و بد ما آگاه و بر کیفر و پاداش آن قادر است.

﴿۵﴾ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

ترجمه: (خدایا) تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم.

در آیات گذشته، برخی از صفات خداوند را شناختیم و دانستیم که او «رَحْمَن» است، «رَحِيم» است، «رَبُّ الْعَالَمِينَ» و مالک روز جزاست، همچنین او را بخاطر نعمت های بی شماری که به ما ارزانی داشته، سپاس گفتیم و ستایش کردیم که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

حق آن است که اکنون به درگاه او برویم، به نماز بایستیم، و با اظهار عجز و ضعف، اعلام کنیم که ما تنها

بنده تو هستیم و جز در برابر فرمان تو، در برابر دیگران، سر خم نمی کنیم. نه بنده زر و ثروت دنیا هستیم و نه برده زور و قدرت های استعماری.

اما این نماز که بهترین راه پرستش خداوند است، به شکل جماعت برگزار می شود، لذا ما مسلمانان، یک صدا و در یک صف، بصورت جمعی اعلام می کنیم که: «اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» یعنی خداوندانۀ فقط من، بلکه همه ما بنده تو هستیم و از تو یاری می جوییم.

از این آیه می آموزیم که:

□ اگر در هر نماز با توجه بگوییم تنها بنده خدا هستیم، دیگر اهل غرور و تکبر نخواهیم شد.

﴿۶﴾ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

ترجمه: (خداوند) ما را به راه مستقیم هدایت فرما.

برای زندگی انسان راههای گوناگونی وجود دارد. راهی که خود، بر اساس خواسته ها و نیازهای فردی، تشخیص می دهد، راهی که جامعه و مردم به آن راه می روند، راهی که پدران و نیاکان ما، زندگی خود را بر اساس آن گذرانده اند، راهی که طاغوت ها و حاکمان ستمگر برای مردم تعیین می کنند، راه کامیابی و لذت جویی از مظاهر دنیا، و یا راه عزلت و گوشه گیری و دست کشیدن از

فعالیت‌های اجتماعی.

آیا انسان در میان این همه راه و روش‌های مختلف، برای پیدا کردن راه راست و درست، به راهنما نیاز ندارد؟ خداوند، پیامبران و کتاب‌های آسمانی را برای راهنمایی ما فرستاده، و هدایت ما تنها در صورتی است که پیرو راستین پیامبر و اهل بیت او و قرآن کریم باشیم.

به همین دلیل در هر نماز از خدا می‌خواهیم، ما را به راه روشن و مطمئن خود راهنمایی کند. راهی که در آن انحراف و انحطاط نیست و انسان را به او می‌رساند.

راه مستقیم، راه وسط و میانه است. اعتدال و میانه‌روی در همه امور، و دوری از هرگونه افراط و تفریط. بر خلاف راه کافران، که رهبران الهی را همچون مردم عادی و یا حتی پائین‌تر و مجنون معرفی می‌کردند، و یا بعضی از مردم مؤمن، که پیامبرانی چون حضرت عیسی را در حدّ خدایی بالا برده‌اند.

قرآن، ما را به رعایت اعتدال و میانه‌روی در امور عبادی، اقتصادی و اجتماعی سفارش می‌کند که نمونه‌هایی از آن را یادآور می‌شویم:

در آیه ۳۱ سوره اعراف می‌فرماید:

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا»

«بخورید و بیاشامید ولی اسراف و زیاده‌روی نکنید»

و در آیه ۱۱۰ سوره اسراء چنین می‌فرماید:

«لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَ لَا تُخَافِتُ بِهَا وَ اتَّبِعْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»

«نماز را نه بسیار بلند بخوان و نه بسیار آهسته بلکه

میانه را انتخاب کن»

همچنین در آیه ۶۷ سوره فرقان می‌خوانیم:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»

«مؤمنان، به هنگام انفاق، نه اسراف می‌کنند و نه بخل

می‌ورزند، بلکه میانه‌رو هستند»

با آنکه اسلام در مورد پدر و مادر سفارش بسیار کرده و

می‌فرماید: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» یعنی به پدر و مادر نیکی

کنید، اما در مقابل می‌فرماید: «فَلَا تُطِعْهُمَا» یعنی اگر آنها تو

را به سوی باطل دعوت کردند، اطاعت مکن.

قرآن در برابر کسانی که فقط بدنبال عبادت و گوشه‌گیری

از جامعه هستند و یا کسانی که تنها خدمت به مردم را

عبادت می‌شمردند، نماز و زکات را در کنار یکدیگر مطرح

کرده و می‌فرماید: «أَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ» که یکی

ارتباط با خالق است و دیگری ارتباط با مردم.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- راه سعادت، صراط مستقیم است. زیرا:

بر خلاف راههای بشری که هر روز تغییر می‌کند، ثابت و پایدار است. کوتاهترین فاصله میان دو نقطه است. هیچگونه انحراف و انحنایی ندارد و در کوتاهترین زمان انسان را از مسیری مطمئن به مقصد می‌رساند.

۲- هم در انتخاب راه، و هم برای ماندن در راه مستقیم، باید از خدا کمک بخواهیم. زیرا ما همواره در معرض اشتباه و گمراهی هستیم.

گمان نکنیم اگر تا بحال در جاده زندگی دچار سقوط یا انحراف نشده‌ایم، لابد باقی مسیر را نیز سالم طی خواهیم کرد. چه بسیار از ما انسان‌ها بودند که عمری را با ایمان گذراندند، اما وقتی به پول یا مقام رسیدند خدا را فراموش کردند.

از آنجا که شناخت راه مستقیم کار مشکلی است، آیه بعد، هم الگوهای این راه را به ما معرفی می‌کند و هم کسانی را که از این راه منحرف شده‌اند، می‌شناساند.

﴿۷﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ
وَلَا الضَّالِّينَ

ترجمه: (خداوندا ما را به) راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی، (هدایت کن)، نه راه کسانی که مورد غضب واقع شدند و نه گمراهان.

انسان‌ها در انتخاب راه زندگی، سه گروه می‌شوند. یک دسته کسانی که راه خدا را انتخاب کرده و زندگی خود را بر اساس دستورهای خداوند قرار می‌دهند. این دسته همواره مشمول نعمت و رحمت ویژه الهی خواهند بود. دسته دوم که در مقابل دسته اول‌اند، کسانی هستند که حق را شناخته‌اند ولی هوی و هوس خود، و خواسته‌های نامشروع دوستان و بستگان را بر خواسته‌های خداوند ترجیح می‌دهند.

این گروه کم‌کم از «صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ» دور شده و مورد خشم و غضب الهی واقع می‌شوند. این آیه از آنان به «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» یاد کرده است.

در این میان، گروه سوم می‌هستند که راه معین و مشخصی ندارند، متحیر و سرگردانند و به تعبیر این آیه، «ضَالِّينَ» یعنی گمراهانند. هر روز راهی را در پیش می‌گیرند، اما به جایی نمی‌رسند.

از این آیه می‌آموزیم که:

□ در انتخاب راه مستقیم، نیازمند شناخت الگو هستیم. لذا خداوند آنان را در آیه ۶۹ سوره نساء، معرفی کرده و فرموده است: پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان، مشمول نعمت‌های ویژه او هستند.

درس دوم: شناخت مؤمن و کافر

سوره «بقره»

دومین سوره قرآن کریم که بزرگترین سوره قرآن نیز هست، «بقره» نام دارد. این نام، بخاطر داستانِ «گاو» بنی اسرائیل است که در این سوره آمده است. این سوره، با حروفی آغاز شده که ترکیب خاصی دارد، و توجه انسان را به خود جلب می‌کند:

﴿۱﴾ التّم

خداوند، ۲۹ سوره از ۱۱۴ سوره کتاب خود را، با حروفی آغاز کرده، که هر حرف آن به تنهایی، و به نام خودش خوانده می‌شود. مانند همین آیه از سوره بقره که آن را «الف، لام، میم» می‌خوانیم.

این گونه حروف را، که در میان عرب زبان‌ها سابقه‌ای نداشته، در اصطلاح اهل قرآن، «حروف مقطعه» می‌گویند، یعنی حروفی که از یکدیگر جداست و جدا جدا خوانده می‌شود.

در بیشتر موارد، پس از این حروف، آیاتی مطرح شده که عظمت و اصالت قرآن را مطرح می‌کند، گویا خداوند

می‌خواهد بگوید، من این کتاب را که معجزه است، از همین حروف الفبا که در اختیار شما نیز هست، ساخته و پرداخته‌ام، نه از حروف و کلماتی خاص که برای شما ناآشنا و غیر قابل درک باشد.

حال، کسانی که مدعی هستند قرآن معجزه نیست، اگر راست می‌گویند، آنان نیز از همین حروف الفبا، کتابی بنویسند که همچون قرآن، هم از جهت رسایی و شیوایی جملات، بی‌همتا باشد و هم از جهت مطالب و محتوا، بی‌نظیر و بی‌مانند.

آری این هنر خداوند است که از حروف الفبا، کتابی تألیف می‌کند که بشر از آوردن حتی یک سوره مثل آن عاجز است، چنانکه در عالم طبیعت نیز، خداوند از دلِ خاکِ بی‌جان، هزاران نوع گیاه و میوه می‌رویاند، در حالیکه بشر، از خاک، آجر و سفال می‌سازد!

﴿۲﴾ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

ترجمه: آن کتاب با عظمت، که هیچ تردیدی در حقانیت آن نیست، راهنمای پاکان و پرهیزگاران است.

کتاب، با ارزش‌ترین میراثِ نسل‌های گذشته، برای بشر امروز است که توانسته با زبان خاموشِ خود، بلندترین مفاهیم و معارف را به گوش جهانیان برساند. خداوند نیز

قوانین زندگی بشر را، به صورت کتاب در اختیار او قرار داده است.

گرچه قرآن، بصورت کتاب از آسمان نازل نشده، اما به فرمان خداوند، پیامبر اسلام، آنچه را بر ایشان وحی می‌شد، بر مردم قرائت می‌کردند تا اهل قلم، بنویسند و عموم مردم، آن را حفظ کرده و به سینه بسپارند.

اگر انسان این کتاب الهی را به دقت مطالعه کند، یقین خواهد کرد که از جانب خداست و بیان چنین مطالبی از سوی یک انسان، آنهم در چهارده قرن قبل و از میان قومی که از سواد و علم، بهره‌ای نداشتند، امری محال است. قرآن کتاب هدایت بشر است، پس هر که طالب سعادت است، چاره‌ای ندارد جز آنکه به دفترچه راهنمایی که از سوی خالق برای او ارسال شده، مراجعه کند، تا با استفاده صحیح از ابزار وجود خود، از خطراتی که جسم و روح او را تهدید می‌کند، دوری گزیند.

البته همانگونه که نور خورشید از شیشه تمیز عبور می‌کند، نه از خشت و گل تیره، نور قرآن نیز تنها در دل‌های پاک، اثر می‌کند، نه افراد لجباز.

از این آیه می آموزیم که:

۱- حرمت و قداسِ قرآن را حفظ کنیم.

۲- قرآن، کتاب هدایت برای همه بشر است، نه یک کتاب تخصصی، آن هم برای گروهی خاص از مردم، لذا از قرآن، انتظار نداشته باشیم که برای ما مسائل فیزیک یا شیمی یا ریاضی را بیان کند.

﴿۳﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

ترجمه: متقین و پاکان، کسانی هستند که به عالم غیب و نهان ایمان دارند، نماز به پای می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

قرآن، هستی را به دو بخش تقسیم می کند، یکی جهان غیب که از حواس ما پوشیده و پنهان است، و دیگری عالم محسوسات که طبیعت مادی است.

برخی انسان ها، تنها آنچه را می بینند و می شنوند، قبول دارند و می خواهند همه چیز را از طریق حواس پنجگانه خود درک کنند. در حالیکه حواس محدود ما قدرت درک همه چیز را ندارد، حتی قوه جاذبه که یک خاصیت مادی است، قابل درک با حواس نیست، بلکه از افتادن اشیا به سوی پایین، می فهمیم که زمین جاذبه دارد، پس علم ما به

جاذبه، از راه آثار آن است نه درک مستقیم خود آن.

بعضی توقع دارند، خدا را با چشم خود ببینند تا به او ایمان بیاورند، چنانکه قوم بنی اسرائیل به حضرت موسی گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» «ما به تو ایمان نمی آوریم تا آنکه خدا را آشکارا ببینیم».

در حالیکه خداوند جسم نیست تا دیدنی باشد، و ما از آثار با عظمت او در آفرینش، به وجود او پی می بریم و به او ایمان می آوریم.

افراد باتقوی و حقیقت جو، شناخت خود را محدود به عالم مادی نکرده، بلکه به جهان غیب، یعنی وجود خداوند، فرشتگان و همچنین عالم آخرت، که از حواس ظاهری ما پنهان است ایمان دارند.

آنها اهل نماز و انفاق هستند. با نماز که یاد خداست، نیازهای روح و روان خود را تأمین می کنند و به آرامش و اطمینان می رسند، و با پرداخت بخشی از درآمد خود به محرومان، نیازهای جامعه را تأمین می کنند، تا جامعه نیز از رفاه و آسایش لازم برخوردار باشد.

البته خواندن نماز، به تنهایی، کافی نیست، بلکه باید نماز را به پاداشت، یعنی هم خود نماز بخوانیم و هم دیگران را به نماز دعوت کنیم؛ نماز را در اول وقت، آنهم

در مسجد و به جماعت بخوانیم، که در اینصورت، نماز در جامعه به پاداشته می شود و جایگاه خاص خود را می یابد.

در انفاق نیز، تنها کمک های مالی، منظور اسلام نبوده است، بلکه به تعبیر قرآن «مِمَّا رَزَقْنَا»، از آنچه به شما داده ایم انفاق کنید، که شامل ثروت، قدرت، علم و هرگونه امکانات و استعدادهای خدادادی می شود.

از این آیه می آموزیم که:

- ۱- ایمان از عمل جدا نیست و مؤمن، اهل عمل است.
- ۲- نماز، محور کار انسان های با ایمان است.
- ۳- آنچه داریم از خداست، پس بخشی از آن را برای خدا بدهیم که او نیز در دنیا و آخرت جبران می کند.
- ۴- اسلام دینی جامع و برای اداره جامعه است. با دستور نماز، ارتباط با خدا را سفارش می کند، و با دستور زکات، ارتباط با مردم و توجه به نیازهای جامعه را.

﴿ ۴ ﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ
وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

ترجمه: متقین کسانی هستند که به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو بر پیامبران قبلی نازل گردیده، ایمان داشته و به آخرت یقین دارند.

وحی، یکی از راههای شناخت است که متقین به آن ایمان دارند. چنانکه در آیه قبل گفتیم، راه شناخت انسان محدود به حس نیست، و عالمی ورای محسوسات وجود دارد که عقل به وجود آن گواهی می دهد، ولی از شناخت دقیق آن عاجز است، لذا خداوند با فرستادن وحی شناخت ما را کامل می سازد.

عقل می گوید خدایی هست ولی وحی، صفات و ویژگی های آن خدا را برای ما بیان می کند. عقل می گوید باید برای کیفر و پاداش انسان ها، دادگاهی جهانی به پا شود، وحی می گوید قیامتی هست که چنان ویژگی هایی را داراست. پس عقل و وحی مکمل یکدیگرند و افراد با ایمان از هر دو وسیله استفاده می کنند.

وحی، اختصاصی به پیامبر اسلام ندارد، بلکه همه پیامبران مورد خطاب سخن الهی واقع شده اند، لذا افراد باتقوا، تعصب بی جا ندارند که پیامبران قبلی را نفی کنند و فقط پیامبر اسلام را بپذیرند، بلکه به همه پیامبران الهی ایمان داشته و آنچه را به آنان وحی شده، می پذیرند.

چنانکه مرگ را پایان کار خود ندانسته و به قیامت یقین دارند. لذا خود را در برابر گناه حفظ می کنند.

از این آیه می‌آموزیم که:

□ ایمان به تمام کتب آسمانی لازم است، چون همه انبیا یک هدف داشته‌اند.

﴿٥﴾ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ترجمه: آن مؤمنان بر هدایتی از جانب پروردگارشان هستند و آنان رستگارانند.

این آیه سرانجام خوبان را رستگاری می‌داند. رستگاری، یعنی آزاد شدن از خواسته‌ها و هوس‌های نفسانی، و رشد صفات خوب اخلاقی.

از این آیه می‌آموزیم که:

□ راه رسیدن به سعادت و خوشبختی، دریافت هدایت الهی است. که البته بدون تلاش بدست نمی‌آید، هم علم و ایمان می‌خواهد، هم عمل و کار نیک.

﴿٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

ترجمه: آنان که کفر ورزیدند، چه آنها را از عذاب خدا بترسانی یا نترسانی، برایشان تفاوتی نمی‌کند، آنان ایمان نخواهند آورد.

بعد از معرفی متقین و پاک‌دلان، این آیات، کفار را معرفی

می‌کند که دچار چنان تعصب و لجاجت و عنادی هستند که سخن حق، هیچ تأثیری در آنها نمی‌گذارد و ایمان نمی‌آورند.

«کفر» در زبان عربی به معنای پوشاندن و نادیده گرفتن است. کفرانِ نعمت نیز، به معنای نادیده گرفتن نعمت و ناسپاسی است. کافر یعنی کسی که حق را نادیده می‌گیرد. از این آیه می‌آموزیم که:

۱- کفر و تعصب، انسان را همچون سنگ و چوب، در برابر پند و اندرز، بی‌تفاوت می‌کند.

۲- اگر مردم، پذیرای حق نباشند، دعوت پیامبران نیز، مؤثر واقع نمی‌شود. دعوت پیامبران، همچون بارانی است که اگر بر زمین آماده ببارد، گل بروید و اگر بر زمین شوره‌زار فرو بارد، خار و خاشاک حاصل شود.

﴿٧﴾ خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

ترجمه: خداوند بر دل‌ها و گوش آنان مهر زده، و بر چشمانشان پرده‌ای آویخته، و برایشان عذابی بزرگ، مقرر است.

کافران، عقل و چشم و گوش دارند، اما گویا کارهای زشت و روحیه تعصب و لجاجت، پرده‌ای در برابر آنان

ایجاد کرده که قدرت دیدن و شنیدن حقایق را از دست داده‌اند و این کیفری است که خداوند در دنیا برای آنان مقرر کرده، و در قیامت، عذاب بزرگ در انتظار آنان است.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- کسی که حق را فهمید ولی بر آن سرپوش گذاشت، خداوند هم بر چشم دل او سرپوش می‌گذارد و این کیفر خداست.

۲- امتیاز انسان بر حیوان، عقل و ادراک و بینش صحیح اوست که با کفر، این امتیاز را هم از دست می‌دهد.

درس سوم: شناخت منافق

﴿۸﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَيَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ

ترجمه: گروهی از مردم می‌گویند: «ما به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ایم»، در حالیکه ایمان ندارند.

قرآن، که کتاب هدایت است، ویژگی‌های مؤمنان، کافران و منافقان را برای ما بیان می‌دارد، تا هم خود را بشناسیم که از کدام گروه هستیم، و هم دیگران را بشناسیم تا برخورد مناسبی با افراد جامعه داشته باشیم.

از آغاز سوره بقره تا اینجا، چهار آیه، مؤمنان را و دو آیه کافران را معرفی کرده است. این آیه و آیات بعد که سیزده آیه می‌شود، گروه سومی را مطرح می‌کند که نه نورانیت گروه اول را دارند، و نه جسارت و صراحت گروه دوم را. نه در دل ایمان دارند و نه به زبان، اظهار کفر. اینان، منافقان ترسوئی هستند که کفر درونی خود را پنهان می‌کنند و در ظاهر ادعای اسلام دارند.

پس از آنکه پیامبر اسلام از مکه به مدینه، هجرت نمود و مشرکان در جنگ بدر شکست سختی از مسلمانان

خوردند، برخی از مردم مکه و مدینه، با آنکه در دل به اسلام، اعتقادی نداشتند اما برای حفظ جان و مال خود و یا رسیدن به موقعیت و مقامی در میان مسلمانان، به ظاهر ادعای اسلام کردند و خود را هم‌رنگ دیگران ساختند. روشن است که آنها، افرادی ترسو بودند که این شهادت و صراحت را نداشتند همانند دیگر کفار، کفر خود را اظهار دارند تا صفوف آنها از مؤمنان جدا گردد.

البته نفاق و دورویی، پدیده‌ای است که همه انقلاب‌ها با آن روبرو هستند و نباید تصور کرد همه کسانی که اظهار ایمان و همراهی و همگامی می‌کنند، در دل نیز چنین تعهدی دارند. چه بسا افرادی که ظاهری اسلامی دارند اما در باطن به اسلام ضربه می‌زنند.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱۰ ایمان، امری قلبی است، نه زبانی. پس برای شناخت افراد، تنها به اظهارات آنها اکتفا نکنیم.

﴿۹﴾ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَالدِّينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخَدِّعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

ترجمه: آنان با خدا و مؤمنان، نیرنگ می‌کنند. در حالیکه جز خودشان، کسی را فریب نمی‌دهند، ولی نمی‌فهمند. منافقان، گمان می‌کنند افرادی زرنگ و زیرک هستند و

می‌توانند خدای مؤمنان را فریب داده و از امتیازات مسلمانان برخوردار شوند، تا در وقت مناسب، ضربه خود را به اسلام بزنند.

در حالیکه خداوند از کفر باطن آنها آگاه است و نفاق و دورویی آنان را می‌داند و در مواقع حساس آنان را رسوا ساخته و چهره زشت آنها را برای مؤمنان افشا می‌کند.

آری بیماری که به پزشک مراجعه می‌کند، اگر به دستورات او عمل نکند، ولی به دروغ به پزشک بگوید داروهای شما را مصرف کرده‌ام، به گمان خودش پزشک را فریب داده، در حالیکه جز فریب خود، کار دیگری نکرده و فریب پزشک در واقع فریب خود است. این چند چهرگان بیمار نیز، که گمان می‌کنند خدا را فریب داده‌اند، کسی جز خودشان را فریب نمی‌دهند.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- منافق فریبکار است. مراقب باشیم که فریب ظاهر افراد را نخوریم.

۲- خود بدنبال فریب دیگران نباشیم، زیرا قرآن می‌گوید، آثار نیرنگ به صاحب نیرنگ بازمی‌گردد.

۳- برخورد اسلام با منافق همانند برخورد منافق با اسلام است. او در ظاهر اسلام می‌آورد، اسلام نیز او را در

ظاهر مسلمان می شناسد. او در دل ایمان ندارد، خداوند هم در قیامت او را همچون کفار کیفر می دهد. ۴- منافق خود را زرننگ و باهوش می داند در حالیکه بسیار بی شعور است، زیرا نمی داند که طرف او خدایی است که از اسرار و درون همه آگاه است.

﴿۱۰﴾ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۱﴾ كَانُوا يَكْذِبُونَ

ترجمه: در دل های آن منافقان، بیماری است که خداوند بیماری آنان را بیفزاید و برای آنها به خاطر دروغگویی شان، عذابی دردناک است.

از نظر قرآن، روح انسان همچون جسم او، گاه دچار بیماری هایی می گردد که اگر درمان نشود، گسترش یافته و رشد می کند تا جایی که انسانیت انسان را هلاک می سازد. نفاق از خطرناک ترین بیماری های روحی است که زمینه را برای بروز بیماری های دیگر روحی، همچون بخل، حسد و طمع فراهم می کند.

انسان سالم یک چهره بیشتر ندارد و میان فکر و عمل او هماهنگی کامل است. زبانش آنچه را در دل دارد می گوید و رفتارش با عقایدش مطابقت دارد. اما اگر غیر از این شد، روح بیمار شده و دچار انحراف گردیده است.

لاشه مرداری که در آب افتاده و بوی نامطبوع می دهد، هرچه باران پاک بر آن ببارد، به جای آنکه آلودگی اش برطرف شود، بیشتر می گردد.

آری، نفاق همچون مرداری است که اگر در روح و دل انسان باقی بماند، باعث می شود تا منافق به جای تسلیم شدن در برابر دستوراتی که از طرف خداوند نازل شده، دست به ریاکاری بزند و پلیدی نفاق او بیشتر آشکار گردد و بدین گونه بیماری نفاقش افزایش یابد.

«نفاق»، معنای وسیعی دارد، و هرگونه دوگانگی میان گفتار و عمل، و ظاهر و باطن را شامل می شود. لذا افراد مؤمن نیز ممکن است گاهی دچار آن شوند. چنانکه ریا و تظاهر در انجام عبادت، یعنی کار را برای غیر خدا انجام دادن، نوعی نفاق است.

پیامبر گرامی اسلام می فرماید: سه صفت است که در هرکس باشد منافق است، هرچند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند؛ کسی که در امانت خیانت کند، کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید و کسی که وعده بدهد ولی عمل نکند.

از این آیه می‌آموزیم که:

- ۱- نفاق، بیماری روحی است و منافق همچون فرد بیمار، نه سالم است و نه مرده، نه مؤمن است و نه کافر.
- ۲- نفاق، رشدی سرطانی و فراگیر دارد که اگر درمان نشود همه ابعاد وجودی انسان را فرا می‌گیرد.
- ۳- سرچشمه نفاق، دروغ است و دروغ‌گویی شیوه معمول منافقان می‌باشد.

﴿۱۱﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ

﴿۱۲﴾ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ

ترجمه: هرگاه به منافقان گفته شود: «در زمین فساد نکنید»، می‌گویند: «همانا ما فقط اصلاح‌گریم»

آگاه باشید که آنان اهل فسادند ولی نمی‌فهمند.

نفاق، یک بیماری مُسری و واگیردار است که اگر جلوی آن گرفته نشود، افراد زیادی از جامعه را مبتلا ساخته و تملّق و چاپلوسی، و ریاکاری و دورویی، جامعه را به فساد می‌کشاند.

از آنجا که منافق، خود اهل عمل به دستورات دینی نیست، می‌خواهد که دیگر مؤمنان نیز مثل او باشند، لذا

دائماً با مسخره کردنِ دستورات خدا، مردم را نسبت به انجام وظایفشان، سست و بی‌اعتنا می‌سازد.

قرآن نمونه‌هایی از این رفتار زشت منافقان را در سوره‌های توبه و منافقین بیان می‌دارد که چگونه به هنگام جهاد با دشمنان اسلام، از جنگ فرار می‌کردند و باعث تضعیف روحیه مجاهدان می‌شدند، و یا در هنگام انفاق و کمک‌های مالی، مؤمنان را مسخره می‌کردند که این مقدار کم، چه ارزشی دارد؟

با آنکه نفاق منشأ همه گونه فساد در جامعه است، اما منافق که از دیدن حقایق کور شده، فسادِ خود را، اصلاح می‌داند. زیرا در نظر او امری چون سازش با دشمن و جلوگیری از خون‌ریزی به صلاح جامعه است، پس باید جلوی جنگ و پیامدهای آن گرفته شود، گرچه این کار سبب تضعیف دین و مؤمنان گردد!

از این آیه می‌آموزیم که:

- ۱- آثار نفاق، تنها فردی نیست، بلکه جامعه را نیز به فساد می‌کشاند.
- ۲- از نشانه‌های نفاق، خودستایی و خودبرتربینی است، آنها می‌گویند: فقط ما اهل صلاح و اصلاح هستیم، نه دیگران.

۳- نفاق، اگر در دل رسوخ کند، جلوی درک و شعور صحیح انسان را می‌گیرد و حقایق را وارونه می‌بیند.
 ۴- مؤمنان باید به شعارهای زیبا، اما تو خالی منافقان، آشنا و آگاه باشند تا فریب آنها را نخورند.
 ۵- آن زرنگی و زیرکی که در مسیر حق و صلاح جامعه نباشد، بی شعوری و نفهمی است.

﴿۱۳﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ

ترجمه: و هرگاه به منافقان گفته شود: «شما نیز همانند مردم، ایمان بیاورید»، (با حالتی از تکبر و غرور) می‌گویند: «آیا ما نیز همانند ساده اندیشان و کوتاه فکran ایمان بیاوریم؟»، آگاه باشید که آنان خودشان کوتاه فکر و سبک مغزند، ولی نمی‌دانند.

منافقان، خود را افرادی عاقل، هوشیار و زیرک می‌پندارند و مؤمنان را افرادی زودباور، سفیه و ساده لوح می‌شمرند.

لذا وقتی به آنها گفته می‌شود چرا همچون توده مردم ایمان نمی‌آورید، در پاسخ، مردم را که در تمام صحنه‌ها و سختی‌ها، یار و یاور رهبرشان بوده‌اند، به سفاهت متهم می‌کنند.

قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: شما که مؤمنان را سفیه می‌شمردید، خود در سفاهت واقعی هستید، ولی مشکل آنجاست که از سفاهت خود، بی خبرید و بدتر از نادانی، بی خبری از نادانی است، که انسان گمان کند خودش همه چیز را می‌فهمد و دیگران هیچ نمی‌فهمند.
 از این آیه می‌آموزیم که:

۱- تحقیر مؤمنان، از شیوه‌های منافقان است که خود را بهتر و برتر از دیگران می‌دانند.
 ۲- با متکبر باید مثل خودش رفتار کرد. آن کس که توده مردم مؤمن را تحقیر می‌کند، باید در جامعه تحقیر شود تا غرور و تکبر او شکسته شود.
 ۳- تحقیر و تمسخر دیگران، کاری سفیهانه است. خردمند با منطق سخن می‌گوید و سفیه با تمسخر و استهزاء.

﴿۱۴﴾ وَإِذَا لقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَیْطَانِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ

ترجمه: منافقان، هرگاه با اهل ایمان ملاقات کنند، می‌گویند: «ما (نیز همانند شما) ایمان داریم»، ولی هرگاه با شیطان صفتان (همفکر) خود خلوت کنند، می‌گویند: «ما با شما هستیم، ما فقط مسخره کننده (اهل ایمان) هستیم»

از دیگر آثار و نشانه‌های نفاق آن است که منافق، یک شخصیت مستقل و پایدار ندارد. در هر محیطی، رنگ آن محیط را به خود گرفته و هم‌رنگ آنان می‌گردد. وقتی در جمع مؤمنان قرار می‌گیرد اظهار ایمان می‌کند، اما وقتی در میان دشمنان قرار می‌گیرد با آنان هم‌صدا شده و علیه مؤمنان سخن می‌گوید و آنان را مسخره می‌کند.

این آیات به ما هشدار می‌دهد که فریب ظاهر افراد را نخورید و هرکس را که ادعای ایمان کرد، مؤمن نپندارید، بلکه ببینید با چه کسانی رفت و آمد می‌کند و دوستان او چه کسانی هستند. نمی‌توان پذیرفت کسی مؤمن باشد ولی با دشمنان دین و رهبر، دوست و رفیق باشد. ایمان، با سازش با دشمنان دین نمی‌سازد. لازمه ایمان، دشمنی با دشمنان خداست.

از این آیه می‌آموزیم که:

- ۱- انسان‌هایی که سبب انحراف دیگران می‌گردند، شیطان هستند، از آنان دوری کنیم.
- ۲- مخفی کاری و دورویی، نشانه نفاق و ترس است.
- ۳- منافقان، بازوهای دشمنان در جامعه‌اند و هم‌گام با خواسته‌های آنان حرکت می‌کنند.

﴿۱۵﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

ترجمه: خداوند نیز آنان را به استهزاء می‌گیرد و به آنان در سرکشی و طغیانشان مهلت می‌دهد تا سرگردان شوند. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: مراد از مکر و حيله خداوند، کيفر دادن به استهزاء کنندگان است، وگرنه خداوند اهل مکر و مسخره نیست.

چه کيفری بالاتر از سرگردانی و کوردلی، که منافقان به آن دچار می‌شوند. برنامه خداوند این است که به گنهکاران و ستمکاران مهلت دهد، اما این مهلت در صورتی رحمت است که سبب توبه آنان گردد، وگرنه موجب فرورفتن بیشتر در گرداب گناه، و سرانجام غرق شدن و هلاکت انسان می‌گردد.

از این آیه می‌آموزیم که:

- ۱- کيفرهای خداوند متناسب با گناهان بشر است. کيفر تمسخر و استهزاء است.
- ۲- به مهلت‌های الهی مغرور نشویم که شاید نشانه رحمت نباشد.
- ۳- خداوند حامی مؤمنان است، اگر منافقان، آنها را به تمسخر می‌گیرند، خداوند نیز منافقان را به استهزاء می‌گیرد.

﴿۱۶﴾ اُولَٰئِكَ الَّذِيْنَ اشْتَرَوْا الضَّلٰلَةَ بِاَهْدٰى فَمَا رَجَحَتْ
تَجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوْا مُهْتَدِيْنَ

ترجمه: آنان کسانی هستند که ضلالت و گمراهی را به بهای
(از دست دادن) هدایت خریدند، ولی در این تجارت و
داد و ستد، سود نبردند و آنان هدایت نیافته‌اند.

دنیا، همچون یک بازار است، و همه ما فروشندگانی که
به ناچار باید سرمایه‌های خود را به فروش برسانیم،
سرمایه عمر و جوانی، سرمایه عقل و فطرت، علم و
قدرت و همه استعدادهای خدادادی.

در این بازار، گروهی سود می‌برند و به سعادت می‌رسند
و گروهی نه تنها سودی نمی‌برند، بلکه اصل سرمایه را نیز
از دست می‌دهند. همچون یخ فروشی که اگر جنس خود
را نفروشد، نه تنها سود نمی‌برد بلکه اصل سرمایه‌اش نیز
آب می‌شود و از دست می‌رود.

این آیه، منافقان را فروشندگانی معرفی کرده، که هدایت
فطری خود را فروخته و گمراهی خریده‌اند. آنان فطرت
پاک الهی را که زمینه هدایت است، با عادت کردن به گناه
و نفاق، از دست داده، و در این تجارت، نه تنها سودی
کسب نکرده‌اند، بلکه به اهداف شوم خود هم نرسیده، و
اسلام روز به روز پیشرفت کرده و آنان رسواتر شده‌اند.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- فقط به فکر کسب سود در تجارت اموال نباشیم، بلکه
ببینیم جان و دل‌مان را به چه می‌فروشیم؟، چه بدست
می‌آوریم؟ و حاصل این کسب و تجارت، هدایت و
سعادت است، یا گمراهی و شقاوت؟

۲- نفاق، سرانجامی جز گمراهی و زیانکاری ندارد،
برخلاف ایمان که انسان را به سعادت می‌رساند.

﴿۱۷﴾ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِيْ اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا اَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ
ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِيْ ظُلُمٰتٍ لَا يُبْصِرُوْنَ

ترجمه: مثال این منافقان، مثال کسانی است که آتشی
افروختند، پس چون آتش پیرامون آنان را روشن کرد،
خداوند نورشان را بُرد و آنان را در میان تاریکی‌هایی
که نمی‌بینند رها ساخت.

آیات گذشته نمونه‌هایی از رفتار و گفتار منافقان را بیان
نمود، این آیه با تشبیه آنان به کسی که در بیابانی تاریک،
آتش افروخته، می‌فرماید: نورِ ایمانِ منافقان، همچون نور
آتش، ضعیف و بی‌دوام و همراه با دود و خاکستر و
سوزندگی است. آری منافق، نورِ ایمان را بروز می‌دهد، اما
باطن او، آتش کفر است.

این نور ضعیف نیز، به تدریج در اثر تعصب‌ها و

لجاجت‌ها، ضعیف‌تر می‌شود تا آنکه تاریکی‌ها، سراسر وجود آنها را فراگیرد.

منافقان با انتخاب راه نفاق، چنین می‌پندارند که می‌توانند هم کفارِ اهل «نار» را از خود راضی نگهدارند و هم مؤمنانِ اهلِ «نور» را. هم از دنیایِ کفار بهره‌گیرند و هم از آخرت مؤمنان بی‌بهره نباشند. لذا قرآن، آنان را به کسی تشبیه نمود که با افروختنِ آتش، «نار» و «نور» را یکجا جمع کرده، تا از هر دو بهره‌ببرد.

اما میدانِ زندگی، همچون بیابانِ تاریکی است که برای عبور از آن، نوری پرفروغ و بادوام لازم است. و ایمانِ منافقان نور ضعیفی است که در طوفانِ حوادث خاموش و آنان را سردرگم رها می‌کند.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- منافق، به جای استفاده از نور قوی ایمان، از نار ضعیف حيله استفاده می‌کند.

۲- منافق، برای رسیدن به نور، از نار استفاده می‌کند که خاکستر و دود و سوزندگی بدنبال دارد.

۳- سرانجام، خداوند منافق را رسوا می‌سازد و همان نور ظاهری او را نیز می‌گیرد.

۴- آینده منافق، تاریک و مبهم است و امیدی به نجات او نیست.

۵- نفاق و دورویی، آنهم در برابر خدا، نشانه زیرکی و هوشمندی نیست بلکه مایه ظلمت و هلاکت است.

﴿۱۸﴾ صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ

ترجمه: از کفر آنان (از شنیدن حق) کرو (از گفتن حق) گنگ و (از دیدن حقیقت) کورند، پس (دست از کفر برنداشته و به سوی حق) باز نمی‌گردند.

گرچه منافق مانند دیگر انسان‌ها، دارای چشم و گوش و زبان است، اما چون چشم او حاضر به دیدن حقایق، و گوش او حاضر به شنیدنِ کلام حق نیست، و زبان او نیز از اقرار به حقیقت سرباز می‌زند؛ لذا قرآن او را به کسانی تشبیه نموده که گویا این ابزار شناخت و بیان را در اختیار ندارند.

آیه قبل، بیان نمود که با رفتنِ نور ایمان، تاریکیِ کفر چنان وجود آنان را فرا می‌گیرد که دیگر قدرت دیدن ندارند. اما این آیه می‌فرماید، نه فقط قدرت دیدن ندارند، بلکه قدرت شنیدن و گفتن حق را هم از دست می‌دهند، و نتیجه حرکت در پرتگاه و تاریکی، چیزی جز سقوط و هلاکت نیست، راهی که امکانِ بازگشت و نجات ندارد.

﴿۱۹﴾ أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْبَعَهُمْ فِيْءِاذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ

ترجمه: یا همچون کسانی هستند که بهنگام ریزش بارانی تند از آسمان، در میان تاریکی‌ها و رعد و برق گرفتار آمده‌اند. از ترس صاعقه‌های مرگ‌آور، سرانگشتان خود را در گوش‌هایشان قرار می‌دهند. اما خداوند بر کافران احاطه دارد.

در آیه هفدهم، خداوند منافق را به در راه مانده‌ای تشبیه نمود که نور و روشنایی خود را از دست داده، در میان تاریکی‌ها حیران و سرگردان گشته، و راه بازگشتی ندارد. اما این آیه می‌فرماید: او همچون در گِل مانده‌ای است که رگبار باران، تاریکی شب، غرش گوش خراش رعد، نور خیره کننده برق و ترس و هراس مرگ، او را احاطه کرده است، اما او نه برای حفظ خود از باران، پناهگاهی دارد و نه در برابر تاریکی، نوری و نه در برابر صاعقه مرگ‌آور، گوشی آسوده و یا روحی آرام.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- منافق، غرق در مشکلات و نگرانی‌هاست. در همین دنیا نیز، دلهره و اضطراب دامنگیرش می‌شود.

۲- ترس از مرگ، همواره در گوش منافقان نواخته می‌شود و آرامش روحی را از آنها می‌گیرد.

۳- خداوند بر حيله منافقان احاطه دارد و اسرار و توطئه‌های آنان را افشا می‌نماید.

۴- نفاق سرانجام به کفر منتهی می‌شود، زیرا این آیه بجای آنکه بفرماید «وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْمُنَافِقِينَ» می‌فرماید «وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ».

۵- نصیب منافق از باران آسمان، غرش رعد و صاعقه‌های مرگ آفرین است. آری قرآن، که مایه نزول رحمت الهی بر بشر است، برای منافق زنگ خطر و مایه رسوایی و ذلت است.

﴿۲۰﴾ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَرَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه: نزدیک است که روشنی برق آسمان، نور چشم آنان را براید. هرگاه که برق آسمان در آن صحرای تاریک، برای آنان روشنی بخشد، چند قدمی در آن حرکت می‌کنند، اما چون راهشان را تاریک کند از حرکت بازایستند. اگر خدا می‌خواست شنوایی و بینایی‌شان را برمی‌گرفت که همانا خدا بر همه چیز تواناست.

رعد و برق آسمان، که معمولاً نشانه نزول باران و رحمت است، برای بعضی سبب وحشت و دلهره است. نور ضعیف آتشی که منافقان، خود برافروختند و نور خیره کننده برق آسمان، هیچیک نتوانست راهنمای آنان در مسیر زندگی گردد. زیرا اولی را دوام و بقایی نبود، و دومی تنها بشارتگر نزول بارانی بود که برای او جز مصیبت چیزی را بدنبال نداشت.

آری وحی الهی، برق خیره کننده آسمان است که منافقان، با اظهار ایمان می خواهند از پرتو این نور استفاده کنند، اما قرآن به گونه ای آنان را رسوا می سازد که بناچار از ادامه راه با مؤمنان باز می ایستند و این سردرگمی، کیفر دنیوی نفاق با خدا و مؤمنان است.

از این آیه می آموزیم که:

۱- منافق، از خود نوری ندارد و بدنبال حرکت در پرتو نور مؤمنان است.

۲- گرچه منافق، گاهی چند قدمی به جلو برمی دارد، اما پیشرفتی ندارد و از حرکت باز می ایست.

۳- منافق نمی تواند خدا را فریب دهد و از قهر و کیفر او بگریزد.

درس چهارم: اعجاز قرآن

﴿۲۱﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ترجمه: ای مردم، پروردگارتان را عبادت کنید، که شما و پیشینیان شما را آفریده است، تا اهل تقوا شوید.

در بیست آیه گذشته، خداوند حالات و ویژگی های سه گروه از مردم را بیان نمود: پرهیزگاران، کافران و منافقان. این آیه بدنبال مقایسه افکار و عقاید، و رفتار و گفتار این سه گروه، راه سعادت و نجات را مشخص ساخته و می فرماید:

برای پیوستن به گروه اول و رسیدن به تقوا، تنها یک راه وجود دارد و آن بندگی خدایی است که هم شما و هم نیاکان شما را آفریده است. فقط او را بندگی کنید تا از بردگی دیگران آزاد شوید.

بسیاری از مردم، خداوند را به عنوان خالق خود قبول دارند، اما قانون زندگی خود و جامعه را از دیگران می گیرند، گویا خداوندی که آنها را آفریده، به حال خود رها ساخته، تا هرگونه که می خواهند عمل کنند.

از این آیه می‌آموزیم که:

- ۱- دعوت پیامبران عمومی است و اختصاص به گروه خاصی ندارد، لذا در قرآن بارها همه مردم را مخاطب ساخته و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»
- ۲- یکی از دلایل عبادتِ خداوند، شکرگزاری از نعمت‌های بی‌پایان او بر ما و پدران ماست.
- ۳- نعمتِ آفرینش، اولین و بزرگترین نعمتِ خداوند بر ماست.
- ۴- عبادت، وسیله تقوا و پاکدامنی است. اگر عبادتی روح تقوا را در ما گسترش ندهد، در حقیقت عبادت نیست.
- ۵- مراقب باشیم آداب و رسوم نیاکانِ خود را، در برابر دستورات خداوند قرار ندهیم، زیرا آنها نیز مخلوق خدا بوده، و پیروی از آنها نباید مانع اطاعتِ خدا شود.
- ۶- به عباداتِ خود مغرور نشویم، که عجب و ریا، مانع از رسیدن به تقواست.

﴿۲۲﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فُرْشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ترجمه: خداوندی که زمین را برای شما فرش گسترده، و آسمان را بنایی افراشته قرار داد و از آسمان، آبی فرو

فرستاد و بدان آب، برای شما، از میوه‌ها، روزی بیرون آورد، پس برای خداوند همتایی قرار ندهید، با آنکه خودتان می‌دانید (که آنها، نه شما را آفریده‌اند و نه به شما روزی می‌دهند و اینها همه کار خداست).

در این آیه، خداوند به نعمت‌های متعددی اشاره می‌کند که هر کدام، سرچشمهٔ نعمت‌های دیگر است. زمین همچون فرش، بستر زندگی انسان در این کرهٔ خاکی است. کوه و دشت، آب و خاک، و معادنِ گوناگون، در عمق زمین و زیر کوه‌ها، همه و همه محیطی مناسب را برای بقا و حیات انسان فراهم آورده است.

هماهنگی میان زمین و آسمان، نزولِ باران و رویش گیاهان را بدنبال داشته، و رزق و غذای انسان را تأمین کرده است. اما همه اینها به تدبیر الهی و قدرت بی‌پایان او انجام گرفته است، پس چگونه می‌توان دیگرانی را که برای زندگی خود محتاج او هستند، شریک او دانست و بجای خدا فرمان آنان را اطاعت کرد؟

از این آیه می‌آموزیم که:

- ۱- توجه به نعمت‌های الهی، بهترین راه خداشناسی و بندگی و عبادت خداوند است. لذا این آیه نعمت‌های الهی به انسان را، بیان می‌دارد.

۲- نظم و هماهنگی میان زمین و آسمان، بهترین دلیل بر وجود خالقی عالم، قادر و یکتاست.

۳- از دو عبارت «جَعَلَ لَكُم» و «رِزْقًا لَّكُمْ» می فهمیم که خداوند هستی را برای بشر آفریده و منظور نهایی از خلقت موجودات دیگر، بهره و استفاده انسان است.

۴- خداشناسی و خداپرستی، امری فطری است که وجدان همه مردم به آن شهادت می دهد، لذا آیه می فرماید: «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» یعنی خود این مطلب را می دانید.

۵- آب و خاک وسیله هستند، رویش گیاهان به دست خداست، لذا می فرماید: «فَاَخْرِجْ» او میوه ها را برای شما پدید آورد.

﴿۲۳﴾ وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

ترجمه: و اگر در آنچه بر بنده خود (از قرآن) نازل کرده ایم، شک دارید، پس (لا اقل) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را، از غیر خداوند (بر این کار) دعوت کنید، اگر راست می گوئید.

هر پیامبری برای اثبات نبوت خود، باید معجزه ای ارائه دهد که دیگران از انجام مثل آن عاجز باشند. قرآن، معجزه

پیامبر اسلام است که بشر از آوردن کتابی همانند آن از نظر لفظ و محتوا، ناتوان است.

قرآن، بارها مخالفان خود را به مبارزه دعوت کرده و فرموده: اگر شما این کتاب را از جانب خدا نمی دانید، و آنرا ساخته دست بشر می پندارید، کتابی مثل آن بیاورید تا صدای اسلام خاموش شود.

جالب آنکه در این مبارز طلبی، بارها قرآن به دشمنانش تخفیف داده است. یک بار می فرماید: کتابی مثل قرآن بیاورید، جای دیگر فرموده: ده سوره مثل قرآن بیاورید و در اینجا می فرماید: لا اقل یک سوره همانند قرآن بیاورید. از سوی دیگر، قرآن آنها را بر انجام این کار تحریک کرده و می فرماید: از همه یاران و همفکران خود در سراسر جهان دعوت کنید و آنها را به یاری بطلبید، اما بدانید که قدرت انجام آن را ندارید.

گرچه همه پیامبران، معجزه داشته اند، اما معجزه پیامبر اسلام، یعنی قرآن، ویژگی هایی مخصوص به خود دارد که به اختصار چهار مورد آن را ذکر می کنیم:

ویژگی اول: گویا بودن. معجزات پیامبران دیگر، خود زبان نداشت، که بگوید من معجزه ام، بلکه آن پیامبر باید اعلام می کرد که این کار من معجزه است، اما قرآن، نیازی

به این معرفی ندارد، زیرا خودش مخالفان را به مبارزه دعوت کرده و آنها را محکوم می‌سازد. قرآن هم قانون است و هم سند قانون.

ویژگی دوم: جاودانه بودن. معجزات پیامبران دیگر، در زمانی خاص اتفاق افتاده و فقط مردم همان زمان، آن را دیده و شنیده‌اند، اما قرآن، تنها در عصر پیامبر معجزه نبوده، بلکه در طول تاریخ، معجزه است و گذشت زمان نه فقط، آنرا متزلزل نمی‌سازد بلکه معارف و مطالب آن روزبه‌روز شکوفاتر و روشن‌تر می‌گردد.

ویژگی سوم: جهانی بودن. همانطور که قرآن، مخصوص زمان خاصی نیست، به مکان معین و سرزمین خاصی نیز اختصاص ندارد. مخاطب قرآن، تنها مردم عرب زبان سرزمین حجاز نبوده‌اند، بلکه همه ملّت‌ها از هر قوم و نژادی که باشند مخاطب قرآن هستند، لذا در هیچ جای قرآن، خطاب «یا ایّها العرب» نیامده، بلکه عموم مردم مورد خطاب الهی واقع شده‌اند که «یا ایّها الناس»

ویژگی چهارم: روحانی بودن. معمولاً معجزات پیامبران دیگر، جنبه مادی و جسمانی داشته و چشم و گوش انسان‌ها را به حیرت وامی‌داشته است. اما قرآن از سنخ کلام و سخن است، با آنکه از حروف الفبا ترکیب یافته، اما

چنان در عمق جان نفوذ می‌کند که عقل را به تعظیم وامی‌دارد و روح و اندیشه را تسخیر خود می‌سازد.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- مهم‌ترین ویژگی پیامبران که باعث شد، لیاقت دریافت وحی را پیدا کنند، این است که تنها بنده خدا و تسلیم محض او بودند. لذا قرآن در بسیاری از آیات، از پیامبران به «عِبَادِنَا» تعبیر می‌کند، چنانکه در این آیه می‌فرماید: «نَزَّلْنَا عَلَی عَبْدِنَا» یعنی قرآن را بر بنده خود نازل کردیم.

۲- قرآن، معجزه جاودان الهی، و اسلام دینی جهانی است، زیرا معجزه آن، اختصاص به عصر و نسل خاصی ندارد.

۳- نباید اجازه دهیم شک و تردیدی نسبت به دین، در ما باقی بماند. اگر هم شک کردیم بلافاصله آن را بر طرف کنیم تا موجب تزلزل دین ما نگردد.

۴- حقانیت قرآن به گونه‌ای است که اگر مخالفان، یک سوره مثل قرآن بیاورند، ما آنرا به جای تمام قرآن می‌پذیریم.

﴿۲۴﴾ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ

ترجمه: پس اگر این کار را نکرديد، که هرگز نتوانيد کرد، از آتشی که هيضم آن، مردم و سنگ‌ها هستند و برای کافران فراهم شده، بپرهيزيد.

قرآن در آيه قبل، مخالفان خود را به آوردن يك سوره مثل خود، دعوت کرد، اما در اين آيه می‌فرمايد: بدانيد که هرگز چنين کاری شدينی نيست. نه شما که در زمان رسول خدا هستيد و با زبان و کلام او کاملاً آشنائي داريد می‌توانيد مثل قرآن را بياوريد، و نه هيچکس ديگر در آينده، قادر بر انجام اين کار خواهد بود، زيرا کلام خداوند همچون خود او، قابل مقايسه با بشر و سخن او نيست. سپس قرآن، آنان را به آتش جهنم هشدار می‌دهد و می‌فرمايد: هيضم جهنم، بدن‌های گنهکاران است که در کنار سنگ‌ها می‌سوزد.

مراد از «سنگ‌ها» در آيه، يا سنگ‌های سوختنی مانند زغال سنگ است، که آتش جهنم را بوجود می‌آورند، و يا بت‌های سنگی که خداوند به عنوان سند جرم، آنها را در قيامت حاضر می‌کند تا بت‌پرستان نتوانند مُنکر کار خود شوند. چنانکه در آيه ۹۸ سوره انبيا می‌فرمايد: «إِنَّكُمْ وَ

ماتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» يعنی شما و آنچه از غير خدا پرستش می‌کنيد، هيضم دوزخ است.

از اين آيه می‌آموزيم که:

- ۱- در مورد حقانيت دين خود، با قاطعيت سخن بگوئيم و به درستي دين خود يقين داشته باشيم. اين آيه خطاب به مخالفان می‌فرمايد: «لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا» يعنی نتوانستيد و نخواهيد توانست که مثل قرآن را بياوريد.
- ۲- انسان بخاطر کُفر به جایی می‌رسد که هم رديف سنگ و جماد می‌شود.
- ۳- دلی که همچون سنگ، نفوذناپذير شد و قرآن را نپذيرفت، در قيامت نیز، با سنگ محشور می‌شود.
- ۴- قرآن، در همه زمان‌ها معجزه است، در آينده نیز کسی نمی‌تواند مثل قرآن را بياورد.
- ۵- آتش دوزخ چنان شديد و سوزنده است که سنگ را همچون هيضم خشک، شعله‌ور می‌سازد.

﴿۲۵﴾ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

ترجمه: و کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، مژده بده که برایشان باغ‌هایی است که نهرها از پای درختان آن جاری می‌باشد. هرگاه میوه‌ای از آن (باغ‌ها) به اهل بهشت، روزی شود، گویند: «این همان است که قبلاً روزی ما شده بود»، در حالی که مشابه آن (نعمت‌های دنیوی) به ایشان داده شده است، (نه خود آنها). و برایشان در بهشت همسرانی پاک و پاکیزه است و در آنجا جاودانه‌اند.

بدنبال آیه قبل که کافران را به آتش دوزخ تهدید کرد، این آیه سرانجام مؤمنان را بیان می‌دارد، تا از مقایسه سرنوشت این دو گروه، حقیقت روشن‌تر شود. البته ایمان در صورتی مفید است که همراه عمل صالح باشد. نه ایمان و نه عمل، هیچکدام به تنهایی، سعادت انسان را تضمین نمی‌کند.

ایمان همچون ریشه درخت، و عمل صالح میوه آن است. وجود میوه شیرین دلیل بر سلامت ریشه و وجود ریشه قوی، سبب پرورش میوه سالم است.

افراد بی‌ایمان، گهگاه کار خوبی انجام می‌دهند، اما چون ایمان در اعماق وجودشان، ریشه ندارد، همیشگی و دائمی نخواهد بود.

جایگاه اهل ایمان در قیامت، بهشتی است که باغ‌های آن پاییز و خزان ندارد، همواره سبز و پر میوه است، و آب، این مایه طراوت و شادابی، دائماً از پای درختان آن جاری است.

گرچه میوه‌های بهشتی از نظر ظاهر، شبیه میوه‌های دنیوی است، تا اهل بهشت آن‌ها را بشناسند و با آنها نامأنوس نباشند، اما از نظر طعم و مزه، کاملاً متفاوت و متمایز است.

در قیامت، زاد و ولد نیست، اما از آنجا که انسان به همسر و همدم نیاز دارد، خداوند برای اهل بهشت همسرانی بهشتی قرار داده که پاکی و طهارت، ویژگی اصلی آنهاست.

گرچه بسیاری از آیات قرآن مثل این آیه، نعمت‌های مادی بهشت را از قبیل باغ و قصر و همسر، مطرح کرده است، اما در کنار این امور، در آیات دیگر، به نعمت‌های معنوی بهشت نیز اشاراتی شده است.

چنانکه در آیه ۷۲ سوره توبه، بدنبال ذکر نعمت‌های مادی بهشت، می‌فرماید: «وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرَ» «خشنودی خداوند از همه اینها بالاتر است»، و در آیه ۸ سوره بینه نیز می‌فرماید: «رِضَىٰ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»

خداوند از آنان راضی است و آنان نیز از خداوند خشنود. بنظر می‌رسد آنچه در مورد نعمت‌های بهشتی در قرآن آمده، ویژگی مکان و مسکن اهل بهشت را بیان می‌دارد، نه آنکه این امور، تمام پاداش آنها باشد، بلکه حضور در میان پیامبران و اولیای خدا و پاکان و صالحان تاریخ بشریت، از بهره‌های معنوی و لذت‌بخش بهشتیان است.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- نشانه وجود ایمان، عمل صالح است، لذا قرآن همواره این دورا در کنار یکدیگر آورده و می‌فرماید «آمِنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»

۲- در فرهنگ قرآن، عمل صالح، عملی است که با انگیزه و نیت الهی انجام بگیرد، نه هر کار نیکی که بر اساس تمایلات شخصی یا جاذبه‌های اجتماعی انجام گرفته باشد. لذا، عمل صالح، پس از ایمان به خدا مطرح شده است.

۳- محرومیت‌هایی که مؤمن به جهت رعایت حلال و حرام، در این دنیا می‌بیند، در بهشت آخرت جبران می‌شود.

۴- نعمت‌های دنیا تمام شدنی است، لذا برفتنش، خاطر انسان پریشان می‌شود، اما نعمت‌های آخرت دائمی و

همیشگی است، لذا انسان، غصه از دست دادنش را ندارد. چنانکه این آیه می‌فرماید: «وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» اهل بهشت در آن جاودان و همیشگی‌اند.

۵- همسر مناسب، همسری است که از هر جهت پاک و پاکیزه باشد، هم از نظر روح و قلب، هم از نظر جسم و تن، لذا این آیه در مورد ویژگی همسران بهشتی می‌فرماید: «ازواج مطهره»

﴿۲۶﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ

ترجمه: همانا خداوند از اینکه به پشه‌ای، (یا پست‌تر) و یا بالاتر از آن مثال بزند، شرم ندارد. پس آنها که ایمان دارند، می‌دانند که آن مثال، از طرف پروردگارشان، به حق و بجا است، ولی کسانی که کفر ورزیدند، می‌گویند: «خدا، از این مثل چه قصد و منظوری داشته است؟» آری خداوند با این مثال، بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت می‌فرماید. اما بدانید که خداوند، جز افراد فاسق را، بدان گمراه نمی‌سازد.

مخالفان اسلام که از آوردن کتابی مثل قرآن عاجز مانده و در برابر منطق محکم قرآن، حرفی نداشتند، مثال‌های قرآن را بهانه قرار داده و می‌گفتند: خداوند برتر از آن است که چنین مثال‌هایی بزند، برای خدا زشت است که به عنکبوت یا مگس مثال بزند؛ این مثال‌ها با مقام خداوند سازگار نیست؛ مثلاً زدن کار بشر است نه کار خدا.

آنها که اصل وجود خدا را هم قبول نداشتند، می‌خواستند با این حرف‌ها مسلمانان را نسبت به قرآن و پیامبر، دچار شک و تردید کرده و ایمان آنها را متزلزل سازند.

در حالیکه اولاً همه مثال‌های قرآن اینگونه نیست، چنانکه در آیات قبل، خداوند منافقان را به مسافر در راه مانده‌ای تشبیه کرد که انواع خطرات زمینی و آسمانی، او را فراگرفته و نوری برای ادامه مسیر ندارد.

و ثانیاً مثال، وسیله‌ای است برای تجسم حقیقت، لذا وقتی گوینده در مقام تحقیر و یا بیان ضعف کسی است، او را به موجود ضعیفی همچون مگس یا پشه، تشبیه می‌کند، چنانکه در آیه ۷۳ سوره حج می‌فرماید: «آنهايي را که بجای خداوند می‌پرستید، حتی نمی‌توانند مگسی بیافرینند، اگرچه به کمک یکدیگر هم بیایند. و اگر هم

مگس چیزی از آنها برآید، قدرت پس گرفتن آن را ندارند. چه ضعیف است طلب‌کننده و طلب‌شونده»

این آیه نیز می‌فرماید: خداوند از اینکه به پشه یا پست‌تر از آن مثال بزند، ابایی ندارد، زیرا حقایق معنوی و عقلانی را باید در لباس مثال‌های محسوس بیان کرد تا مردم بفهمند، و در مثال تفاوتی میان فیل و پشه نیست، هر کدام به مناسبت موضوع بکار می‌رود.

البته مردم در برابر مثال‌های قرآن دو دسته‌اند، گروهی آن را می‌فهمند و مایه هدایت آنها می‌شود، ولی کسانی از روی بهانه‌جویی و کینه‌توزی با قرآن و پیامبر برخورد می‌کنند، که نه فقط از قرآن بهره‌ای نمی‌برند، بلکه بخاطر شک و دودلی که نسبت به قرآن پیدا می‌کنند از هدایت دور شده و گرفتار گمراهی بیشتر می‌شوند.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- شرم و حیا، در آموزش و یادگیری معارف دینی، پسندیده نیست، بلکه مربوط به مواردی است که کاری شرعاً یا عقلاً یا عرفاً زشت و ناپسند باشد.

۲- حقایق و معارف بلند را باید به زبان ساده گفت تا عموم مردم استفاده کنند. همانگونه که خداوند هم با مثال مطالب خود را بیان می‌کند.

۳- مثال‌های قرآن، بر اساس امور واقعی و محسوس است، نه اموری تخیلی و موهوم، لذا گاهی به حیوانات، مثل می‌زند و گاهی به پدیده‌های طبیعی همچون رعد و برق و باران.

۴- گناه، مانع شناخت درست حقایق، و موجب گمراهی انسان می‌گردد.

۵- آنچه از جانب خداست، بیان حقایق است، هدایت پذیری یا گمراهی، نتیجه عکس‌العمل انسان در برابر آن حقیقت است.

﴿۲۷﴾ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ

ترجمه: فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را پس از آنکه محکم بستند، می‌شکنند و پیوندهایی را که خداوند دستور داده برقرار سازند، قطع می‌نمایند و در زمین فساد می‌کنند. آنان زیانکارانند.

در پی آیه قبل که سخن از گمراهی فاسقان مطرح بود، این آیه سه ویژگی آنان را بیان می‌دارد.

اول آنکه پیمان‌های الهی را زیر پای می‌گذارند و از خواسته‌ها و غرایز خود پیروی می‌کنند. مراد از پیمان الهی

در این آیه، همان فطرت پاکی است که خداوند در نهاد همه انسان‌ها قرار داده و از طریق آن، می‌توانند خوب و بد و حق و باطل را بفهمند و آمادگی پذیرش دعوت پیامبران را پیدا کنند.

دوم آنکه، پیوندهایی را خداوند، به وصل آنها دستور داده، قطع می‌کنند، چه پیوندهای مکتبی بارهبران الهی و چه پیوندهای اجتماعی با مؤمنان و چه پیوندهای خانوادگی با خویشان و نزدیکان.

سوم آنکه با فسق و گناه، فساد و فحشا را در زمین گسترش می‌دهند. شاید گمان می‌کنند که گناه، یک امر فردی و شخصی است و آثار آن فقط مربوط به خودشان می‌شود، در حالیکه آثار اجتماعی گناه، کمتر از آثار فردی آن نیست و جامعه را به فساد می‌کشاند.

روشن است کسی که پیمان‌های الهی و پیوندهای بشری را محترم نمی‌شمرد و آزادانه هرگونه که می‌خواهد عمل می‌کند، بزرگترین خسارت‌ها را می‌بیند، زیرا با از دست دادن سرمایه‌های مادی و معنوی خود، چیزی جز زشتی و پلیدی و سیه‌روزی بدست نیاورده است.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- پیمان شکنی، با دین‌داری سازگار نیست. مؤمن، حتی پیمان با کافران را نمی‌شکند، چه رسد به آنکه پیمان خدا را زیر پا بگذارد.

۲- زیر پا گذاشتن ندای فطرت، زمینه را برای انجام گناه آماده می‌کند.

۳- خسارت واقعی، زیان عمر و فکر است، نه مال و ثروت.

۴- بر طبق آیه ۱۲۴ سوره بقره که می‌فرماید: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، امامت عهد الهی است، پس هر که بارهبر الهی پیمان شکنی کند، از فاسقان است.

۵- سفارش اسلام، بر «وَصَل» است نه «فَصَل»، بر «پیوستن» است، نه «گسستن»، لذا صلۀرحم و رفت و آمد با فامیل و خویشان و خصوصاً والدین، همواره مورد تأکید است.

۶- اسلام با گوشه‌گیری و دوری از جامعه و خانواده مخالف است، لذا همواره مردم را به حضور در جماعت مسلمین، نماز جمعه، و عیادت از بیماران، و رسیدگی به محرومان، و توجه به همسایگان، دعوت می‌کند.

در روایات، سفارش‌های بسیاری در مورد صلۀرحم آمده که به گوشه‌ای از آنها، اشاره می‌کنیم.

﴿به دیدار خویشان بروید، گرچه آنها به شما بی‌اعتنایی کنند، و یا از نیکان و صالحان نباشند.﴾

﴿صلۀرحم کنید، گرچه یکسال راه بروید و یا به قدر سلام کردن یا نوشیدن آبی فرصت بیابید.﴾

﴿صلۀرحم، مرگ و حساب روز قیامت را آسان و موجب دست یافتن به مقامی خاص در بهشت می‌گردد.﴾

﴿۲۸﴾ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ مِيتَكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

ترجمه: چگونه به خدا کافر می‌شوید در حالیکه شما، (اجسام بی‌روح و) مردگانی بودید که او شما را زنده کرد. سپس شما را می‌میراند و بار دیگر شما را زنده می‌کند، آنگاه به سوی او باز گردانده می‌شوید.

بهترین راه خداشناسی، تفکر در آفرینش خود و جهان است. اندیشه در مرگ و حیات، انسان را متوجه این حقیقت می‌سازد، که اگر حیات من از خودم بود، باید همیشگی باشد. در حالیکه قبلاً نبودم، سپس پیدا شدم و دوباره این حیات از من گرفته خواهد شد.

قبل از این، ما نیز همچون سنگ‌ها، چوب‌ها و

جمادات، موجودات بی‌جان و مرده بودیم. نسیم حیات الهی به ما جان و روح بخشید، که به درک و شعور و فهم رسیدیم، لذا بزرگ‌ترین نعمت خداوند بر ما، نعمت حیات است، که بشر با آن همه پیشرفت در علوم، از درک اسرار آن عاجز مانده است.

اما نه فقط تولد و حیات، که مرگ و ممات نیز بدست خداست. ما به اختیار خود نیامده‌ایم، که به اختیار خود برویم. او آورد و او می‌برد و در این میان، تنها عمل ما، به اختیار ماست.

چگونه می‌توان منکر خدایی شد که آغاز و انجام ما بدست اوست، و یا چگونه می‌توان حیات دوباره انسان را پس از مرگ، انکار کرد، در حالیکه دادن حیات دوباره، از اعطای حیات اولیه، آسان‌تر و یا لااقل مثل آن است، و چگونه خدایی که ما را از عدم به وجود آورد، از آفرینش دوباره ما عاجز باشد؟

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- از شیوه‌های هدایت قرآن، طرح سؤال در برابر عقل و فطرت است، تا انسان با تفکر و اندیشه، حقایق را بفهمد.

۲- پدیده مرگ و حیات، دلیل وجود خداوند و نشانه قدرت او بر ایجاد معاد و قیامت است.

۳- خودشناسی، مقدمه خداشناسی است. اگر انسان حقیقت خود را بشناسد، خدا را هم خواهد شناخت، زیرا خواهد فهمید که از خود هیچ ندارد و هر چه هست از آن اوست.

۴- پایان مسیر انسان، رسیدن به خدا و بازگشت به مبدأ حیات است.

۵- مرگ، پایان نیست، بلکه آغاز حیاتی دیگر و حرکت بسوی خداست.

۶- کفار، دلیلی بر نفی معاد ندارند، لذا با طرح برخی سؤالات، درباره حیات پس از مرگ، ایجاد شک و شبهه می‌کنند. قرآن نیز با طرح این سؤال که حیات اولیه شما از کجاست؟ پاسخ آنها را می‌دهد.

اقرار کرده‌اند. کره زمین که مایه حیات و انواع نعمت‌ها برای ما گردیده، سیاره‌ای کوچک بیش نیست، که قرآن از آن با واژه مفرد «الارض» تعبیر می‌کند، اما درباره آسمان در آیات بسیاری، از جمله این آیه می‌فرماید: «سَبْعَ سَمَوَاتٍ» یعنی خداوند هفت آسمان را بر اساس تدبیر و قدرت خود برافراشت. و آنچه را بشر از آسمان مشاهده می‌کند، تنها آسمان دنیاست، که پایین‌ترین طبقه آن است و شش آسمان دیگر از دسترس بشر بیرون است.

از این آیه می‌آموزیم که:

- ۱- هستی برای بشر آفریده شده است، پس انسان، برتر از همه موجودات، و هدف نهایی آفرینش است.
- ۲- اکنون که خداوند هستی را برای ما قرار داده، پس ما نیز تنها برای خدا باشیم.
- ۳- هیچ آفریده‌ای در طبیعت، بیهوده نیست، بلکه برای خدمتی به بشر آفریده شده، هر چند، ما تاکنون راه بهره‌گیری از آن را ندانیم.
- ۴- دنیا وسیله است نه هدف.
- ۵- هر گونه بهره‌برداری از مواهب طبیعت، برای انسان مباح و حلال است، مگر آنکه دلیل مخصوصی از عقل یا شرع آن را نهی کند.

درس پنجم: کرامت انسان

﴿ ۲۹ ﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ترجمه: اوست آن که آنچه را در زمین است، همه را برای شما آفرید، آنگاه به آفرینش آسمان‌ها پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان، استوار و برقرار نمود و او بر هر چیزی آگاه است.

خداوندی که ما را آفرید، اسباب رفاه و آسایش ما را نیز فراهم ساخت. زمین و آسمان را برای بشر و در اختیار او قرار داد. زیرا انسان برترین موجودی بود که خداوند آفرید و باید همه چیز از جماد و نبات و حیوان، و زمین و آسمان، در خدمت او در می‌آمد.

در این آیه می‌فرماید: «آنچه را در زمین است برای شما آفریده» و در آیه ۱۳ سوره جاثیه می‌فرماید: «سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی نه فقط زمین، بلکه آنچه را در آسمان‌هاست خداوند مسخر شما قرار داد.

یکی از دلایل توحید، نظام بسیار پیچیده، اما پر از تدبیر آسمان‌هاست که دانشمندان، به عجز خود از شناخت آن

﴿۳۰﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

ترجمه: و چون پرودگارت به فرشتگان گفت: من بر آنم تا در زمین، جانشینی قرار دهم، فرشتگان گفتند: آیا کسی را در زمین قرار می دهی که در آن فساد کند و خون ها بریزد؟ در حالی که ما با حمد و ستایش تو، ترا تنزیه و تقدیس می کنیم. خداوند فرمود: همانا من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

در آیات قبل، خداوند نعمت های بی شمار مادی خود را بر ساکنان زمین برشمرد. این آیه جایگاه و موقعیت معنوی انسان را، که شایسته آن همه مواهب گردیده، بیان می دارد.

خداوند، پس از خلقت انسان، این موضوع را به فرشتگان خبر داد، که «آدم» به قدری لیاقت و شایستگی دارد که قرار است جانشین او در زمین شود و به مقام خلافت الهی برسد. اما فرشتگان، از این موضوع، اظهار نگرانی کرده و گفتند: چگونه کسی را که نسل او اهل فساد و خونریزی هستند، جانشین خود در زمین قرار می دهی؟ نظر فرشتگان بر این بود که اگر خداوند می خواهد از

سوی خود نماینده ای در زمین قرار دهد، طبیعتاً باید آن موجود، از هرگونه گناه و فساد به دور، و مطیع محض خداوند باشد و با شناختی که آنها از طبیعت و سرشت آدمی داشتند، تعجب کردند که چرا خداوند چنین مقامی را به انسان می بخشد.

خداوند در پاسخ آنها فرمود: شما فقط نقطه ضعف بشر را دیده اید و از جنبه های مثبت و با ارزش او بی خبرید. اما من چیزی را می دانم که شما نمی دانید. در میان بشر افراد بسیاری یافت می شوند که از شما برترند و لیاقت چنین مقامی را دارا هستند.

البته مقصود از خلافت الهی، آن نیست که همه افراد بشر جانشین خدا در زمین باشند، بلکه مراد آن است که: خداوندی که انسان را در «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» یعنی بهترین قوام آفریده و با «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»، از روح الهی خود در او دمیده است، در نهاد و سرشت او این استعداد و شایستگی را قرار داده، که می تواند نماینده خدا در زمین باشد. نمونه این انسانها، که خلیفه خدا در زمین گردیده اند پیامبران و امامان، پاکان و صالحان و شهدا هستند.

چنانکه بعضی انسان ها که این استعداد الهی را نابود کرده اند، از حدّ انسانیت هم پایین تر رفته، و قرآن در مورد

آنها می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» «آنان همچون چهارپایان، بلکه پست‌تر و گمراه‌ترند»

روشن است که جانشینی انسان از خدا، نشانه عجز خداوند از اداره زمین نیست، بلکه نشانه کرامت و فضیلت مقام انسانیت است که لیاقت چنین خلافتی را یافته است. علاوه بر آنکه نظام آفرینش و تدبیر هستی، بر اساس اسباب و علل است. یعنی با آنکه خداوند خود قادر به انجام همه کارهای هستی است، اما برای اجرای امور، واسطه‌ها و اسبابی را قرار داده است، چنانکه در مورد فرشتگان می‌فرماید: «وَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» «تدبیر امور هستی به عهده آنان است»، با آنکه در حقیقت مدبّر اصلی خداست.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- جایگاه و منزلت بشر چنان بالاست که خداوند، تنها در مورد خلافت او، موضوع را با فرشتگان طرح می‌نماید.
۲- نصب خلیفه و حاکم الهی، تنها به دست خداست نه دیگران.

۳- بیان موضوعات مهم و سؤال برانگیز برای زیردستان، و پاسخ دادن به سؤالات و ابهام‌های آنان، یک ارزش است که خداوند در مورد خلافت انسان چنین کرد و

ابهام فرشتگان را بر طرف نمود.

۴- در مقایسه خود با دیگران، چنین نباشیم که از طرف مقابل تنها جنبه‌های منفی و نقاط ضعف، و از خود تنها جنبه‌های مثبت را ببینیم و زود قضاوت کنیم. (فرشتگان از خود، عبادت، و از انسان تنها خون‌ریزی او را گفتند.)

۵- معیار گزینش، تنها عبادت نیست. بلکه امور دیگر نیز لازم است. فرشتگان با آنکه در تسبیح و عبادت خداوند، بر انسان برتری داشتند، اما از سوی خدا برای مقام خلافت، برگزیده نشدند.

۶- به خاطر انحراف یا فساد گروهی از مردم، نباید جلوی امکان رشد دیگران گرفته شود. گرچه خداوند می‌داند برخی انسان‌ها مسیر خلاف را انتخاب می‌کنند، اما نسل بشر را از خلقت و خلافت، محروم نساخت.

۷- سؤال کردن به قصد دانستن و رفع ابهام، اشکالی ندارد. (سؤال فرشتگان از باب اعتراض به کار خدا نبود، بلکه برای رفع ابهام خود بود)

﴿۳۱﴾ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

﴿۳۲﴾ قَالُوا سُبْحَنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

ترجمه: خداوند نام‌ها (ی موجودات هستی)، همه را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می‌گویید از اسامی اینها مرا خبر دهید.

فرشتگان در پاسخ گفتند: خداوند! تو از هر خطا و نقص، پاک و منزهی، ما جز آنچه به ما آموخته‌ای چیزی نمی‌دانیم، همانا تو دانا و حکیمی.

خداوند برای اثبات لیاقت انسان به فرشتگان، هر دو گروه را مورد آزمایش و امتحان قرار داد. ابتدا علوم را به آنان عرضه داشت و سپس از آنان باز خواست.

قرآن درباره اینکه آن علوم چه بوده، سخنی نفرموده است، اما نظر اکثر مفسران بر آن است که خداوند، جهان هستی و طبیعت را، در همان آغاز خلقت، به انسان شناساند و نام‌های آنها را به او آموخت، و این همان استعداد و توان شناخت اشیا است، که در نهاد و فطرت ما انسان‌ها نهاده شده است.

از آنجا که فرشتگان تصور می‌کردند بخاطر عبادات خود، بر انسان برتری دارند، لذا خداوند ابتدا آنان را مورد آزمایش قرار داد و فرمود: اگر در این ادعای خود

راست‌گویید، پس نام آن حقایقی را که به انسان آموختم به من خبر دهید.

اما فرشتگان که به خطای خود در چنین ادعایی پی برده، و فهمیدند که عبادت و تسبیح، تنها معیار گزینش الهی نیست و خلیفه خداوند، باید از جایگاه و موقعیت علمی و معرفتی بالایی برخوردار باشد، در پاسخ سؤال خداوند گفتند: خداوند! تو از هر کار بی دلیل و حکمت، منزّه و مبرّایی. یقیناً در خلقت و خلافت نژاد انسان در زمین، مصلحتی بزرگ بوده که تو بر اساس آن، آدم را آفریده و او را جانشین خود قرار داده‌ای.

خداوند، جز آنچه را تو به ما آموخته‌ای، ما چیزی نمی‌دانیم، و سؤال ما از ناآگاهی ما به این مطلب بود که بشر چنین امتیازی دارد و از چنین استعداد و قدرتی برخوردار است. خداوند، این تو هستی که بر همه چیز آگاهی و بر اساس حکمت و مصلحت عمل می‌کنی.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- اولین معلّم بشر، خداوند است که حقایق هستی را به او شناساند. شناختی که علوم بشری مدیون آن است.

۲- انسان، استعداد و لیاقت درک همه علوم، و کشف همه حقایق هستی را داراست. گرچه هنوز در ابتدای راه

بوده و مجهولات بسیار دارد.

۳- امتیاز و برتری انسان بر همه موجودات هستی از جمله فرشتگان، به علم و دانش و تعقل و تفکر اوست که تحصیل آن از بزرگترین عبادت‌هاست.

۴- خلیفه الهی و حاکم اسلامی، بیش از عبادت و تسبیح، به علم و دانش نیازمند است، و لذا خداوند برای اثبات برتری انسان، علم او را مطرح نمود.

۵- معلّم واقعی ما، خداوند است. استاد و کتاب، زمینه‌های تعلیم و یادگیری ما هستند.

۶- عذرخواهی سریع از گفته نابجا، ادبی آسمانی است. فرشتگان همینکه دریافتند سخنی نادرست گفته‌اند با گفتن «سُبْحَانَكَ» از کلام خود پوزش خواستند.

۷- از گفتن «نمی‌دانم» خجالت نکشیم که فرشتگان الهی به صراحت به جهل خود اقرار کرده و گفتند: «لَا عَلِمَ لَنَا»

۸- عذرخواهی و توبه مایه نجات است. فرشتگان که عبادت و تسبیح خود را مایه برتری بر انسان می‌پنداشتند، همینکه حقیقت بر آنان روشن شد، از کلام خود پوزش خواستند و خداوند پذیرفت. اما شیطان که خلقت خود را از آتش، مایه برتری بر آدم خاکی می‌شمرد، چون بر ادعای باطل خود سرسختی

و لجاجت نمود، از درگاه الهی رانده شد.

﴿۳۳﴾ قَالَ يٰۤاٰدَمُ اٰنِیْۤیْهِمْ بِاَسْمَآئِہِمۡ فَلَمَّا اَنۡبَاہُمۡ بِاَسْمَآئِہِمۡ قَالَ اَلَمْ اَقُلۡ لَّکُمۡ اِنِّیۡۤیۡ اَعْلَمُ غَیۡبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاَعْلَمُ مَا تُبۡدُوۡنَ وَمَا کُنۡتُمْ تَکۡتُمُوۡنَ

ترجمه: آنگاه خداوند فرمود: ای آدم، فرشتگان را از نام‌های آن حقایق، آگاه کن، پس چون آنان را به آن اسامی خبر داد، خداوند به فرشتگان فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم، و آنچه را شما آشکار یا پنهان می‌دارید می‌دانم.

آدم از این امتحان، سرفراز بیرون آمد و بر اساس تعلیم الهی، اسماء و اسرار هستی را برای فرشتگان بیان کرد و آنان این حقیقت را دریافتند که خداوند، استعداد بزرگی برای یادگیری، به بشر عطا کرده و آنها از این استعداد محرومند.

پس از این آزمایش، خداوند خطاب به فرشتگان می‌فرماید: شما تصور می‌کردید که شایسته‌تر از هرکس برای خلافت الهی هستید، ولی این مطلب را کتمان نموده و آن را به صراحت بیان نمی‌کردید، اما بدانید خداوند به همان اندازه که از آشکار شما آگاه است، از باطن شما نیز آگاه است، چنانکه باطن و نهان همه هستی را می‌داند و

چیزی از تحت احاطه او خارج نیست.

تأکید این آیه بر آگاهی خداوند از ظاهر و باطن افراد و اشیاء، برای آن است که بگوید: شما که از اسرار هستی آگاه نیستید و فقط ظاهر امور را می بینید، بی جهت به کارهای خداوند که همه بر اساس علم و حکمت است اعتراض و انتقاد نکنید. اگر جایی از نظام هستی بنظر شما نادرست آمد، ناشی از جهل و ناآگاهی شماست نه آنکه در کار خداوند ایرادی باشد.

از این آیه می آموزیم که:

۱- انسان از جهت علم و دانش و استعداد یادگیری، بر فرشتگان برتری دارد و لذا اموری را که فرشتگان نمی دانستند، آدم به آنها خبر داد.

۲- برای اثبات لیاقت و برتری، آزمایش و امتحان لازم است. با آنکه خداوند به برتری آدم بر فرشتگان علم داشت، اما برای اثبات آن به دیگران چنین امتحانی را پیش آورد.

۳- باید زمینه را برای شکوفائی و بروز استعدادها فراهم ساخت. خداوند با برگزاری یک امتحان، استعدادهای نهفته آدم را ظاهر ساخت، تا هم بشر به لیاقت خود پی برد و هم دیگران از این امتیاز او آگاه شوند.

﴿۳۴﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ
وَأَسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

ترجمه: هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، پس همه سجده کردند جز ابلیس که نافرمانی کرد و تکبر ورزید و از کافران شد.

بدنبال آیات گذشته که نعمت های مادی و معنوی خداوند را بر انسان بر شمرد، و خلافت الهی را که نشانه کرامت اوست بیان نمود، این آیه، شرافتی دیگر را مطرح کرده، و آن سجده فرشتگان بر آدم، بخاطر خلقت اوست. چنانکه از آیات سوره های «حجر» و «ص» بدست می آید، خداوند بهنگام خلقت بشر، به فرشتگان فرمود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» «آنگاه که آفرینش آدم را کامل ساختم و از روح خودم در او دمیدم، برای او به سجده افتید»

البته این سجده، به عنوان پرستش آدم نبود، زیرا پرستش غیر خدا جایز نیست، بلکه فرشتگان بر اساس فرمان الهی، به عنوان اکرام و احترام، او را سجده کردند. و در حقیقت، سجده برای خداوند بود، ولی بخاطر آفرینش چنین موجود شریفی به نام انسان.

اما ابلیس که مطابق آیه ۵۰ سوره کهف، از طائفه جن

بود، (و بخاطر عبادات بسیار در صفِ فرشتگان قرار گرفته بود)، این دستور الهی را نافرمانی کرد و دچار غرور و تکبر گردید و گمان کرد که در خلقت، برتر از آدم، است و آدم باید بر او سجده کند، نه او بر آدم. او نه تنها در عمل، عصیان و گناه کرد، بلکه از نظر اعتقادی نیز، دستور خدا را غیر عادلانه و بدون حکمت دانست و دچار کفر و بی دینی گردید.

از این آیه می آموزیم که:

۱- عبادت واقعی، آن است که انسان، در برابر همه دستورات خدا تسلیم باشد، نه آنکه هر دستوری را که مطابق میلش بود، عمل نماید. ابلیس حاضر بود قرن‌ها در برابر خداوند سجده کند، اما لحظه‌ای بر آدم سجده ننماید.

۲- دور از عدل و انصاف است که فرشتگان بر انسان سجده کنند، اما انسان در مقابل خدا سجده نکند.

۳- تکبر در برابر حق، انسان را به کفر و بی دینی می کشاند.

۴- سجده و خضوع در برابر غیر خدا، اگر به فرمان خدا باشد، نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید است.

۵- لیاقت و شایستگی، از سنّ و سابقه مهم تر است. فرشتگان قدیمی باید در برابر آدم، سجده کنند.

﴿۳۵﴾ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ

ترجمه: و گفتیم ای آدم، تو با همسرت در این باغ سکونت کن و از میوه‌های فراوان و گوارای آن هر چه می خواهید، بخورید ولی به این گیاه نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید شد.

خداوند که بشر را از خاکِ زمین، و برای خلافت در زمین، آفریده بود، برای آنکه اسباب زندگی او را در زمین فراهم سازد، ابتدا همسری از جنس خودش برای او آفرید، تا هم انیس و مونس او باشد، و هم مایه دوام و بقای نسل او. سپس برای آن دو، باغی بهشت گونه در زمین آماده ساخت که هم مسکن آنان باشد و هم منبع غذا و خوراک آنان.

با این کار، خداوند نعمت را بر آدم تمام کرد و همسر و مسکن و غذای او را تأمین نمود، تا اسباب رفاه و آسایش آنان در زمین فراهم گردد و راه بهره گیری از زمین و مواهب گسترده آن را به تجربه بیاموزند.

اما خداوند آنان را از خوردن گیاهی خاص، نهی فرمود، زیرا خوردن از آن گیاه، موجب ستم به جان و نفس آنان می گردید و خروج آنان از بهشت را بدنبال می داشت.

از آنچه گفتیم روشن گردید، بهشتی که آدم در آن مسکن گزید، بهشتِ موعود در قیامت نبوده است، زیرا:
اولاً آن بهشت برای پاداش است و آدم هنوز کار نیکی انجام نداده بود که استحقاق پاداش داشته باشد.
و ثانیاً کسی که به بهشت موعود وارد شود، دیگر از آن خارج نمی‌گردد.

و ثالثاً در بهشتِ موعود، گیاه ممنوع وجود ندارد که خداوند از خوردن آن، نهی کند بلکه همه چیز مباح و حلال است.

علاوه بر آنکه، خداوند به باغ‌های سرسبز دنیا نیز «جَنَّت» اطلاق کرده و این کلمه اختصاص به بهشتِ قیامت ندارد، چنانکه در آیه ۱۷ سوره قلم می‌فرماید: «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ» ای پیامبر ما ثروت اندوزانِ متکبر و مشرک را، همانند آن صاحبان باغ مورد آزمایش و ابتلا قرار می‌دهیم.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- همسر، مسکن و غذا، نعمت‌هایی است که خداوند برای رفاه و آسایش بشر در زمین به او عنایت کرده است.

۲- قبل از ممنوع کردن چیزی، باید ابتدا راه‌های صحیح برطرف کردن آن نیاز را باز نمود. بشر نیاز به غذا دارد، لذا خداوند ابتدا خوردنی‌های مجاز را در اختیار آدم و همسرش قرار می‌دهد، آنگاه آنان را از خوردن گیاهی خاص منع می‌کند.

۳- گناه به قدری خطرناک است که حتی نباید نزدیک آن گردید، چه رسد به آنکه انسان مرتکب آن شود. لذا خداوند بجای آنکه بفرماید: «لَا تَأْكُلَا» از این گیاه نخورید»، فرمود: «لَا تَقْرَبَا» به این گیاه نزدیک نشوید».

۴- انجام آنچه را خداوند نهی فرموده، ضررش به خود انسان می‌رسد نه به خدا. تخلف از دستورات الهی، ظلم به خویشتن است و انسان را از نعمت‌های الهی محروم می‌سازد.

۵- انسان در خوردن، نباید همچون حیوانات تسلیم شکم باشد، که هر چه را میل داشت بخورد، بلکه باید مطیع خدا باشد که هر چه را او برایش صلاح دیده، بخورد و آنچه را ممنوع کرده، رها سازد.

﴿۳۶﴾ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتْنَعٌ إِلَىٰ حِينٍ

ترجمه: پس شیطان، آدم و همسرش را به لغزش انداخت و آنان را از آن بهشتی که در آن بودند خارج ساخت. در این هنگام به آنان گفتیم فرود آیید که دشمن یکدیگر خواهید بود و برای شما در زمین، تا زمانی (محدود)، جایگاه و بهره‌ای است.

شیطان که بخاطر سرپیچی از دستور الهی در سجده بر آدم، از درگاه خداوند رانده شده بود، در فکر انتقام از آدم بر آمد و تصمیم گرفت او را از جایگاه آرام و در رفاه و آسایش، بیرون سازد. لذا با وسوسه‌های بسیار و تظاهر به خیرخواهی، آنقدر از گیاه ممنوعه تعریف کرد و برای آن، آثار و فواید شمرد که بالاخره آدم و همسرش از آن گیاه خوردند.

آنان قصد مخالفت فرمان خدا را نداشتند، اما همچون کودکی که تجربه‌ای از دروغ و فریب ندارد و دیگران را همچون خود راستگو می‌داند، وقتی شیطان برای آنها قسم خورد که آنچه در مورد فواید آن گیاه می‌گوید، راست و درست است، باور کرده و فریب خوردند.

مخالفت فرمان الهی، نتیجه‌اش، خروج از بهشت گردید و بدنبال آن از جانب خداوند چنین دستور آمد: از درگاه قُرب الهی فرود آیید که بدر کینه و دشمنی میان شما و

شیطان افکنده شده و تا مدتی معین در زمین بهره‌مند خواهید بود.

غرض از خلقت آدم، خلافت او در زمین بود، پس آدم می‌بایست در زمین ساکن شود، لکن خداوند ابتدا محیطی آرام و دور از مشکلات را برای او فراهم ساخت تا در این اردوی آمادگی، هم با شرایط زندگی در زمین آشنا شود و هم دشمن واقعی خود یعنی شیطان را بشناسد.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- اطاعت از شیطان، نه فقط انسان را از مقامات الهی دور می‌سازد، بلکه رفاه و آسایش واقعی را از انسان سلب نموده و او را در رنج و زحمت قرار می‌دهد. چنانکه آدم و همسرش را از بهشت رحمت، به زمین زحمت خارج ساخت.

۲- دشمنی شیطان با انسان، دشمنی دیرینه و از آغاز خلقت تاکنون بوده است.

۳- زمین، جایگاه موقت زندگی، و بهره انسان از آن محدود و موقتی است. به فکر آماده ساختن جایگاه دائمی خود در بهشت الهی باشیم.

۴- هر انسانی به خاطر استعدادها و لیاقت‌هایی که خداوند در او نهاده، بهشتی است، ولی نافرمانی‌ها

موجب سقوط و هبوط او می‌گردد.

۵- هیچ انسانی از خطر لغزش و انحراف مصون نیست، مگر آنکه خداوند او را حفظ کند. آدم که خلیفه خدا در زمین و مسجود فرشتگان بود، لحظه‌ای غفلت او را از درگاه الهی بیرون راند. (البته لغزش آدم قبل از رسیدن او به مقام نبوت بوده است).

﴿۳۷﴾ قَتَلْنَا أَدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ

ترجمه: سپس آدم از جانب پروردگارش، کلماتی دریافت کرد (و با آنها توبه نمود)، پس خداوند توبه او را پذیرفت، همانا او توبه‌پذیر مهربان است.

بدنبال خروج از آن محیط آرام و پر نعمت، و هبوط به زمین پررنج و زحمت، آدم متوجه خطای خود و فریب شیطان گردید، لذا از کار خود پشیمان و در فکر توبه شد. اما چگونه توبه کند که به درگاه خداوند پذیرفته شود؟

اینجا نیز خداوند آدم را رها نکرد و کلمات و جملاتی را به او آموخت که با آن، توبه کند. این کلمات، آن گونه که در سوره اعراف آیه ۲۳ آمده، چنین بوده است: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» «خداوندا ما بر نفس خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی

و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.»

در روایات می‌خوانیم که خداوند نام پنج نفر از نسل آدم را که قرن‌ها بعد از او ظاهر خواهند شد، به او آموخت، تا برای پذیرفته شدن توبه‌اش، آنان را واسطه بخشش و شفیع خود قرار دهد. و او چنین کرد: «سَأَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ» «خداوند را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام)، سوگند داد و توبه‌اش پذیرفته شد.» (دُر المنثور ج ۱ ص ۶۰) «توبه»، در لغت به معنای بازگشت می‌باشد. هرگاه این کلمه به انسان نسبت داده شود، منظور بازگشت انسان از گناه است و هرگاه به خداوند نسبت داده شود، به معنی بازگشت رحمت الهی است. یعنی رحمتی را که خداوند به خاطر ارتکاب گناه از انسان سلب نموده، بدنبال بازگشت او از گناه، به او بازمی‌گرداند.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- همچنانکه توفیق توبه از خداست، چگونگی انجام توبه و راه آن را نیز باید از خدا دریافت کنیم. این آیه می‌فرماید: کلمات و الفاظ توبه را خداوند به آدم آموخت.

۲- اگر توبهٔ انسان واقعی باشد خداوند توبه او را می‌پذیرد، زیرا او تَوَاب و توبه‌پذیر است.

۳- عذرپذیری خداوند همراه با رحمت و محبت است، نه عتاب و سرزنش و یا منت‌گذاردن و آبروریختن.

۴- اگر توبه شکستیم و گناه کردیم از لطف خداوند مأیوس نشویم، زیرا او تَوَاب یعنی بسیار توبه‌پذیر است و اگر دوباره توبه کنیم، بار دیگر توبه ما را می‌پذیرد.

﴿۳۸﴾ قُلْنَا أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ترجمه: گفتیم همگی از آن باغ فرود آیید، پس آنگاه که از جانب من هدایتی بسوی شما آمد، آنان که هدایت‌م را پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند. بدنبال توبهٔ آدم و پذیرش آن از سوی خداوند مهربان، بار دیگر فرمان «اهبطوا» آمد، تا گمان نشود که توبه سبب بازگشت به آن باغ بهشت‌گونه می‌گردد.

آری عفوِ خداوند، کیفر گناه را برمی‌دارد، اما آثار طبیعی گناه با عفو و بخشش از بین نمی‌رود. چنانکه اگر شراب‌خوار توبه کند، خداوند او را می‌بخشد، ولی آثار شراب در مست کردن باقی می‌ماند.

خروج آدم از بهشت، اثر طبیعی خوردن از گیاه ممنوعه

بود، که با توبه از بین نمی‌رفت و به هر حال آدم و همسرش باید از بهشت خارج می‌شدند و در نقاط دیگر زمین که چنان امکاناتی را نداشت مستقر می‌شدند.

از آنجا که خروج آدم از بهشت، موجب خروج ابدی نسل و فرزندان او، از آن بهشت می‌گردید، لذا فرمان هبوط خطاب به همه انسان‌ها صادر شده است، ولی بدنبال آن، هدایت بشر مطرح گردیده که خداوند می‌فرماید: من اسباب هدایت را برای شما می‌فرستم، چه کتاب و چه پیامبر، اما مردم در مقابل آن دو دسته می‌شوند، یک گروه تبعیت می‌کنند و یک گروه کافر می‌شوند.

علم به تنهایی کافی نیست

خداوند در آغاز خلقت، نام‌های موجودات و حقایق هستی را به آدم آموخت و در نهاد او استعداد فراگیری و دانش‌اندوزی را قرار داد و همان علم، مایه برتری او بر فرشتگان گردید. اما این علم و دانش، مایه نجات او از وسوسه‌های شیطان نگردید و آدم در همان آغاز، فریب خورد و دچار گمراهی گردید.

لذا خداوند پس از پذیرش توبهٔ او و استقرارش در زمین، اسباب هدایتش را فراهم می‌سازد، تا بتواند حق را از باطل و خیر را از شرّ باز شناسد و گمراه نگردد. نزول وحی،

دومین نعمتِ بزرگ الهی بود که خداوند در کنار عقل به بشر عنایت فرمود.

گرچه نزول وحی و اسباب هدایت بر خدا لازم است، اما هدایت یافتن بر اساس اختیار بشر است، نه آنکه هدایت الهی، هدایتی تکوینی و یا اجباری باشد و خداوند انسان‌ها را مجبور به پذیرش آن کرده باشد، بلکه انسان در انتخاب مسیر خود آزاد است و می‌تواند از هدایت الهی تبعیت کند و یا سرپیچی ورزد.

مهم‌ترین نگرانی انسان از آینده خود است، آینده خود در دنیا و آخرت. چنانکه توجه به گذشته و عمر برباد رفته، موجب حزن و اندوه، و ندامت بر فرصت‌ها و امکانات از دست رفته می‌شود. اما هر که هدایت الهی را بپذیرد، خداوند آینده او را تضمین نموده و دیگر از آینده‌اش نگرانی ندارد، چنانکه برگزیده خود اندوهگین نمی‌شود، زیرا او طبق وظیفه‌اش عمل نموده است، گرچه کارش به نتیجه نرسیده و موفقیت‌های ظاهری را بدست نیاورده باشد.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- گاهی یک حرکتِ خطا، آثارش، یک نسل و نژاد را دربر می‌گیرد. آدم یک خطا بیش نکرد، اما او و نسلش را از

بهشت بیرون ساخت.

۲- خداوند هیچگاه لطف خود را از انسان دور نمی‌سازد. گرچه آدم عصیان کرد، اما خداوند هم راه توبه را برایش قرار داد و هم اسباب هدایتش را فراهم ساخت.

۳- هدایت الهی، با سکونت انسان در زمین آغاز شده و خداوند انسان را به حال خود رها نکرده است.

۴- اختیار ویژگی انسان است و مردم مجبور به پذیرش هدایت نیستند، لذا گروهی مومن و گروهی کافر می‌شوند.

۵- هدایت شدگان الهی، در آرامش واقعی بسر برده و از هرگونه اضطراب و نگرانی بدور هستند.

﴿۳۹﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

ترجمه: و کسانی که کافر شده و آیات ما را تکذیب کردند، آنان اهل دوزخ‌اند و همواره در آن خواهند بود.

در برابر آنان که هدایت الهی را از روی اختیار می‌پذیرند و به سرانجام نیکو می‌رسند، گروهی از مردم، از روی کفر و عناد، آیات الهی را نادیده گرفته و آنرا تکذیب می‌کنند. اسباب هدایت خداوند، آیات روشن و روشنگر اوست. اما کسی که از روی کفر و حق‌پوشی به آنها بنگرد، نه فقط

آنرا نمی‌پذیرد، بلکه حقانیت و درستی آنرا نیز تکذیب می‌کند و ارتباط آن را به خداوند، دروغ می‌شمرد.

سرانجام چنین افرادی در قیامت، آتش دوزخ است و چون عناد و لجاجت، خُلق و خویِ دائمی آنها شده، دوزخ، جایگاه جاودان آنان خواهد بود.

از این آیه می‌آموزیم که:

☐ خداوند برای کافران نیز، اسباب هدایت را فراهم نموده، اما آنها خود نخواسته‌اند که هدایت‌پذیرند و به دست خود، آتش دوزخ را خریدار شده‌اند.

درس ششم: فرمان‌های الهی

﴿٤٠﴾ يٰۤاَيُّهَا بَنِي إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ
وَاَوْفُوا بِعَهْدِيْ اَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَاِيَّيْ فَارْهَبُوْنِ

ترجمه: ای بنی اسرائیل، نعمت‌هایم را که به شما ارزانی داشته‌ام به یاد آرید، و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم، و تنها از (مخالفت) من بترسید.

به دنبال داستانِ خلافتِ آدم در زمین، و خروج او از بهشت بخاطر خوردن از گیاه ممنوعه و فراموش کردن پیمان الهی، خداوند در این آیات، داستان گروهی از فرزندان آدم، یعنی قوم بنی اسرائیل را که به سرنوشتی شبیه او دچار شدند بیان می‌دارد.

«اسرائیل»، نام دیگر حضرت یعقوب است و مراد از «بنی اسرائیل» فرزندان و قوم او می‌باشند. قومی که تاریخ بسیار پرفراز و نشیبی دارند، و در آیات زیادی از قرآن، داستان آنها مطرح شده است.

در این آیه سه موضوع مهم آمده است. اول، یاد نعمت‌های خداوند که حس شکرگزاری را در انسان زنده می‌کند.

دوم، مسئولیت انسان در مقابل نعمت‌ها، که باید به عهد و پیمانی که خداوند از او گرفته عمل کند، و بداند بهره‌مندی از الطاف خداوند، مشروط به گام برداشتن در مسیر اوست.

سوم، آن که در راه انجام تکالیف الهی، نباید از هیچ قدرتی ترسید و نباید به تهدیدهای دشمن توجهی کرد.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- نعمت‌هایی را که خداوند به ما و خانواده و جامعه ما بخشیده است، برای یکدیگر بازگو کنیم که زمینه‌ساز شکر و سپاس از او، و محبت و اطاعت اوست.

۲- به پیمان‌هایی که خداوند برای انجام تکالیف، از طریق فطرت درونی یا شریعت آسمانی، از ما گرفته است پایبند باشیم.

﴿٤١﴾ وَءَامِنُوا بِمَا أُنزِلَتْ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِإِيمَانِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِنِّي فَاتَّقُونَ

ترجمه: و به آنچه (از قرآن) نازل کرده‌ام ایمان بیاورید، که آنچه را (از تورات) با شماست، تصدیق می‌کند. و نخستین کافر به آن نباشید، و آیات مرا به بهای اندک نفروشید، و تنها از (مخالفت) من بترسید.

قرآن از پیروان ادیان پیشین دعوت می‌کند تا به قرآن،

ایمان بیاورند که مطالب آن با کتب آنان هماهنگ و بدور از تحریف و کتمان است، و در این امر تنها خدا را در نظر بگیرند نه دیگران را.

این آیه خطاب به دانشمندان یهود می‌فرماید: شما که بر اساس بشارت‌های تورات، منتظر ظهور پیامبر اسلام بودید، پس اکنون به قرآن او که با تورات شما هماهنگ است ایمان بیاورید. و بخاطر حفظ موقعیت خود، آیاتی از تورات را که مربوط به نشانه‌های پیامبر اسلام است، کتمان نکنید. دین خود را به دنیا نفروشید و لاقل، در کفر به او پیشگام نشوید، که به پیروی از شما سایر یهودیان نیز از اسلام آوردن سر باز زنند.

از این آیه می‌آموزیم که:

□ در انجام تکالیف الهی از هیچ قدرتی نترسیم و بخاطر حفظ مال و مقام، به آیات و دستورات خدا، کفر نوزیم.

﴿٤٢﴾ وَلَا تَلْسَبُوا الْحَقَّ بِالْبُطْلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ترجمه: و حق را با باطل نپوشانید و حقیقت را کتمان نکنید، با آنکه می‌دانید.

از خطراتی که دانشمندان هر قوم و آیینی را تهدید می‌کند، آن است که حقایق را برای مردم بیان نکنند و یا

آنکه باطلی را در لباس حق، آن‌گونه که خود می‌خواهند نشان دهند. که در نتیجه، مردم دچار جهل و غفلت یا شک و تردید می‌گردند و این بزرگ‌ترین ظلمی است که بزرگان هر قومی ممکن است مرتکب شوند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: اگر باطل، خالصانه مطرح شود، جای نگرانی نیست (چون مردم باطل بودن آنرا می‌فهمند و خود آنرا ترک می‌کنند)، و اگر حق نیز خالصانه مطرح شود، زبان مخالف بسته می‌شود و مردم آنرا می‌پذیرند، خطر آنجاست که حق و باطل چنان به هم آمیخته شود که مردم سرگردان شده و زمینه تسلط شیطان فراهم گردد. (نهج البلاغه، کلام ۴۹)

از این آیه می‌آموزیم که:

□ یکی از دلایل کفر بسیاری از مردم دنیا، کتمان حقیقت یا باطل نشان دادن حق، توسط دانشمندان ادیان دیگر است.

﴿۴۳﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ

ترجمه: و نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید و با رکوع کنندگان، رکوع کنید.

شناخت حق و قبول آن به تنهایی کافی نیست، بلکه مؤمن به خدا، باید اهل عمل باشد و بهترین عمل، عبادت

خدا و خدمت به خلق اوست.

در بیشتر آیات قرآن، نماز و زکات، در کنار یکدیگر آمده است، تا بفهماند نماز و عبادت، نباید شما را از خدمت به مردم و توجه به محرومان باز دارد.

حتی در مورد نحوه نماز خواندن، حضور در میان مردم را لازم شمرده و می‌فرماید: نماز را به جماعت بخوانید و همراه دیگر مسلمانان به رکوع و سجده بروید. زیرا در اسلام، دوری و گوشه‌گیری از جامعه محکوم است.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- ایمان از عمل جدا نیست و نماز اولین فرمان الهی در همه ادیان آسمانی است.

۲- اصل نماز به جماعت است و حضور در جماعت مسلمانان، یک وظیفه دینی است.

﴿۴۴﴾ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَسْتُلُونَ
الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

ترجمه: آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را از یاد می‌برید و حال آنکه شما کتاب آسمانی را می‌خوانید؟ آیا اندیشه نمی‌کنید؟

چنانکه قبلاً گفتیم، دانشمندان یهود، پیش از بعثت پیامبر اسلام، به مردم بشارت ظهور حضرت محمد را

می دادند و آنان را به ایمان آوردن به او دعوت می کردند، این آیه خطاب به آنان می فرماید: چرا خودتان به او ایمان نیاوردید، در حالیکه شما به تورات آشناترید.

گرچه روی سخن در این آیات، به بنی اسرائیل و دانشمندان آنان است، اما مفهوم آیه گسترده بوده و همه مبلّغان را از هر دین و آیینی که باشند شامل می شود.

امام صادق علیه السلام، در این باره می فرماید: مردم را با عمل خود به نیکی ها دعوت کنید، نه با زبان. و امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: ای مردم به خدا سوگند، شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی کنم، مگر آنکه خودم قبلاً آنرا انجام داده ام و از هیچ خلافتی باز نمی دارم مگر آنکه خود، پیش از شما از آن دوری جسته ام.

قرآن نیز، در سوره جمعه آیه ۵، عالم بی عمل را به الاغی تشبیه کرده که بار کتاب حمل می کند. دیگران از آن کتب استفاده می کنند، اما خود بهره ای نمی برد جز سنگینی بار!

از این آیه می آموزیم که:

☐ بهترین راه دعوت به نیکی ها، دعوت عملی است، یعنی خود قبل از دیگران به گفته خود عمل کنیم.

﴿۴۵﴾ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ

ترجمه: از صبر و نماز یاری جویید و همانا این کار سخت و دشوار است مگر بر اهل خشوع.

انسان، در طول زندگی، در برابر انواع سختی ها و حوادث قرار می گیرد، که باید از صبر و استقامت، و همچنین نماز که بهترین نوع یاد خدا و استمداد از اوست، کمک بگیرد.

گرچه برخی روایات، مراد از «صبر» در این آیه را روزه دانسته اند، اما صبر مفهومی گسترده دارد که روزه یکی از مصادیق آن است. چنانکه از پیامبر اسلام نقل شده که آن حضرت فرمودند:

صبر بر سه نوع است، یکی صبر در برابر مصیبت و بلا، دیگری صبر در برابر معصیت و گناه، و سوم صبر بر انجام عبادات و تکالیف الهی.

امام صادق علیه السلام می فرماید: هرگاه غمی از غم های دنیا شمارا فراگرفت، وضو گرفته به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعا کنید که خداوند دستور داده، از نماز، یاری بجویید.

البته در نظر پاکان و خاشعان، نماز چنین جایگاهی را

داراست، اما برای آنها که اهل خضوع و خشوع و دلباخته خدا نیستند، نماز باری سنگین است.

از این آیه می‌آموزیم که:

□ برای پیروزی بر مشکلات دو امر لازم است، یکی پایگاه نیرومند درونی که صبر و پایداری است و دیگری تکیه‌گاه محکم بیرونی که نماز و ارتباط با خداست.

﴿٤٦﴾ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

ترجمه: خاشعان کسانی هستند که گمان دارند پروردگارشان را ملاقات می‌کنند و به سوی او باز می‌گردند.

ایمان به قیامت و گمان بازگشت به خداوند، حالت خشوع و خداترسی، و احساس مسئولیت را در انسان زنده می‌کند و میدان زندگی را صحنه دادگاهی می‌سازد که باید پاسخ‌گوی همه کارها بود.

مراد از «لقاءالله»، ملاقات حسی خداوند در قیامت نیست، زیرا خداوند جسم نیست که با چشم دیده شود بلکه منظور، مشاهده آثار قدرت او در کيفر و پاداش است، به گونه‌ای که یک نوع شهود باطنی و قلبی برای انسان حاصل شود، چنانکه گویی خدا را با چشم دل می‌بیند و هیچ شک و تردیدی در وجود او ندارد.

یکی از دوستان علی علیه‌السلام از آن حضرت پرسید: آیا خدایت را دیده‌ای؟ حضرت در پاسخ فرمودند: چگونه خدایی را که نبینم پرستش کنم؟ آنگاه توضیح دادند که، چشم‌های ظاهر او را مشاهده نکنند، اما دل‌ها با نور ایمان او را درک نمایند.

از این آیه می‌آموزیم که:

□ نه فقط یقین به قیامت، بلکه گمان به وجود آن، کافی است تا انسان را از هرگونه خلاف‌کاری بازدارد و مراقب کارهای خود باشد.

﴿٤٧﴾ يٰٓبَنِي إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ

ترجمه: ای بنی اسرائیل نعمت‌هایم را که به شما بخشیده‌ام یاد کنید. و این را که من شما را بر جهانیان برتری دادم.

از الطاف خداوند بر قوم یهود، نجات آنان از سلطه فرعون بود که بدنبال آن بنی اسرائیل به حکومت مصر رسیدند و از مواهب مادی بسیاری بهره‌مند شدند.

این آیه، برتری و فضیلت بنی اسرائیل را نسبت به مردم زمان خودشان بیان می‌کند و از آنان می‌خواهد این نعمت بزرگ را که در سایه رهبری و هدایت حضرت موسی بدست آمده است، به عنوان موهبتی الهی یاد کرده و

شکرگزار آن باشند.

از این آیه می‌آموزیم که:

☐ انسان در سایه رهبری الهی، نه فقط در قیامت در بهشت ساکن می‌گردد، بلکه در دنیا نیز از مواهب مادی بهره‌مند گردیده و بر دیگر انسان‌ها، برتری می‌یابد.

﴿٤٨﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

ترجمه: و بترسید از روزی که هیچ کس، چیزی (از عذاب خدا) را از کسی دفع نمی‌کند و هیچ شفاعتی از کسی پذیرفته نمی‌شود و از کسی، بدل و فدیة‌ای گرفته نشود و یاری نخواهند شد.

این آیه به چهار مورد از عقاید غلط و امیدهای نابجای مردم درباره قیامت اشاره کرده و آنها را پاسخ می‌دهد: یهودیان گمان می‌کردند پدرانشان می‌توانند عذاب را از آنها دور کنند، و یا بزرگان دینی آنها را در نزد خدا شفاعت نمایند، و یا دوستان به کمک آنها بیایند، و یا می‌توان عذاب قیامت را با پرداخت پول و غرامت، دفع نمود.

قرآن در پاسخ آنها می‌فرماید: در آن روز هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند مانع عذاب گردد و هر کس در فکر نجات خویش است، پس به چیزی جز ایمان و عمل صالح

خود، امید نبندید.

این آیه، شفاعت بی‌قید و شرطی را که یهودیان عقیده داشتند نفی می‌کند، چنانکه این اعتقاد مسیحیان، که عیسی علیه‌السلام فدا شد تا خون او کفاره گناهان پیروان او باشد، از نظر قرآن قابل قبول نیست.

وگرنه خداوند بر اساس لطف و رحمتش، راه بازگشت را نبسته و باگشودن راه توبه در دنیا، و شفاعت در قیامت، به گنهکاران امید بخشش داده است. لکن شفاعت نیز همانند توبه شرایطی دارد که نه تنها سبب جرأت بر گناه نمی‌شود، بلکه مایه دوری از تکرار گناه می‌گردد.

از این آیه می‌آموزیم که:

☐ در زندگی روزمره خود، قیامت را در نظر بگیریم و بخاطر دوست و رفیق، یا کسب مال و مقام، به گناه نیفتیم که هیچ یک در قیامت کارساز نیست.

زمینه مُدِ لباس و کیف و کفش و انواع لوازم آرایش، اسیر شهوات خود می‌گردانند.

از این آیه می‌آموزیم که:

☐ چه سختی و مصیبت، و چه آزادی و آسایش، هر دو وسیله آزمایش است تا انسان، خود را نشان دهد و به رشد و کمال رسد.

﴿ ۵۰ ﴾ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

ترجمه: و به یاد آرید آن هنگام که دریا را برای شما شکافتیم، پس شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق ساختیم، در حالیکه شما (آنان را) تماشا می‌کردید.

این آیه، نعمتی دیگر از نعمت‌های الهی بر بنی اسرائیل را برمی‌شمرد، و به چگونگی نجات بنی اسرائیل از دست فرعونیان اشاره می‌کند که خود، یکی از معجزات و نشانه‌های الهی است.

حضرت موسی از جانب خداوند مأمور شد تا قومش را از مصر کوچ دهد. اما وقتی به نزدیک رود بزرگ نیل رسیدند، متوجه شدند که فرعون و لشگرش آنها را تعقیب می‌کنند. اضطراب و وحشت، وجود بنی اسرائیل را فراگرفت، زیرا دریا در روبرو و دشمن در پشت سر بود.

درس هفتم: نعمت آزادی

﴿ ۴۹ ﴾ وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّجُونَ أَبْنَاءَ كُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَ كُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ

ترجمه: (ای بنی اسرائیل بیاد آورید) آن هنگام که شما را از حکومت فرعونیان نجات بخشیدیم، آنان که همواره شما را به بدترین وجهی آزار می‌دادند، پسران شما را می‌کشتند و زنان شما را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می‌داشتند و در آن، آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان بود.

فرعون برای حفظ حکومت خود، به بهانه‌های مختلف جوانان و مردان بنی اسرائیل را می‌کشت و زنان آنها را به بردگی و کنیزی می‌برد تا قدرتی برای مقابله با او پیدا نکنند.

اصولا جوانان، اولین هدف تیر طاعوت‌های فرعونی هستند. در دنیای امروز نیز، قدرت‌های استکباری با ترویج فساد و اعتیاد، جسم و روح جوانان را به مرگ می‌کشانند و زنان و دختران را با تبلیغات وسیع خود، در

موسی به فرمان خداوند، عصای خود را به دریا زد، آب شکافته شد و راههای متعددی برای عبور بنی اسرائیل از رود نیل گشوده شد. اما وقتی لشگر فرعون در تعقیب آنها به وسط نیل رسیدند، آب‌ها به هم پیوست و همه آنان هلاک شدند.

در این ماجرا، بنی اسرائیل هم سلامت و نجات خود را با معجزه الهی دیدند و هم نابودی دشمنانشان را تماشا می‌کردند و چه نعمت و لطفی بالاتر از این ممکن بود؟
از این آیه می‌آموزیم که:

□ اگر مردم برای آزادی خود از سلطه ستمگران تلاش کنند، امدادهای الهی نازل خواهد شد.

﴿۵۱﴾ وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ

ترجمه: و به یاد آرید هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او برای گرفتن فرمان‌های الهی به وعده‌گاه آمد) اما شما پس از او گوساله پرست شدید و با این کار به خود ستم کردید.

پس از نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعون، موسی مأموریت یافت تا برای دریافت نوشته‌های تورات مدت چهل روز قوم خود را ترک کند و به کوه طور برود، اما در

همین مدت کوتاه، آزمایشی بزرگ برای بنی اسرائیل پیش آمد.

مردی نیرنگ‌باز به نام سامری، از طلا و جواهرات مردم، مجسمه گوساله‌ای می‌سازد که صدای گاو از آن به گوش می‌رسد و موجب تعجب و توجه مردم می‌گردد. سامری مردم را به پرستش این مجسمه طلایی و عجیب، دعوت می‌کند و اکثریت مردم به او می‌پیوندند.

آنان با این کار، هم به خود ستم کردند که بجای خدا، به سراغ گوساله رفتند و هم به موسی، رهبر و پیامبر خود ستم کردند که برای نجات آنها از فرعونیان، سختی‌های بسیاری را تحمل کرد.

از این آیه می‌آموزیم که:

□ رهبران الهی نقش مهمی در هدایت و سعادت جامعه دارند. اگر چهل روز دوری موسی، زمینه را برای منحرفان آماده کرد تا مردم را به گوساله‌پرستی بکشانند، اگر خداوند در طول تاریخ هیچ پیامبری نمی‌فرستاد چه می‌شد؟

﴿۵۲﴾ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ترجمه: پس از آن (انحراف بزرگ) از شما در گذشتیم تا شاید شکر نعمت‌های الهی را بجای آرید.

پس از بازگشت موسی از کوه طور، مردم متوجه زشتی کار خود در گوساله پرستی شدند و خداوند نیز با رحمت خود آنان را بخشید.

اصولا یکی از الطاف خداوند بر بندگان آن است که آنان را به محض انجام گناه، کیفر نمی دهد، بلکه فرصت می دهد تا شاید از کار خود پشیمان شده و توبه کنند. در این ماجرا نیز، خداوند از گناه شرک بنی اسرائیل درگذشت و زمینه را برای سپاس‌گزاری آنان از نعمت رهبری حضرت موسی فراهم ساخت.

﴿۵۳﴾ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

ترجمه: و به یاد آرید هنگامی را که به موسی کتاب (تورات) و فرقان دادیم، تا شاید شما هدایت شوید.

کلمه «فرقان» به معنای چیزی است که حق را از باطل جدا سازد. و چون کتاب‌های آسمانی و معجزاتی که بدست پیامبران انجام می‌شود، مایه تشخیص حق از باطل هستند، لذا به آنها «فرقان» گویند.

خداوند برای هدایت مردم، هم کتاب آسمانی می‌فرستد و هم پیامبران را، و هم آیات و معجزاتی که مردم بتوانند راستگو را از دروغگو بشناسند، و بدین صورت خداوند حجت خود را بر مردم تمام می‌کند.

﴿۵۴﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَنْقُومِ إِيَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمْ الْغِجْلَ قَتُوبًا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

ترجمه: و به یاد آورید زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، شما با انتخاب گوساله (برای پرستش)، به خود ستم کردید، پس توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید، پس یکدیگر را بکشید که این برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است. او لطف خود را به شما باز می‌گرداند، زیرا که او توبه‌پذیر مهربان است.

هنگامی که حضرت موسی پس از چهل روز از کوه طور بازگشت و گوساله پرستی قوم خود را دید، دو مطلب را به آنان تذکر داد: یکی آنکه شما با این کار، به مقام انسانی خودتان ستم کرده و بجای خدا، گوساله‌ای را گرفتید و کرامت و شرافت انسانی را زیر پا گذاردید.

دوم آنکه گناه شما از کفار بالاتر است، زیرا شما حق را فهمیدید و به آن ایمان آوردید، ولی دوباره از آن دست برداشتید و کافر شدید، پس شما «مرتد» هستید و کیفر «ارتداد»، قتل و اعدام است. و این کیفر باید با دست خودتان انجام گیرد، پس شمشیر به دست بگیرید و یکدیگر را بکشید.

﴿ ۵۵ ﴾ وَإِذْ قُلْتُمْ يٰمُوسٰى لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى نَرٰى اِلٰهَ جَهْرَةً
فَاَخَذْنَاكُمُ الصّٰعِقَةَ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

ترجمه: و به یاد آرید هنگامی را که گفتید: ای موسی ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر آنکه خدا را آشکارا ببینیم، پس صاعقه ای شما را فرا گرفت در حالیکه شاهد آن بودید.

این آیه یکی دیگر از انحراف های بنی اسرائیل را بیان می کند. آنها که یک بار به گوساله پرستی روی آورده بودند، این بار، برای خداپرستی، تقاضایی نابجا را مطرح کرده و از روی جهل و نادانی، یا لجاجت و بهانه جویی گفتند: می خواهیم خدا را با چشم خود ببینیم تا به گفته های تو ایمان آوریم و تسلیم تو گردیم.

خداوند نیز برای آنکه نشان دهد چشم آنها ناتوان تر از آن است که حتی بسیاری از مخلوقات خدا را ببینند، صاعقه ای نازل کرد که رعد و برق وحشتناک آن باعث مرگ آنان شد و همه بی جان بر زمین افتادند.

از این آیه می آموزیم که:

▣ گرچه خداوند دیدنی نیست، ولی آثار قدرت و عظمت او، در وجود انسان و هستی قابل دیدن است.

با آنکه خداوند، مظهر رحمت و محبت است، اما همچون یک مربی دلسوز و خیرخواه، گاه تنبیه ها و کیفرهای شدیدی را به اجرا می گذارد، تا هم دیگران درس عبرتی گرفته و دین را به بازی نگیرند، و هم آثار کارهای زشت و ناپسند از جامعه پاک گردد.

گرایش به بت پرستی و گوساله پرستی، مسأله ساده ای نیست که با یک عذرخواهی زبانی قابل گذشت باشد، آنهم از مردمی که آنهمه معجزات الهی و نعمت های بزرگ او را دیده اند و ایمان آورده اند.

از این آیه می آموزیم که:

۱- گنهکار به خود ستم می کند نه خدا. زیرا ارزش و اصالت انسان به روح اوست، و گناه، روح انسان را آلوده و بیمار می سازد.

۲- توبه هر گناهی متناسب با آن گناه است. تبدیل خداپرستی به گوساله پرستی، توبه اش، گریه و عذرخواهی نیست، بلکه تن دادن به قتل و اعدام است. ریختن اشک ندامت کافی نیست، بلکه گاهی باید خون ریخت.

﴿۵۶﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ترجمه: سپس شما را پس از مرگتان، زنده کردیم و برانگیختیم، تا شاید شکر نعمت‌ها را به جا آورید.

بدنبال مرگ هفتاد تن از بزرگان بنی اسرائیل که در ماجرای فرود صاعقه اتفاق افتاد، حضرت موسی از خداوند خواست تا دوباره آنها را زنده کند. خداوند نیز دعای موسی را اجابت نمود و آنان زنده شدند، تا هم خود آنان و هم بنی اسرائیل به قدرت الهی ایمان آورند.

از این آیه می‌آموزیم که:

☐ زنده شدن مردگان امر محالی نیست. خداوند در همین دنیا، در مواردی مردگان را زنده کرده است.

﴿۵۷﴾ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ
كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

ترجمه: (ای بنی اسرائیل) ما ابر را بر شما سایبان ساختیم و «مَنَّ» و «سَلْوَى» را (که دو نوع غذاست) بر شما نازل کردیم، (و گفتیم) از نعمت‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید، (ولی ناسپاسی کردید). آنان (بدانند که) به ما ستم نکردند، بلکه به خودشان ستم نمودند.

پس از آنکه خداوند بنی اسرائیل را از چنگال فرعونیان نجات داد، به آنها فرمان داد تا برای آزادی سرزمین مقدس فلسطین از دست ستمگران به آنجا بروند، اما آنها به بهانه‌های مختلف از این امر سر باز زدند.

قهر خداوند آنها را فراگرفت و مدت چهل سال در صحرای سینا سرگردان و حیران ماندند. در این مدت گروهی از آنها از کار خود پشیمان شدند و خداوند بار دیگر رحمت خود را بر آنان نازل نمود که این آیه مواردی از آن نعمت‌ها را بیان می‌کند.

به قدرت خداوند، در آن بیابان خشک و سوزان، ابرها ظاهر شده و در برابر خورشید سایبان ساختند. درختان زمین و پرندگان آسمان، دو نوع غذا در اختیار آنان قرار دادند، یکی غذایی شبیه عسل، به نام «مَنَّ»، که از شیرۀ درختان بدست می‌آمد و یکی پرندگانی شبیه کبوتر، با گوشتی لذیذ، که قرآن از آن به «سَلْوَى» تعبیر می‌کند.

از این آیه می‌آموزیم که:

☐ خداوند رزق و خوراک انسان را برای او فراهم کرده، اما او حیوان نیست که فقط در فکر پرکردن شکم باشد، بلکه انسان است و باید بدنبال غذاهای پاک و حلال و طیب باشد.

﴿۵۸﴾ وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ

ترجمه: و به یاد آرید زمانی را که گفتیم: وارد این قریه (بیت المقدس) شوید و از نعمت‌های آن هر چه که می‌خواهید، گوارا بخورید و از در (معبد) سجده کنان وارد شوید و بگویید خداوند گناهان ما را بریز، تا ما گناهان شما را بیامرزیم و پاداش نیکوکاران را بیفزاییم.

پس از گذران چهل سال در صحرای سینا، خداوند فرمان داد تا بنی اسرائیل برای آمرزش گناهشان، به معبد بیت المقدس وارد شوند و برای استغفار کلمه «حِطَّة» را تکرار کنند. یعنی خدایا گناهان ما را بریز و ما را ببخش. خداوند وعده داد که اگر این کلمه را هنگام ورود به معبد از صمیم قلب بگویند، از گناه گنهکاران درگذرد و بر پاداش نیکوکاران بیفزاید.

امروزه نیز یکی از درهای مسجدالاقصی به «باب الحِطَّة» معروف است.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- خداوند اهل آمرزش است، اما توبه، هم خضوع و خشوع را می‌طلبد، و هم پوزش خواستن به زبان و

اعتراف به گناه در درگاه الهی را.

۲- برای ورود به مکان‌های مقدس، احترام مخصوص لازم است.

۳- آداب دعا و توبه را نیز باید از خداوند بیاموزیم که برای استغفار چه بگوییم و چگونه بگوییم.

﴿۵۹﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

ترجمه: پس افرادی که (به خود) ستم کردند، سخنی را که (به عنوان کلمه استغفار) به آنان گفته شده بود، تغییر دادند (و بجای «حِطَّة»، «حنطه» گفتند). پس بر آن ستمکاران، به سبب آنکه نافرمانی کردند، عذابی از آسمان فرو فرستادیم.

در برابر آن فرمان رحمت الهی، گروهی از بنی اسرائیل به جای آنکه بگویند: «حِطَّة»، یعنی خدایا ما را ببخش، از روی تمسخر و استهزاء، کلمه «حِطَّة» را تکرار کردند که بمعنای «گندم» است.

به بازی گرفتن دستور خداوند، باعث شد تا بار دیگر، گرفتار کیفر الهی شوند و بیماری طاعون در میان آنها شیوع پیدا کند. البته همانطور که آیه می‌فرماید، این کیفر فقط به ستمکاران رسید، نه آنکه همه مردم دچار آن شوند.

از این آیه می‌آموزیم که:

- ۱- در عبادت باید تعبد داشت و دستورات الهی را به همان شکل که رسیده عمل نمود، چنانکه نسخه پزشک را باید طبق دستور او عمل کرد و مصرف دارو، خودسرانه نتیجه‌بخش نیست.
- ۲- هرگاه روحیه عناد و لجبازی بر جامعه حاکم شود، زمینه برای نزول عذاب‌های الهی در همین دنیا فراهم می‌شود.

درس هشتم: ذلت گناه

﴿۶۰﴾ وَإِذْ أَسْتَشَقَّىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

ترجمه: و به یاد آرید زمانی را که موسی برای قوم خویش طلب آب نمود، پس گفتیم با عصایت بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه از آن جوشید. هر یک از مردم (قبایل و طوایف مختلف)، محلّ شرب (آب آشامیدنی) خود را شناخت. (گفتیم) از روزی‌های الهی بخورید و بیاشامید و در زمین فساد و تباهی را گسترش ندهید.

با آنکه حضرت موسی پیامبر بود و وظیفه‌اش رساندن پیام خداوند به بنی اسرائیل بود، اما آب آشامیدنی قومش را نیز از خداوند طلب نمود.

خداوند نیز دعای موسی را مستجاب کرده و با اعجازی دیگر، به آنان آب عطا نمود. فرمان داد تا موسی همان عصایی را که به آب نیل زد و خشکی ظاهر شد، اکنون به سنگ سخت بزند تا آب جاری شود و بنی اسرائیل بدانند که خدای موسی قادر بر هر کاری هست.

بنی اسرائیل، دوازده گروه و طایفه بودند و به خواست الهی، از آن کوه دوازده چشمه جاری شد تا هر قبیله، آب مستقلی داشته و دچار کمبود آب نشوند.

خداوند این چنین، از یکسو «مَنْ» و «سَلَوٰی» را بر آنان نازل کرد و از یکسو آب را به قدر کافی در اختیار آنان قرار داد، تا تأمین باشند و بدنبال فساد و گناه نروند.

از این آیه می آموزیم که:

- ۱- رهبران الهی، در فکر تأمین نیازهای مادی مردم نیز هستند و آنرا بطور یکسان در اختیار همه قرار می دهند.
- ۲- آب و غذا رزقِ خداست، پس نباید مایه گناه و معصیتِ خدا شود.

﴿۶۱﴾ وَإِذْ قُلْتُمْ يَمْوِسُ لَنْ نُّضِرَ عَلَى طَعَامٍ وَحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبِدُّونَ النَّاسَ هُوَ أَذْنٰى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَآءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ

ترجمه: (ای بنی اسرائیل) به یاد آرید زمانی را که گفتید: «ای موسی ما هرگز بر یک نوع غذا صبر نمی کنیم، پس برای ما از پروردگارت بخواه، تا از آنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیاز، برای ما برویاند». موسی گفت: آیا می خواهید آنچه را پست تر است، با آنچه بهتر است، تبدیل کنید. پس (حال که چنین تقاضایی دارید، بکوشید تا از این بیابان خارج شوید و) به شهری وارد شوید که آنچه را می خواهید (در آنجا) برای شما هست. (به سبب این بهانه جویی ها) مُهر ذلت و نیازمندی بر آنان زده شد و گرفتار غضبِ خداوند گردیدند. این کیفر از آن جهت بود که آنان به آیات الهی کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند و این (کارهای زشت) بدان سبب بود که آنان اهل عصیان و تجاوز بودند.

خداوند در آن بیابان سوزان، آب و غذای بنی اسرائیل را تأمین نمود، اما قدرناشناسی و ناسپاسی این قوم از یک سو و رفاه طلبی و تن پروری آنان از سوی دیگر باعث شد تا غذاهای دیگری را از موسی تقاضا کنند.

موسی در پاسخ آنها گفت: آیا شما غذای آسمانی را که بهتر است، با خوردنی های زمینی که پست تر است تبدیل

می‌کنید؟ اگر واقعاً این نوع غذاها را می‌خواهید باید با دشمنانتان بجنگید و به شهر بیت المقدس وارد شوید تا از این خوردنی‌ها بهره‌مند گردید.

شما از یک طرف، حال جنگ و جهاد را ندارید و از سوی دیگر، تمام امتیازات شهرنشینی را می‌طلبید. این روحیه شکم‌پرستی، شما را به ذلت و خواری انداخته و گرفتار قهر الهی خواهید شد.

شما با این تقاضاهای نابجا، آیات و معجزات الهی را نادیده گرفته و حتی حاضر شده‌اید پیامبران الهی را در راه رسیدن به مقاصد مادی و دنیوی خود به کشتن دهید.

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- تن‌پروری و شکم‌پرستی، عامل سقوط انسان است. از هرگونه رفاه‌طلبی که به قیمت خوار شدن و ذلت انسان تمام گردد باید دوری نمود.

۲- گناه و نافرمانی پی‌درپی، انسان را به کفر و بی‌ایمانی می‌کشاند، تا جایی که حاضر به پذیرفتن هیچ‌گونه حقی نمی‌شود.

﴿۶۲﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّٰبِئِينَ
مَنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ترجمه: همانا کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده‌اند و همچنین یهود و نصاری و صابئان، آنان که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، پاداش آنان نزد پروردگارشان است و بر آنان بیمی نیست و اندوهگین نمی‌شوند.

در همه ادیان آسمانی، میزان در پاداش الهی، ایمان و عمل صالح بوده است. ایمان به خدا و روز قیامت، و در کنار آن عمل به دستورات خداوند. و در این میزان، میان مسلمان، مسیحی، یهودی و پیروان دیگر ادیان الهی تفاوتی نیست.

البته آیات بسیاری از قرآن، یهود و نصاری را به پذیرش دین اسلام دعوت می‌کند و در آیه ۸۵ سوره آل عمران می‌فرماید: «هر کس دینی غیر از اسلام برای خود انتخاب کند پذیرفته نخواهد شد.»

بنابراین پیروان دیگر ادیان، هر کدام که به پیامبر و کتاب آسمانی زمان خودشان، ایمان آورده و اهل عمل بوده‌اند، به وظیفه خود عمل کرده و به پاداش الهی می‌رسند، ولی با ظهور اسلام، هیچ دینی جز آن قابل قبول نیست.

به پیروان حضرت موسی، یهودی و به پیروان حضرت عیسی، مسیحی می‌گویند، اما «صابئین» کیانند؟

«صابئین»، پیروان یکی از پیامبران الهی، نوح یا ابراهیم یا یحیی هستند که در طول تاریخ دچار انحرافات و بدعت‌هایی در عقاید و اعمال دینی شده و برای ستارگان، تأثیراتی در زندگی انسان قائلند و معمولاً در کنار رودخانه‌ها زندگی می‌کنند.

از این آیه می‌آموزیم که:

- ۱- آرامش واقعی، تنها در سایه ایمان به خدا و قیامت است که آینده‌ای روشن را بشارت می‌دهد.
- ۲- تمام ادیان آسمانی، در دو اصل توحید و معاد با یکدیگر مشترکند و نجات را تنها در سایه ایمان و عمل می‌دانند، نه امید و آرزوهای نابجا.

﴿۶۳﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

ترجمه: و به یاد آرید زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما بالا بردیم (و آنگاه گفتیم) آنچه را (از الواح تورات) به شما داده‌ایم به قوت بگیرید و آنچه را در آن است به یاد بسپارید (و عمل نمایید)، باشد که پرهیزکار شوید.

پس از آنکه تورات به موسی داده شد، خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت که به آن عمل کنند و از سستی و

کوتاهی پرهیزند، تا به تقوا و پرهیزکاری برسند. آنگاه خداوند برای آنکه بنی اسرائیل بر پیمان خود استوار بمانند، به عنوان معجزه‌ای دیگر، کوه طور را بالای سر آنان قرار داد، تا هم قدرت خدا را ببینند و هم از مخالفت فرمان الهی بترسند.

از این آیه می‌آموزیم که:

- ۱- باید بر حفظ اصول دین خود، جدی و مصمم باشیم، نه آنکه احکام دینی را به شوخی و بازی بگیریم.
- ۲- خداوند، از همه ما، بر عمل به دستوراتش پیمان گرفته است. هم از راه عقل و فطرت درونی، و هم از راه وحی و نبوت بیرونی.

﴿۶۴﴾ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ

ترجمه: اما شما بعد از این جریان (که کوه طور را بالای سر خود دیدید و با خداوند میثاق بستید)، روی گردان شدید، و اگر فضل و رحمت خداوند (در آمرزش شما) نبود همانا از زیانکاران بودید.

با آنکه خداوند چنان پیمان محکمی از بنی اسرائیل گرفت، اما این قوم سرکش، پیمان الهی را نادیده گرفته و به آن پشت کردند، ولی باز هم خداوند لطف خود را

بازگرداند و آنان را به حال خود رها نساخت.

﴿۶۵﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

﴿۶۶﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

ترجمه: (ای بنی اسرائیل) قطعاً شما از سرنوشت کسانی از خودتان که در روز شنبه (از فرمان الهی) تجاوز کردند آگاهید. پس ما (به سبب این نافرمانی) به آنها گفتیم بوزینه گانی طردشده باشید.

پس ما این جریان را درس عبرتی برای مردم آن زمان، و کسانی که بعد از آنان آمدند، و هم پند و اندرز برای پرهیزکاران قرار دادیم.

خداوند، کارکردن در روز شنبه را، برای بنی اسرائیل تعطیل اعلام کرده بود. اما گروهی از آنان که در کنار دریا زندگی می کردند، با یک نوع حيله، در روز شنبه ماهیان را صید می کردند.

آنان حوضچه هایی را در کنار دریا ایجاد کرده و وقتی ماهیان وارد می شدند، راه را برای بازگشت آنها به دریا می بستند و سپس روز یکشنبه ماهیان را از حوضچه ها

صید می کردند و بدین شکل حکم خدا را مسخ کرده و تغییر می دادند.

خداوند نیز به کیفر این نافرمانی و بازی گرفتن دستورات الهی، چهره آنان را مسخ کرده و از صورت انسان به شکل بوزینه در آورد، تا برای آنان مجازات و برای دیگران درس عبرتی باشد.

البته حیوانات از رحمت خدا دور نیستند، ولی سقوط از مرحله انسانیت به حیوانیت، نشانه طرد انسان از درگاه الهی و دور شدن از رحمت خداوند است. همانگونه که رنگ سیاه عیب نیست، ولی سیاه شدن لباس سفید، نشانه آلودگی و کثیفی آن است.

از این آیه می آموزیم که:

۱- در انجام احکام الهی، حيله و خدعه بکار نبریم و نخواهیم با حفظ ظواهر شرع، باطن احکام خدا را تغییر دهیم، زیرا مسخ چهره دین، مسخ چهره انسانیت را بدنبال دارد.

۲- کیفرهای الهی اختصاص به قیامت ندارد، بلکه خداوند بعضی گناهان را در دنیا کیفر می دهد، تا برای مردم آن عصر و آیندگان درس عبرتی باشد.

مقتول بزنید تا او زنده شود و قاتل خود را معرفی کند. آنها با شنیدن این جواب، به موسی گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی که چنین راه حلی را پیشنهاد می‌کنی؟ اما موسی گفت: مسخره کردن کار افراد جاهل است و پیامبر خدا هرگز چنین نکند. اگر واقعا به دنبال قاتل هستید این کار را بکنید.

با آنکه خداوند می‌توانست از راه علم غیب، قاتل را به موسی معرفی، تا او به مردم اعلام کند، اما فرمان کشتن گاو، نشانه آن است که روحیه گوساله پرستی و قداست‌نمایی برای گاو، هنوز در میان قوم وجود داشته و خداوند خواسته تا این روحیه را از بین ببرد. علاوه بر آنکه این کار قدرت خداوند را نشان می‌دهد که از زدن گوشت مرده‌ای، مرده‌ای دیگر را زنده می‌کند.

از این آیه می‌آموزیم که:

□ اگر حکم خدا با ذهن و سلیقه ما مطابق نیامد، آنرا به تمسخر نگیریم و یا آن را بی‌دلیل نپنداریم، زیرا آنچه را خداوند فرموده، در جهت خیر و مصلحت ما و جامعه بشری بوده است.

درس نهم: داستان گاو بنی اسرائیل

﴿ ۶۷ ﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ترجمه: و به یاد آورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: همانا خداوند به شما فرمان می‌دهد که گاوی را ذبح کنید. گفتند: آیا ما را به تمسخر می‌گیری. موسی گفت: به خدا پناه می‌برم از اینکه از جاهلان باشم.

داستان گاو بنی اسرائیل، ماجرای است که این سوره نیز به جهت همین داستان، سوره «بقره» نامیده شده است و خلاصه این داستان، که در ضمن آیات ۶۷ تا ۷۳ این سوره مطرح شده، از این قرار است:

در میان بنی اسرائیل، مقتولی پیدا شد که قاتل آن معلوم نبود. میان قبایل نزاع و درگیری شد و هر گروه قتل را به دیگری نسبت می‌داد. موضوع را برای داوری نزد حضرت موسی بردند.

چون حل قضیه از راه عادی ممکن نبود، آن حضرت از طریق اعجاز مسئله را حل نمود. پس به آنها فرمود: خدا فرمان داده که گاوی را ذبح کنید و قطعه‌ای از بدنش را به

﴿٦٨﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ فافعلوا مَا تُمَرُونِ

ترجمه: (بنی اسرائیل به موسی) گفتند: «از خدایت بخواه تا برای ما روشن کند، آن چه گاوی است (که ما باید بکشیم)». موسی گفت: خداوند می‌فرماید: ماده گاوی که نه پیر و از کار افتاده باشد، و نه پکر و جوان، بلکه میانسال باشد. پس آنچه را به شما فرمان داده شد (هر چه زودتر) انجام دهید.

وقتی بنی اسرائیل فهمیدند فرمان ذبح گاو جدی است، شروع به بهانه‌تراشی نمودند که چه گاوی را باید ذبح کنیم؟. شاید این بهانه‌ها بیشتر از طرف قاتل واقعی به مردم القا می‌شد تا مبادا رسوا شود و مردم او را بشناسند. گرچه سؤال، کلید فهم مطلب است، اما بنی اسرائیل با طرح این سؤالات قصد فرار داشتند، نه فهم، و لذا سؤالات خود را بی‌ادبانه مطرح کرده و گفتند: «ای موسی از خدایت بخواه»، گویا خدای موسی را از خدای خود جدا می‌دانستند.

﴿٦٩﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْهَاهُ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوهَاهُ تَسْرُ النَّظِيرِينَ

ترجمه: (بار دیگر) گفتند: «از پروردگارت بخواه که برای ما روشن سازد رنگ آن گاو چه باشد؟» موسی گفت: خداوند می‌فرماید: گاوی به رنگ زردِ خالص، که رنگش بینندگان را مسرور سازد.

با آنکه فرمان ذبح دوباره صادر شد، اما گویا نمی‌خواستند آنرا انجام دهند، لذا دوباره سؤال دیگری را مطرح کردند که آن گاو به چه رنگی باشد؟ در حالیکه اولاً رنگ گاو نقشی در حکم نداشت و ثانیاً اگر لازم بود از ابتدا در حکم خدا آمده بود.

اما خداوند برای آنکه بهانه‌ای هم در این زمینه نداشته باشند، رنگ زرد را برای آن گاو معین نمود. تا بدانند آنچه را به فرمان خدا ذبح می‌کنند، نباید حیوانی زشت و بی‌ارزش باشد، بلکه باید حیوانی سالم، میانسال و دارای رنگ زیبا و چشم‌نواز باشد.

از این آیه می‌آموزیم که:

□ در برابر احکام الهی بهانه‌جویی و لجاجت نورزیم و برای فرار از انجام آن، سؤالات بیجا را مطرح نکنیم. □ سؤال، همواره نشانه تحقیق و کنجکاوی نیست، گاهی نشانه طفره رفتن و فرار از تکلیف است.

﴿۷۰﴾ قَالُوا أَذُعْ لَنَا رَبُّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْأَبْقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ

﴿۷۱﴾ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولُ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا أَلَيْسَ جِثَّتْ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ

ترجمه: (بار دیگر) گفتند: از خدایت بخواه (بالاخره) برای ما روشن کند چگونه گاوی باشد؟ همانا این گاو بر ما مشتبّه شده و اگر خداوند بخواهد هدایت شویم.

(موسی در پاسخ) گفت: خداوند می فرماید: آن گاوی است که برای شخم زدن زمین رام نشده باشد و برای زراعت آب کشی نکند، سالم و بی عیب بوده و هیچ خال یا لکه رنگ در آن نباشد. گفتند: اکنون حق را آوردی، پس آن را ذبح کردند ولی نزدیک بود که انجام ندهند.

با آنکه خداوند سنّ و رنگ گاو را بیان نمود، اما این قوم بهانه جو گفتند: ای موسی مشخصات بیشتری از آن را بیان کن تا بلکه آنرا بشناسیم.

وقتی موسی از سوی خداوند ویژگی های دیگری از آن گاو را بیان نمود، به ناچار تسلیم شده و گاو را ذبح کردند، ولی در فکر راه فرار بودند و قصد انجام چنین کاری را نداشتند.

این آیه نشان می دهد که روحیه لجاجت و خودخواهی، کار را به جایی می رساند که انسان فقط آنچه را مطابق میل و نظر خودش باشد، حق می داند و بی ادبانه به پیامبر خدا می گوید: «الآن جِثَّتْ بِالْحَقِّ» حالا حق گفتی؛ گویا قبل از این باطل می گفته است.

از این آیه می آموزیم که:

☐ هر چه را در راه فرمان خدا می دهیم، باید سالم و بی عیب باشد، چنانکه در سفر حج، زائر خانه خدا باید در روز عید قربان، حیوان سالمی را ذبح کند.

﴿۷۲﴾ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَءُكُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۷۳﴾ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

ترجمه: و به یاد آورید آن هنگام که شخصی را به قتل رساندید و سپس درباره قاتل به نزاع پرداختید، اما خداوند آنچه را که شما پنهان می دارید آشکار می سازد.

پس گفتیم قسمتی از گاو را به مقتول بزنید (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند). این گونه خداوند مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد، تا شاید تعقل کنید.

در آیات قبل بهانه‌جویی‌های بنی اسرائیل به تفصیل بیان شد. این دو آیه بار دیگر ماجرای قتل را بطور خلاصه ذکر کرده و می‌فرماید: شما قتلی را مرتکب شدید و قاتل را کتمان نمودید، ولی خداوند با اعجاز خود از خلافتکاری شما پرده برداشت. پس بدانید که خداوند قادر بر رسوا کردن گنهکار است.

این آیه نمونه‌ای از قدرت خداوند بر زنده کردن مردگان را بیان می‌کند، تا دیگران با دیدن نشانه‌های قدرت الهی به تعقل و تفکر در امر قیامت بپردازند و بدانند که اگر خداوند اراده کند با زدن مرده‌ای به مرده دیگر، زندگی ظاهر می‌شود!

از این آیه می‌آموزیم که:

☐ در محضر خدا گناه نکنیم و یا گناه خود را به گردن دیگران نیندازیم. زیرا خداوند به همه کارهای ما، چه آشکار و چه پنهان، آگاه است و اگر بخواهد آن را افشا و ما را رسوا می‌سازد.

﴿٧٤﴾ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

ترجمه: پس دل‌های شما بعد از این ماجرا، سخت شد، همچون سنگ یا سخت‌تر از آن. زیرا از برخی سنگ‌ها نهرها و چشمه‌ها می‌جوشد و برخی از آنها شکاف خورده و آب از آن خارج می‌شود و برخی از آنها از خوف خدا (از کوه) سقوط می‌کند، (اما دل‌های شما هیچ تأثیر نمی‌پذیرد) و خداوند از کارهای شما غافل نیست.

از آیه ۴۹ تا اینجا، موارد بسیاری از الطاف الهی بر بنی اسرائیل بیان شد، از جمله: نجات از سلطه فرعونیان، شکافته شدن دریا، قبول توبه گوساله پرستی، نزول غذاهای آسمانی، سایبان شدن ابرها، و آخرین مورد، کشف قاتل به روشی اعجازآمیز بود.

اما آنان با دیدن این همه آیات و معجزات، در برابر حکم خدا تسلیم نبوده و همواره دنبال بهانه‌ای برای فرار بودند، که قرآن از آن تعبیر به قساوت قلب و سنگدلی می‌کند. انسان گاهی چنان سقوط می‌کند که همچون حیوان، بلکه پست‌تر از آن، و یا چون جماد بلکه سخت‌تر از آن می‌گردد. زیرا سنگ سخت، گاه می‌شکافد و آب از آن جاری می‌شود و یا لااقل حرکتی کرده و رو به پایین می‌رود.

اما دل بعضی انسان‌ها از سنگ هم سخت‌تر است، نه از روی عشق و محبت می‌جوشد، که در فکر کار نیک و خیررسانی به دیگران باشد، و نه از ترس خدا می‌تپد که این ترس، موجب خضوع و تسلیم در برابر احکام الهی گردد.

از این آیه می‌آموزیم که:

﴿همه موجودات هستی، حتی سنگ سخت و بیجان، در برابر قوانینی که خداوند برای اداره این هستی وضع کرده، خاضع و تسلیم‌اند، پس اگر انسان از فرمان الهی سرکشی و تجاوز نماید، قلب و روح او از سنگ هم پست‌تر و سخت‌تر است.﴾

درس دهم: آرزوهای باطل

﴿۷۵﴾ أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ
كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

ترجمه: (ای مسلمانان) آیا امید دارید که (یهودیان) به آیین شما ایمان آورند، در حالیکه گروهی از آنان، سخن خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آنرا تحریف می‌کردند، در حالیکه اهل علم و دانش بودند.

در آغاز ظهور اسلام، انتظار می‌رفت که یهودیان، پیش از دیگران به اسلام روی آورند، زیرا آنها اهل کتاب بوده و نشانه‌های پیامبر اسلام را در کتابهای خود خوانده بودند، اما عملاً در مقابل مسلمانان و در کنار مشرکان قرار گرفتند. این آیه مسلمانان را دل‌داری می‌دهد که اگر می‌بینید یهودیان، اسلام نمی‌آورند و تسلیم آیات قرآن نمی‌شوند، نگران نشوید و در آیین خود شک نکنید و اصولاً چنین انتظاری را از آنها نداشته باشید. زیرا اینها فرزندان همان کسانی هستند که همراه حضرت موسی به کوه طور رفته و سخن خدا را شنیدند و دستورات او را درک کردند، اما باز آنرا تحریف کرده و به دین خود وفادار نماندند.

از این آیه می‌آموزیم که:

﴿انتظارِ ایمان آوردنِ همه مردم خوبست، اما باید بدانیم که بسیاری از مردم حاضر به پذیرش حق نیستند، پس کفرِ آنها موجب شک و تزلزلِ ما، در عقایدمان نشود.﴾

﴿۷۶﴾ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضَمٍ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا اتَّخَذُوا لَهُمْ مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاوِلُوا جُوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

﴿۷۷﴾ أُولَٰئِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

ترجمه: (گروهی از یهود) هنگامی که مؤمنان را ملاقات کنند، می‌گویند: «ایمان آوردیم»، ولی هنگامی که با یکدیگر خلوت می‌کنند، (به یکدیگر اعتراض کرده و) می‌گویند: «چرا مطالبی را که خداوند (در بارهٔ پیامبر اسلام) برای شما بیان کرده، (برای مسلمانان) بازگو می‌کنید، تا آنان (در قیامت) در پیشگاه خداوند علیه شما احتجاج و استدلال کنند. آیا نمی‌اندیشید؟»

آیا آنها نمی‌دانند که آنچه را پنهان سازند و آنچه را آشکار کنند، خداوند می‌داند؟

در صدر اسلام، برخی از یهود، وقتی مسلمانان را می‌دیدند، می‌گفتند چون نشانه‌های پیامبرِ شما در توراتِ

ما آمده است، ما نیز به دین شما ایمان می‌آوریم، ولی همین افراد وقتی به یکدیگر می‌رسیدند، همدیگر را مورد سرزنش قرار می‌دادند که چرا نشانه‌های «محمد» را برای مسلمانان بازگو می‌کنید؟ مگر نمی‌دانید که آنها همین مطالب را علیه شما در قیامت بکار می‌گیرند.

نتیجهٔ آن تحریفِ حقایق، از سوی دانشمندانِ یهود، و این کتمانِ حقیقت، از سوی عموم مردم، آن شد که امروزه میلیون‌ها یهودی و مسیحی در جهان وجود داشته باشد. از این آیه می‌آموزیم که:

﴿بزرگ‌ترین خیانت، خیانت فرهنگی است. کتمان و تحریف حقایق، خیانتی است که نسل‌های بسیاری را به انحراف و بیراهه می‌کشاند.﴾

﴿۷۸﴾ وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

ترجمه: و برخی از یهود، مردمان عوام و درس ناخوانده‌ای هستند که کتابِ خدا را جز آرزوهایی، نمی‌دانند (و به پندارهایشان دل بسته‌اند) آنها جز گمان، چیزی ندارند. این آیه گروه دیگری از بنی اسرائیل را معرفی می‌کند که بر خلافِ گروه پیشین که آگاه بودند، ولی حقایق را کتمان یا تحریف می‌کردند، مردم عوامی هستند که از مطالب

تورات خبری ندارند و با آرزوهای خود زندگی می‌کنند. آنها خیال می‌کردند که در تورات، قوم یهود، نژاد برتر شمرده شده و آنان، محبوبان خدا هستند. لذا در قیامت نجات می‌یابند و به جهنم نمی‌روند، و اگر هم مجازاتی برای آنان باشد، چند روزی بیشتر نیست.

البته ممکن است چنین خیالات و آرزوهایی در میان پیروان دیگر ادیان الهی نیز باشد، اما باید بدانیم اینها همه نتیجه بی‌اطلاعی از کتاب خداست، و گرنه در هیچیک از کتب آسمانی چنین خیالات واهی نیامده است.

از این آیه می‌آموزیم که:

□ دوری از کتب آسمانی و خصوصاً قرآن، زمینه رشد خرافات و خیالات، در میان پیروان ادیان است و بی‌سوادی، منشأ این مشکل بزرگ می‌باشد.

﴿۷۹﴾ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ

ترجمه: وای بر آنان که به دست خود کتاب می‌نویسند و می‌گویند: «این از جانب خداست»، تا آنرا به بهای اندکی بفروشند. وای بر آنان از آنچه دست‌هایشان بنوشت، و وای بر آنان از آنچه به دست آوردند.

در طول تاریخ، همواره دانشمندانی در لباس دین، دین را وسیله دنیای خود قرار داده‌اند. آنان مطالبی را از خود می‌نویسند ولی به خدا نسبت می‌دهند، تا ثروتی ببندوزند، یا در نزد مردم و حاکمان مقامی کسب کنند. قرآن با شدیدترین لحن و با تکرار کلمه «ویل» نسبت به خطر این دانشمندان، هشدار می‌دهد.

از این آیه می‌آموزیم که:

□ دین سازی و دین فروشی، خطری است که از ناحیه دانشمندان فاسد، متوجه مردم است. پس باید مردم مراقب باشند و هر سخنی را نپذیرند، گرچه گوینده به ظاهر در لباس دین در آمده باشد.

﴿۸۰﴾ وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

ترجمه: و (بنی اسرائیل) گفتند: «آتش دوزخ جز چند روزی، هرگز به ما نخواهد رسید.» (ای پیامبر به آنان) بگو: آیا پیمانی نزد خدا گرفته‌اید، که البته خداوند هرگز از پیمانش تخلف نمی‌ورزد، یا آنکه بر خداوند چیزی را نسبت می‌دهید که به آن علم ندارید.

در آیات قبل گفتیم که عوام یهود خیالات باطلی

داشتند. این آیه یکی از آنها را چنین بیان می‌دارد که آنها می‌گفتند: اگر بر فرض، گناهی بکنیم، کیفر ما کمتر از دیگران است و فقط چند روزی در عذاب خواهیم بود. قرآن بر این پندار غلط، خط بطلان کشیده و می‌فرماید: این عقیده، سخن ناروایی است که شما به خدا نسبت می‌دهید، زیرا تنها تقوی و عمل صالح است که مایه برتری انسان‌ها بر یکدیگر می‌گردد و این معیار، میزان پاداش و کیفر در قیامت است.

از این آیه می‌آموزیم که:

▢ امتیاز طلبی و نژادپرستی ممنوع. همه انسان‌ها در برابر خدا یکسان هستند و هیچ قوم و نژادی در نزد خدا برتر از دیگران نیست.

﴿۸۱﴾ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

﴿۸۲﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

ترجمه: (چنین نیست که آنها گمان می‌کنند) بلکه آنان که به دنبال گناه روند و گناهانشان، آنها را احاطه کند، قطعاً اهل آتشند و در آن جاودانه خواهند بود.

و آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام دهند، قطعاً اهل بهشت‌اند و همیشه در آن خواهند بود. بر خلاف پندارهای باطل، این دو آیه میزان و معیار کیفر و پاداش الهی در قیامت را، چنین بیان می‌دارد: هر که از روی عمد و اراده بدنبال گناه رود، تا آنجا که گناه او را در خود غرق کند، همواره در آتش است و راه‌گزینی ندارد، و در این کیفر تفاوتی میان یهود با دیگران نیست. چنانکه شرط ورود به بهشت، ایمان و عمل، در کنار یکدیگر است، و ایمان به تنهایی، و یا عمل به تنهایی کافی نیست، تا چه رسد به آنکه کسی بخواهد بر اساس خیال و آرزو به بهشت در آید!

از این آیه می‌آموزیم که:

۱- گناه، گاهی چنان در وجود انسان رسوخ می‌کند که قلب و روح را پوشانده و جز زشتی و پلیدی در گفتار و رفتار از انسان صادر نمی‌شود.

۲- امید بدون عمل، ارزشی ندارد. میزان در پاداش الهی، ایمان و عمل است، نه گمان و آرزو.

شده، مطابق با عقل و فطرت بشری است و خداوند این ارزش‌های دینی را در نهاد همه انسان‌ها قرار داده است. توحید و یکتاپرستی، سرلوحه مکتب همه پیامبران است. زیرا کارها در صورتی موجب سعادت است که رنگ الهی داشته و در مدار توحید باشد.

دومین فرمان الهی پس از عبادت خدا، اطاعت از پدر و مادر و احسان به آنهاست. زیرا آنها واسطه آفرینش ما هستند و الطاف الهی از طریق آنها به ما می‌رسد. رسیدگی به محرومان جامعه، خصوصاً خویشاوندان، در کنار احسان به والدین آمده است، تا انسان تنها خود و خانواده خود را نبیند، بلکه به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، نیز توجه داشته باشد.

از این آیه می‌آموزیم که:

- ۱- خدمت به مردم، از عبادت خدا جدا نیست. هم باید در رابطه با خدا بود، هم در ارتباط با مردم.
- ۲- نماز بهترین شکل پرستش است، که نشانه نیاز بشر به رابطه دائمی با خالق و آفریدگار خود است.
- ۳- سخن و گفتار یک خداپرست، باید نسبت به همه مردم، شایسته و نیکو باشد.

درس یازدهم: پیمان الهی

﴿ ۸۳ ﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ

ترجمه: و به یاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم، که جز خدای یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید، و با مردم به نیکی سخن گوئید، و نماز برپای دارید و زکات بدهید. اما جز اندکی از شما همه سرپیچی کردید و روی گردان شدید.

در آیات قبل، از پیمان بنی اسرائیل، نامی به میان آمد، ولی موارد آن پیمان بیان نشده بود. این آیه و آیه بعد مواردی از آن پیمان را یادآوری می‌کند و سپس آنان را بخاطر شکستن این پیمان‌ها، مورد سرزنش شدید قرار می‌دهد.

زیرا پیمان‌های الهی که توسط پیامبران به مردم ابلاغ

﴿۸۴﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ
أَنفُسَكُمْ مِّنْ دِيرِكُمْ ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَوُونَ

ترجمه: و به یاد آورید آن هنگام را که از شما پیمان گرفتیم
که خون یکدیگر را نریزید و همدیگر را از سرزمین خود
بیرون نکنید، پس شما اقرار کردید و بر این پیمان
گواهی دادید.

از نیازهای اولیه یک جامعه، که در همه ادیان الهی
مطرح بوده است، امنیت است، امنیت جان و وطن مردم.
لذا قتل از گناهان کبیره شمرده شده و کیفر آن در دنیا،
قصاص و در آخرت، جهنم است.

از این آیه می آموزیم که:

حق حیات، اولین حق برای هر بشر، و علاقه به وطن،
امری فطری و طبیعی است. و هیچ کس نمی تواند این
حقوق را از کسی سلب کند.

﴿۸۵﴾ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ
مِّنْ دِيرِهِمْ تَبْطِغُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ
أَسْرَىٰ تَقْتُلُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ
بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلْ ذَلِكَ
مِنْكُمْ إِلَّا جِزَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَیَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ
أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

ترجمه: (با آنکه از شما پیمان گرفتیم) اما شما، خود یکدیگر
را به قتل می رسانید و گروهی از خودتان را از
سرزمین شان بیرون می کنید و در گناه و تجاوز علیه
آنان، یکدیگر را یاری می کنید. در حالی که اگر همانان
به صورت اسیر نزد شما آیند، با پرداخت پول آزادشان
می سازید، با آنکه (نه فقط کشتن، بلکه) بیرون راندن
آنها، (از همان آغاز) بر شما حرام بود. آیا به بعضی از
دستورات کتاب ایمان دارید و به بعضی کافر می شوید؟
(آنجا که می گوید، اسیر را آزاد کنید عمل می کنید، ولی
آنجا که می گوید، نکشید و تبعید نکنید، گوش
نمی دهید!) پس کیفر کسانی از شما که چنین کنند، جز
رسوایی در زندگی دنیا نخواهد بود و روز قیامت به
سخت ترین عذاب ها گرفتار شوند، و خداوند از آنچه
انجام می دهید غافل نیست.

این آیه بنی اسرائیل را سرزنش می کند، که شما علیرغم
پیمانی که با خدا داشتید، باز هم یکدیگر را می کشید و از
خانه های آنان آواره می سازید، و عجیب آنکه شما به حکم
تورات، اگر اسیری داشته باشید با پرداخت فدیة آزادش
می سازید.

شما حاضرید یکدیگر را بدست خود بکشید، اما حاضر نیستید اسیر یکدیگر باشید. اگر اسارت توهین است، کشتن و آواره ساختن که از آن بدتر است. اگر فدیة دادن و آزاد کردن اسیر، فرمان تورات است، دوری از قتل و تبعید هم دستور تورات است.

در واقع شما تسلیم هوی و هوس خود هستید نه کتاب آسمانی، زیرا هر جا که دستورات الهی مطابق با میل و سلیقه شما بود می پذیرید و هر کجا نبود زیربار نمی روید و حتی در انجام گناه، یکدیگر را یاری می کنید.

نه فقط انجام گناه، بلکه کمک به گنهکار، نیز ممنوع است. امام کاظم علیه السلام، به یکی از یاران خود که شترانش را برای سفر حج، به هارون الرشید، خلیفه عباسی، کرایه داده بود، فرمودند:

کرایه دادن شتر به خلیفه ظالم جایز نیست، گرچه برای رفتن به سفر حج باشد، زیرا دوست داری، او از سفر سالم برگردد تا پول تو را بدهد، و همین رضایت به زنده ماندن ظالم، گناه است.

از این آیه می آموزیم که:

۱- در برابر همه دستورات خداوند تسلیم باشیم، نه آنکه هر چه را مطابق میل و سلیقه ما بود بپذیریم، که این

خودپرستی است نه خداپرستی!

۲- خدا را بر آنچه انجام می دهیم ناظر ببینیم، و بدانیم که اگر ما از او غافل هستیم، او از ما غافل نیست.

﴿۸۶﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

ترجمه: آنان کسانی هستند که زندگی دنیا را به بهای (از دست دادن) آخرت خریده اند، پس در عذاب آنها تخفیفی داده نمی شود و یاری نخواهند شد.

این آیه ریشه پیمان شکنی های بنی اسرائیل را چنین بیان می دارد، که آنها به دنبال زندگی دنیا هستند و نسبت به آخرت بی اعتنائند، لذا تنها به دستوراتی عمل می کنند، که منافعتشان را تأمین کند.

جالب آنکه با این همه دنیاپرستی و گناه، باز یهود ادعا می کردند که ما عذاب نخواهیم دید. این آیه می فرماید، برخلاف این امید و آرزوی باطل، آنان نیز مثل همه مجرمان در برابر اعمال خلافشان عذاب خواهند شد و هیچ کس آنها را یاری نمی کند.

از این آیه می آموزیم که:

﴿۱﴾ همه انسان ها در برابر قانون الهی یکسان هستند، و قوم و نژاد موجب تخفیف عذاب نمی شود.

﴿۸۷﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ
وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ
أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا
كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ

ترجمه: و همانا ما به موسی کتاب دادیم و از پس او پیامبرانی
پی در پی فرستادیم و به عیسی بن مریم دلایل روشن
بخشیدیم و او را با روح القدس تأیید و یاری نمودیم. پس
چرا هرگاه پیامبری، چیزی بر خلافِ هوای نفسِ شما
آورد، در برابر او تکبر نمودید. جمعی را تکذیب و جمعی
را به قتل رساندید؟

خداوند پس از موسی، پیامبران دیگری را نیز برای
بنی اسرائیل فرستاد که از جمله آنان، حضرت عیسی بود.
اما هواپرستی و دنیاطلبی باعث شد که آنان، پیامبران
الهی را تکذیب کنند و حتی برخی از آنان را به قتل
برسانند، زیرا انبیا حاضر به قبول خواسته‌های نابجای آنان
نبودند.

از این آیه می‌آموزیم که:

☐ خداوند برای هدایت بشر، پیامبران بسیاری را
فرستاده، اما بشر بجای قدردانی، در صدد تکذیب و یا
قتل آنان بر آمده‌است.

﴿۸۸﴾ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا
يُؤْمِنُونَ

ترجمه: و (به پیامبران) گفتند: دل‌های ما در غلاف است (و
از گفته‌های شما چیزی نمی‌فهمیم). چنین نیست، بلکه
خداوند به سبب کفرشان، آنان را از رحمت خود دور
ساخته (و به همین دلیل چیزی درک نمی‌کنند) و کمتر
ایمان می‌آورند.

افراد سرکش در پاسخ به دعوت پیامبران، می‌گفتند: ما
حرف‌های شما را نمی‌فهمیم، و چیزی را که نفهمیم
نمی‌توانیم بپذیریم.

قرآن می‌فرماید: چنین نیست که حرف پیامبران برای
مردم، قابل فهم نباشد، بلکه روحیه لجاجت و حق‌پوشی
باعث شده تا گروهی قادر به درک حقایق نباشند و کمتر
ایمان بیاورند.

از این آیه می‌آموزیم که:

☐ سعادت و شقاوتِ انسان بدست خود اوست، اگر
گروهی مورد قهر و لعنت الهی قرار می‌گیرند، بخاطر
کفر و لجاجت خودشان است، و گرنه خداوند اسباب
هدایت همه را فراهم نموده است.

﴿۸۹﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ

ترجمه: و هنگامی که از طرف خداوند کتابی (به نام قرآن) برای آنها (یهودیان) آمد که موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، و پیش از آن، خود نوید پیروزی بر کافران را می‌دادند، پس هنگامی که آنچه (از این کتاب و پیامبری که) شناخته بودند برای آنان آمد، به او کافر شدند. پس لعنت خدا بر کافران باد.

در آیات قبل، نمونه‌هایی از کفر و لجاجت بنی اسرائیل را در برابر حضرت موسی و دستورات تورات بیان کردیم. این آیه درباره یهودیان صدر اسلام است که بر اساس نشانه‌هایی که در تورات، درباره پیامبر اسلام آمده بود، در انتظار ظهور او بودند و لذا از شهر و دیار خود به سوی حجاز هجرت کردند.

یهودیان که در مدینه و اطراف آن ساکن شده بودند، به مشرکان مدینه می‌گفتند به زودی پیامبری به نام «محمد» مبعوث می‌شود که ما به او ایمان خواهیم آورد و او بر دشمنانش پیروز خواهد شد.

اما هنگامی که پیامبر از مکه به مدینه هجرت نمود،

مشرکان مدینه به او ایمان آوردند، ولی یهود بر اثر تعصب و دنیاپرستی، او را انکار نموده و در واقع آنچه را در تورات آمده بود، تکذیب کردند.

از این آیه می‌آموزیم که:

□ علم و شناخت، برای ایمان آوردن کافی نیست، بلکه روحیه حق‌پذیری و تسلیم لازم است. با آنکه یهود، پیامبر اسلام را شناخته بودند اما حاضر نشدند به او ایمان آورند.

﴿۹۰﴾ بِئْسَمَا أَشَرَوْا بِهٖ أَنْفُسُهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَن يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُو بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ

ترجمه: آنها به بد چیزی، خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده، از روی حسد کفر ورزیدند. زیرا خداوند از فضل خویش بر هر کس از بندگان که بخواهد آیاتش را نازل می‌کند. پس آنها به قهر پی‌درپی الهی گرفتار شدند و برای کافران مجازاتی خوارکننده است.

یهود انتظار داشتند که پیامبر اسلام نیز از نژاد بنی اسرائیل باشد، تا به او ایمان آورند. اما چون چنین ندیدند، بخاطر تعصبات نژادی و حسادت، اسلام نیاورده و حتی به این کار خداوند اعتراض کردند!

آری یهود با این کار، معامله زیان‌آوری انجام داد، زیرا آنان، که برای ایمان آوردن به پیامبر موعود، سختی‌های سفر را تحمل کرده و در مدینه ساکن شده بوده، و خود از منادیان اسلام بودند، به او کافر شده و خود را به بهای حسادت فروختند و به مقصود نرسیدند.

از این آیه می‌آموزیم که:

﴿حسد، مایه کفر و انکار حق است. به آنچه خداوند به دیگران عطا کرده، حسد نورزیم که به زیان خودمان تمام می‌شود.﴾

﴿۹۱﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تَنُومُونَ وَمَا نَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

ترجمه: و هنگامی که به آنها گفته شود: «به آنچه خداوند نازل کرده ایمان آورید»، گویند: «ما تنها به چیزی ایمان می‌آوریم که بر (پیامبر) خودمان نازل شده باشد» و به غیر آن کافر می‌شوند. در حالی که آن (قرآن) حق است و آنچه را (از آیات الهی) که با خود دارند، تصدیق می‌کند. (ای پیامبر به آنان) بگو اگر (به آنچه بر خودتان نازل شده) مؤمن بودید، پس چرا پیش از این پیامبران خدا را به قتل می‌رساندید؟

این آیه به یهود می‌گوید: اگر شما به پیامبر اسلام ایمان نیاوردید، چون از نژاد شما نبود، چرا پیامبرانی را که از نژاد خودتان بودند تکذیب می‌کردید و به قتل می‌رساندید؟ پس شما با حق مخالفید، و فرقی نمی‌کند آن حق را پیامبر خودتان بگویند یا پیامبر اسلام، در تورات خودتان آمده باشد یا در قرآن.

اصولاً آنچه در کتب آسمانی آمده، همه از جانب یک خدا و برای همه مردم است، و اختصاصی به قوم یا نژاد خاصی ندارد، تا کسی بگوید من تنها به آنچه بر پیامبر خودمان نازل شده ایمان دارم و غیر آن را قبول ندارم.

از این آیه می‌آموزیم که:

﴿کتب آسمانی، همه در یک جهت و هماهنگی با یکدیگر است، چنانکه کتاب‌های دانشگاه، منطبق و موافق با کتاب‌های دوره متوسطه است، لکن به شکلی کامل‌تر.﴾

ترجمه: و به یاد آرید آن هنگام را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما بالا بردیم (و گفتیم) آنچه را (از تورات و دستورات آن) به شما داده‌ایم محکم بگیرید و گوش دهید. (اما آنان) گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم. و در دل‌هایشان به سبب کفرشان، گوساله را جای داده‌اند. (ای پیامبر به آنان) بگو چه بد است آنچه که ایمانتان شما را به آن فرمان می‌دهد، اگر ایمان دارید.

بنی‌اسرائیل می‌گفتند: ما فقط به پیامبری ایمان می‌آوریم که از خودمان باشد و فقط به کتاب او، عمل می‌کنیم.

قرآن در آیات قبل، چند نمونه را بیان کرد تا نشان دهد که آنان حتی به پیامبر خود موسی، و کتاب او تورات، ایمان ندارند و برخلاف آن عمل می‌کنند. این آیه نیز یکی دیگر از آن موارد را یادآوری می‌کند.

خداوند، در کوه طور اموری را از بنی‌اسرائیل پیمان گرفت و از آنان خواست که بر انجام آن پای‌بند باشند. اما آنان با آنکه شنیدند ولی نافرمانی کردند.

زیرا عشق به گوساله طلایی سامری، چنان در اعماق قلبشان ریشه دوانده بود، که جایی برای تفکر و ایمان باقی نگذاشته بود و جالب آنکه با همه این نافرمانی، باز هم

درس دوازدهم: ویژگی‌های یهود

﴿ ۹۲ ﴾ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ

ترجمه: همانا موسی، معجزات (بسیاری) را برای شما آورد ولی شما پس از غیاب او، گوساله را (به خدایی) گرفتید در حالی که ستمکار بودید.

بعضی از یهودیان، به این بهانه که پیامبر اسلام از نژاد عرب است، به او ایمان نمی‌آوردند، این آیه به آنان می‌گوید: موسی که از نژاد خودتان بود و آنهمه معجزات روشن برای شما آورده بود، چرا در غیاب او گوساله‌پرست شدید و تمام زحمات او را بر باد داده و در حقیقت هم به خود، و هم به رهبر خود ستم کردید؟

﴿ ۹۳ ﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بَشِّرْهُم بِإِيمَانِكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ

ادعای ایمان داشتند!

قرآن، در پاسخ آنها می‌گوید: آیا ایمانتان، به شما دستور می‌دهد پیمان خدا را بشکنید؟، گوساله را بپرستید و پیامبران الهی را بکشید؟، اگر چنین است، پس ایمانتان دستوراتِ بدی به شما می‌دهد.

از این آیه می‌آموزیم که:

☐ عشق و علاقه افراطی به غیر خدا، هر چه و هر که باشد، خطرناک است، زیرا انسان را از دیدن حقایق کور می‌سازد.

﴿۹۴﴾ قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

﴿۹۵﴾ وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

ترجمه: (ای پیامبر، به یهودیان) بگو اگر سرای آخرت در نزد خداوند، مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویید.

البته آنان به سبب اعمالِ بدی که پیش از خود فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند به کارهای ستمگران آگاه است.

یهود در طول تاریخ خود را نژاد برتر دانسته، و معتقد

بودند بهشت برای آنها آفریده شده، و آتش جهنم، جز چند روزی، با آنها کاری ندارد و آنها فرزندان و دوستان خدا هستند.

این پندارهای باطل باعث شد تا از یکسو، آزادانه دست به هرگونه ظلم و جنایت، و گناه و طغیان بزنند و از سوی دیگر، دچار کبر و خودپسندی و خودبرتربینی شوند.

این آیه وجدان آنها را به قضاوت طلبیده و می‌فرماید: اگر واقعاً چنین است که شما ادعا می‌کنید، و بهشت مخصوص شماست، پس چرا آرزوی مرگ نمی‌کنید تا زودتر به این بهشت وارد شوید؟ چرا از مرگ می‌ترسید و از آن فرار می‌کنید؟

البته بیشتر مردم که از مرگ می‌ترسند، ریشه‌اش یکی از دو چیز است، یا مرگ را، نیستی و نابودی می‌دانند که طبیعتاً هر موجودی از نابودی خود وحشت دارد و نگران است.

و یا به قیامت اعتقاد دارند ولی بخاطر کارهای بد و خلافِ خود از مرگ می‌ترسند، زیرا مرگ را آغاز محاسبه و کیفرِ اعمال می‌دانند و لذا می‌خواهند که مرگ آنان به تأخیر بیفتد.

ترس از مرگ، مانند ترسِ راننده از سفر است. راننده‌ای

می‌ترسد که یا راه را نمی‌شناسد، یا بنزین ندارد، یا تخلیفی نموده، یا جنس قاچاق حمل می‌کند و یا در مقصد، محل سکونت ندارد.

در حالیکه مؤمن، هم راه را می‌داند، هم با عمل صالح، سوختِ راه را تهیه کرده، هم تخلفاتش را با توبه جبران نموده، هم جنس قاچاق یعنی گناه و ظلم، همراه ندارد و هم در قیامت محل سکونتی دارد که بهشت است. پیامبران و اولیای خدا که مرگ را آغاز زندگی دیگر می‌دانند و جز پاکی در فکر و عمل، چیز دیگری از آنان صادر نشده، نه تنها از مرگ نمی‌ترسند، بلکه به آن اشتیاق دارند.

چنانکه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام درباره خود می‌فرماید: بخدا قسم، اشتیاقِ فرزندِ ابی طالب به مرگ، از اشتیاقِ نوزاد به سینه مادرش بیشتر است.

از این آیه می‌آموزیم که:

☐ انسان باید به گونه‌ای زندگی کند که هر لحظه، برای مرگ آمادگی داشته باشد. هم به وظایفش عمل کرده، و هم گناهان را با توبه جبران نموده باشد، که در این صورت دلیلی برای ترس از مرگ وجود ندارد.

﴿۹۶﴾ وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

ترجمه: (ای پیامبر) همانا یهود را حریص‌ترین مردم، و حتی حریص‌تر از مشرکان بر زندگی (دنیا) خواهی یافت، (تا آنجا که) هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند، با آنکه اگر این عمر هم به او داده شود او را از عذاب باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بینا است.

این آیه خطاب به پیامبر می‌فرماید: یهودیانی که ادعا می‌کردند بهشت در انحصار آنان است، نه تنها آرزوی مرگ نمی‌کنند، تا زودتر به بهشت در آیند، بلکه از سایر مردم و حتی از مشرکانی که قیامت را قبول نداشته، و مرگ را پایان زندگی خود می‌دانند، بر زندگی این دنیا حریص‌ترند.

آنها چنان به زندگی دنیا دل بسته‌اند، که دوست دارند هزارسال در این دنیا زندگی کنند، و حتی پست‌ترین نوع زندگی را داشته باشند، اما از مجازات الهی نجات یابند. اما خداوند می‌فرماید: بر فرض که این عمر هزار ساله به آنان داده شود، ولی سبب نجات آنان از کیفر الهی نمی‌گردد، زیرا تمام اعمال آنان زیر نظر است و این آرزوهای کودکان سودی نمی‌بخشد.

از این آیه می‌آموزیم که:

﴿طول﴾ عمر مهم نیست، «عرض» آن مهم است، که بدانیم در عرض عمر چه بکنیم. امام سجّاد علیه‌السلام در دعایی می‌فرمایند: خدایا اگر عمر من وسیله‌ای در راه طاعت تو می‌باشد آنرا طولانی کن، ولی اگر چراگاه شیطان خواهد بود آنرا قطع نما.

﴿۹۷﴾ قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ

﴿۹۸﴾ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ

ترجمه: (ای پیامبر به آنها که می‌گویند: «اگر جبرئیل بر تو نازل می‌شود، ما به تو ایمان نمی‌آوریم، چون با او دشمن هستیم») بگو: کسی که دشمن جبرئیل است (در حقیقت دشمن خداست، زیرا) همانا او به فرمان خداوند، قرآن را بر قلب تو نازل کرده، (قرآنی) که کُتب پیشین را تصدیق می‌کند و برای مؤمنان مایه هدایت و بشارت است

هر کس که با خدا و فرشتگانش، و پیامبران او، و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد، پس (بداند که) همانا خداوند دشمن کافران است.

وقتی پیامبر اسلام به مدینه آمدند، جمعی از یهود به همراه یکی از علمای خود، نزد پیامبر آمده و سؤالاتی مطرح کردند. از جمله پرسیدند: نام فرشته وحی تو چیست؟ وقتی پیامبر فرمود: جبرئیل، گفتند: اگر میکائیل بود ما ایمان می‌آوردیم، زیرا جبرئیل دشمن ماست و دستورات سختی مثل جهاد می‌آورد!

وقتی انسان نخواهد حق را بپذیرد دنبال بهانه می‌گردد، و حتی حاضر می‌شود یکی از فرشتگان الهی را به سخت‌گیری بی‌جا متهم کند، تا بلکه راهی برای فرار از قبول حق داشته باشد. درست، مانند دانش‌آموز بازی‌گوشی که معلم ریاضی را بد و معلم ورزش را خوب می‌داند!

اصولاً فرشتگان الهی، چه جبرئیل و چه میکائیل، از جانب خود چیزی نمی‌آورند، تا مورد دوستی یا دشمنی قرار گیرند. آنها جز به امر خداوند کاری نمی‌کنند، و تنها واسطه وحی میان خدا و پیامبرش هستند، بنابراین حرف یهود، تنها بهانه‌ای برای فرار از پذیرش اسلام بود، نه آنکه منطقی قابل پذیرش، برای عدم قبول اسلام باشد.

از این آیه می‌آموزیم که:

﴿دین یک مجموعه است که ایمان به همه آن لازم است.﴾

نمی‌توان گفت به خدا ایمان دارم، اما این فرشته را دشمن دارم، و یا به آن پیامبر اعتقادی ندارم. مؤمن واقعی به همه پیامبران و فرشتگان خدا ایمان دارد.

﴿۹۹﴾ وَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ

ترجمه: (ای پیامبر) همانا ما آیات روشنی را به سوی تو فرستادیم، که جز فاسقان، کسی به آنها کفر نمی‌ورزد.

یکی دیگر از بهانه‌های یهود آن بود، که به پیامبر می‌گفتند: ما از این کتاب تو چیزی نمی‌فهمیم و مطالب آن برای ما روشن و مفهوم نیست، لذا به تو ایمان نمی‌آوریم و قرآن را به عنوان معجزه تو نمی‌پذیریم.

خداوند در پاسخ آنها می‌فرماید: آیاتی که ما نازل کرده‌ایم، روشن و گویاست، ولی کسانی آن را درک می‌کنند که قلبشان بر اثر گناه تاریک نشده و زمینه پذیرش حق را دارا باشند.

از این آیه می‌آموزیم که:

□ گناه، باعث می‌شود تا انسان آمادگی پذیرش حق را از دست بدهد، زیرا اگر بخواهد حق را بپذیرد، دیگر به راحتی نمی‌تواند گناه کند.

﴿۱۰۰﴾ أَوْ كَلِمَاتٍ عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

ترجمه: آیا چنین نبود که هر بار آن یهودیان، پیمانی بستند، جمعی از آنان، آن را دور افکنده و مخالفت کردند؟ آری بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند.

آیه در مقام تسلی خاطر مؤمنان است که از ایمان نیاوردن یهود، ناراحت نباشید، زیرا اینها همان قومی هستند که به پیامبر خود نیز وفادار نبوده، و هرگاه پیمانی با موسی بستند آنرا شکستند، و در لجاجت و بهانه‌گیری سابقه طولانی دارند.

یهود مدینه هنگام ورود پیامبر اسلام به آن شهر، با او پیمان بستند که لااقل به دشمنانش کمک نکنند، ولی این پیمان را شکسته، و در جنگ احزاب با مشرکان مکه، بر علیه مسلمانان همکاری کردند.

امروزه نیز صهیونیست‌ها در اسرائیل، به هیچ یک از معاهدات و پیمان‌های بین‌المللی پای‌بند نبوده، و اگر هم قراردادی را امضا کنند خیلی زود آنرا نقض می‌کنند، زیرا قومی نژادپرست و امتیازطلب هستند.

از این آیه می‌آموزیم که:

□ پیمان شکنی، نشانه بی‌ایمانی است.

اکنون به آیه ۱۰۱ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

هنگامی که (پیامبر اسلام به عنوان) فرستاده‌ای از سوی خدا برای آنان آمد و با نشانه‌هایی که نزد آنان بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که اهل کتاب بودند، کتاب خدا را پشت سر خود افکندند، به گونه‌ای که گویا اصلاً از آن خبر ندارند.

قبل از ظهور پیامبر اسلام، دانشمندان یهود مردم را به آمدنش بشارت می‌دادند و نشانه‌های او را بر اساس آنچه در تورات آمده بود می‌شمردند. اما هنگامی که او را دیدند چنان انکارش کردند که گویا چیزی درباره او نمی‌دانند.

آری خطر مقام‌پرستی، همه انسانها خصوصاً دانشمندان را تهدید می‌کند. وقتی دانشمندان یهود احساس کردند اگر به حقانیت پیامبر اسلام اقرار کنند، مقام دنیوی خودشان را از دست می‌دهند، نبوت او را انکار کردند.

البته قرآن که بر اساس عدل و انصاف، تاریخ را بیان می‌دارد حق نیکان و پاکان یهود را محفوظ داشته و می‌فرماید اکثر آنان کافر شدند، یعنی گروهی از آنان حق را پذیرفتند، گرچه اندک بودند.

اکنون به آیه ۱۰۲ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هِرُوتَ وَمَرْيُوتَ وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

یهود (بجای پیروی از تورات)، آنچه را که شیاطین (از سحر و جادو) در عصر سلیمان می‌خواندند پیروی کردند، در حالیکه سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد ولی شیاطین که به مردم سحر می‌آموختند کافر شدند. و (یهود) از آنچه بر دو فرشته شهر بابل، (به نام‌های) هاروت و ماروت نازل شده بود پیروی نمودند (گرچه آنان برای آشنایی مردم به طرز ابطال سحر، آن را به مردم می‌آموختند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند مگر آنکه قبلاً به او می‌گفتند ما وسیله‌آزمایش شما هستیم (پس با استفاده نادرست از سحر) کافر نشوید. ولی آنان از آن دو فرشته، فقط مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیندازند، گرچه بدون اذن خداوند هیچکس نمی‌تواند به کسی ضرر برساند. آنها فقط قسمت‌هایی را می‌آموختند که برای آنان ضرر داشت و هیچ سودی به آنها نمی‌رساند. مسلماً آنها می‌دانستند که هر کس خریدار این کالا باشد بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت و همانا نفس خویش را به بد چیزی فروخته بودند اگر می‌دانستند.

در زمان حضرت سلیمان بازار سحر و جادو رونق بسیار داشت لذا آن حضرت دستور داد تا اوراق ساحران را جمع آوری و نگهداری کنند. ولی بعد از ایشان گروهی به آن نوشته‌ها دست یافته و مشغول تعلیم و اشاعه سحر شدند.

این آیه می‌فرماید: برخی از بنی‌اسرائیل نیز به جای پیروی از تورات به سراغ همان کتاب‌های سحر و جادو رفته و برای توجیه کار خود چنین مطرح می‌کردند که این کتاب‌ها مربوط به سلیمان است و او ساحری زبردست بوده است.

قرآن در پاسخ می‌فرماید: سلیمان هرگز اهل سحر و جادو نبوده، بلکه پیامبر خداست و کارش معجزه بود و شما از شیاطینی که این کارها را ترویج می‌نمودند پیروی کردید.

البته یهود از طریق دیگری نیز به سحر دست یافته بودند و آن مطالبی بود که دو فرشته الهی به نام‌های هاروت و ماروت که به صورت انسان ظاهر می‌شدند به مردم شهر بابل می‌آموختند تا مردم روش خنثی‌سازی و ابطال سحر را بیاموزند.

با آنکه این دو فرشته به مردم تذکر می‌دادند که از این آموزش، سوء استفاده نکنید اما آنها با استفاده نادرست از این علوم، برای رسیدن به منافع مادی یا اغراض جنسی خود، میان زنان و مردان جدایی می‌انداختند.

به هر حال یهود از این دو طریق به علم سحر آگاهی یافته بودند و از آن در جهت خواسته‌های نامشروع خود استفاده می‌کردند با آنکه می‌دانستند انجام سحر در ردیف کفر است و موجب ضرر به خانواده و جامعه می‌گردد.

این آیه نشان می‌دهد که سحر و جادو واقعیت دارد و در زندگی انسان مؤثر است. ولی از آنجا که همه چیز بدست خداست می‌توان با پناه بردن به خدا و توکل به او و دعا و صدقه، از شر آثار آن نجات یافت.

همچنین روشن شد که آموزش علوم همواره مفید نیست بلکه اگر یادگیرنده، فردی صالح و سالم نباشد بجای استفاده از علم در جهت خدمت به مردم، موجب فساد و تباهی جامعه می‌گردد.

اکنون درس‌هایی را که از این آیات می‌آموزیم مرور می‌کنیم:

۱- اگر می‌بینیم بسیاری از انسانها حاضر به ایمان آوردن نیستند در حقانیت ادیان الهی شک نکنیم بلکه بدانیم گناه و خلاف چنان در روح انسان اثر می‌گذارد که شخص آمادگی پذیرش حق را از دست می‌دهد.

۲- علم به تنهایی کافی نیست بلکه حق‌پذیری لازم است. دانشمندان یهود بر اساس تورات به حقانیت پیامبر اسلام علم داشتند، اما نه تنها خود به او ایمان نیاوردند بلکه دیگران را نیز از ایمان آوردن نهی می‌کردند.

۳- علم، همیشه مفید نیست بلکه همچون چاقویی برنده است که اگر بدست پزشک جراح باشد موجب نجات بیمار از مرگ می‌گردد و اگر در اختیار قاتل قرار گیرد موجب مرگ انسان سالم می‌گردد.

۴- شیاطین بدنال تفرقه میان زن و شوهر و ایجاد اختلاف در خانواده‌ها هستند ولی فرشتگان در پی اصلاح و آشتی میان زن و شوهرند. انسانها نیز دو گروهند گروهی در خط شیاطین و گروهی در خط فرشتگان.

ابتدا به آیه ۱۰۳ از سوره بقره گوش دل می‌سپاریم:

وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَتُّوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

اگر آنها ایمان آورده و پرهیزگار شده بودند، قطعاً پاداشی که نزد خداوند است برای آنان بهتر بود، اگر می دانستند.

در برنامه قبل گفتیم که قوم یهود بجای تمسک به تورات و دیگر کتابهای آسمانی، بدنبال کتبی که مربوط به سحر و جادو بود رفتند و برای توجیه این کار خود، منشأ سحر و جادو را حضرت سلیمان می دانستند، اما قرآن حضرت سلیمان را از این نسبت ناروا، پاک و مبرا دانست.

این آیه می فرماید اگر یهود، ایمان واقعی داشتند و از این گونه کارهای ناشایست و نسبت های نادرست، دوری می کردند برای آنها بهتر بود زیرا ایمان به تنهایی کافی نیست و تقوی و مراقبت لازم است.

تقوا، تنها به معنای اجتناب و پرهیز از انجام کارهای بد نیست بلکه یک حالت و نیروی درونی است که هم انسان را از انجام کارهای زشت مانند دروغ باز دارد و هم بر انجام کارهای خوب مانند نماز، تحریک و تشویق نماید.

اکنون به آیه ۱۰۴ سوره بقره گوش می سپاریم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رُعِنَا وَقُولُوا أَنُظَّرْنَا وَأَسْمِعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید (برای مهلت خواستن از پیامبر) نگویید «رُعِنَا» (زیرا این کلمه در نزد یهود، نوعی دشنام تلقی می شد) بلکه بگویید «أُنْظَرْنَا» (یعنی به ما مهلت بده). این توصیه را بشنوید و بدانید که برای کافران عذابی دردناک است.

مسلمانان صدر اسلام، هنگامی که پیامبر مشغول سخنرانی و یا خواندن آیات الهی بر آنان بود، برای آنکه سخنان پیامبر را بهتر درک کنند، درخواست می کردند که آن حضرت با تأنی و رعایت حال آنان سخن بگوید.

آنها این تقاضای خود را با کلمه «رَاعِنَا» مطرح می کردند که در زبان عربی، یعنی «مراعاتمان کن»، اما این کلمه در زبان عبری به معنای حماقت و کودنی است و یهود، مسلمانان را مسخره می کردند که شما از پیامبرتان می خواهید تا شما را احمق کند.

لذا آیه نازل شد که بجای «رَاعِنَا» بگویید «أُنْظَرْنَا»، تا دشمن سوءاستفاده نکند و آنرا دستاویز برای تمسخر شما و پیامبر قرار ندهد و اصولاً از هر کاری که بهانه بدست دشمن می دهد چه در سخن باشد و چه در رفتار، اجتناب کنید.

این آیه نشان می دهد که اسلام به انتخاب واژه های مناسب و رعایت ادب و احترام در سخن گفتن با بزرگان و معلمان توجه دارد و مسلمانان را از هر کاری که موجب تمسخر یا توهین به مقدسات و سوءاستفاده دشمن گردد نهی می نماید.

اکنون به آیه ۱۰۵ سوره بقره گوش می سپاریم:

مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

کافران از اهل کتاب و همچنین مشرکان، هیچکدام دوست ندارند که خیر و برکتی از طرف پروردگارتان بر

شما نازل شود. در حالیکه خداوند رحمت خود را به هر کس که بخواهد اختصاص می‌دهد و خداوند صاحب فضل بزرگی است.

این آیه، اوج کینه تیزی و دشمنی کافران و مشرکان را با مؤمنان بیان می‌دارد، تا آنجا که آنان از شدت حسادت و کینه، حاضر نیستند ببینند که مسلمانان، صاحب کتاب و پیامبری مستقل باشند و با تحریف‌ها و خرافات اهل کتاب مبارزه کنند.

خداوند در این آیه می‌فرماید: او بر اساس لطف و رحمتش، هر کس را به مصلحت بداند و بخواهد، به پیامبری می‌رساند و کاری به میل این و آن ندارد که از این نژاد باشد یا آن نژاد، از این قبیله یا آن قبیله.

اکنون به آیه ۱۰۶ بقره گوش می‌سپاریم:

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

هر (حکم یا) آیه‌ای را که نسخ کنیم و یا (نزول آن را) به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا مثل آنرا می‌آوریم،

آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر چیزی قادر است؟

قبلاً مسلمانان ابتدا رو به بیت المقدس بود، اما چون یهود آنرا دستاویز قرار داده و می‌گفتند شما مسلمانان دین مستقل ندارید و لذا رو به قبله ما می‌ایستید، بدستور خداوند قبله از بیت المقدس به مکه تغییر یافت.

این بار یهودیان، ایراد دیگری را مطرح کردند که اگر قبله اول درست بود پس چرا قبله را عوض کردید و اگر قبله دوم درست است پس اعمال قبلی شما همه باطل است.

قرآن در پاسخ این ایرادها می‌فرماید ما هیچ حکمی را نسخ نمی‌کنیم و یا آنرا به تأخیر نمی‌اندازیم مگر آنکه بهتر یا مثل آنرا، جانشین آن می‌سازیم. تغییر قبله و همچنین تأخیر اعلام کعبه به عنوان قبله مسلمانان، دلایل و اهداف مختلفی دارد که شما از آن غافل هستید.

از آنجا که احکام اسلامی، تابع مصلحت و حکمت است، لذا با تغییر زمان یا مکان یا شرایط، ممکن است مصلحت امور نیز تغییر کند و حکم قبلی نسخ و حکم دیگری جایگزین شود. البته اصول احکام الهی ثابت و لا تغییر است ولی در جزئیات و خصوصاً امور حکومتی چنین امری قابل پذیرش است.

این آیه نشان می‌دهد که اسلام بن بست ندارد چون یک دین جهانی و جاودانی است، در کنار احکام ثابت، می‌تواند به اقتضای مصلحت اسلام، قوانین متغیر نیز داشته باشد.

اکنون به آیه ۱۰۷ بقره گوش می‌کنیم:

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

آیا نمی‌دانی که حکومت آسمانها و زمین از آن خداست؟ و جز خداوند برای شما هیچ یار و سرپرستی

نیست.

بدنبال آیه قبل که در مورد نسخ بعضی احکام الهی بود، این آیه می‌فرماید آنها که بر تغییر دستورات، اعتراض می‌کنند مگر به حاکمیت مطلق خداوند توجه ندارند.

مگر نمی‌دانند که خداوند بر همه هستی و از جمله انسانها، حاکمیت دارد و حق دارد هرگونه تغییر

و تبدیلی را به مقتضای حکمت خود در قوانین و احکام بوجود آورد. متأسفانه بنی اسرائیل، تصور نادرستی از حاکمیت الهی داشتند و دست خدا را نسبت به اعمال حاکمیتش بسته می دانستند، در حالیکه دست خداوند چه در آفرینش و چه در وضع احکام و قوانین یا تغییر آنها باز است.

اکنون درسهایی را که از این چند آیه آموخته ایم مرور می کنیم:

۱- ایمان به تنهایی کافی نیست بلکه تقوی و مراقبت لازم است تا درخت ایمان را از هرگونه آفت و خطری، محافظت کند.

۲- دشمن تمام حرکات و حتی کلمات ما را زیر نظر دارد، پس باید از انجام هر کار یا گفتن هر سخنی که بهانه به دست دشمن می دهد و از آن علیه اسلام و مسلمانان سوءاستفاده می کند، اجتناب کنیم.

۳- دشمنان اسلام می خواهند هرگونه رشد و پیشرفتی در انحصار آنان باشد و دوست ندارند که خیر و برکتی به شما مسلمانان برسد، پس به آنها دل نبندید و تمایل پیدا نکنید و تنها بر خداوند توکل نمایید.

۴- جعل احکام و همچنین تغییر و یا تأخیر آنها بدست خداست و او براساس نیازهای ثابت و متغیر بشری، مطابق حکمت و مصلحت، قانونی را وضع یا آنرا تغییر می دهد.

ابتدا به آیه ۱۰۸ سوره بقره گوش می سپاریم:

أَمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ
آیا می خواهید از پیامبرتان، سؤالات (و درخواست های نابجا) بکنید، آن گونه که موسی، پیش از این مورد سؤال (بنی اسرائیل) قرار گرفت. (بدانید که) هر کس (با این بهانه جویی ها از ایمان سرباز زند و) کفر را با ایمان مبادله کند پس قطعاً از راه مستقیم، گمراه شده است.

برخی مسلمانان ضعیف الایمان، دوست داشتند تا هرگونه معجزه ای را از پیامبر بخواهند، پیامبر انجام دهد، مثلاً تقاضا می کردند که برای ما نامه ای از جانب خداوند بیاور، همانطور که بنی اسرائیل از موسی خواستند که خداوند را آشکارا به ما نشان بده تا به چشم خود او را ببینیم و به او ایمان آوریم. اصولاً آوردن معجزه برای اثبات نبوت و اتمام حجت است، نه آنکه پیامبر موظف باشد هر کس طیق میل و هوشش هر چه را خواست، انجام دهد چنانکه یک مهندس ساختمان برای اثبات ادعای خود، چند نمونه کار ارائه می دهد نه آنکه برای هر کس که تقاضا کرد یک خانه بسازد.

اکنون به آیه ۱۰۹ بقره گوش می سپاریم:

وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۱۰۹

بسیاری از اهل کتاب (نه تنها خودشان اسلام نمی آوردند بلکه) از روی حسدی که در وجودشان هست دوست دارند شما را بعد از ایمانتان، به کفر باز گردانند، با آنکه حق برای آنها روشن شده است. اما شما آنها را عفو کنید و از آنها درگذرید تا خداوند، فرمانش را بفرستند، همانا خداوند بر هر کاری قادر است. یهودیان ساکن در مدینه، دائماً تلاش می کردند تا مسلمانان را از دینشان برگردانند و یا لاقلاً ایمان

آنها را تضعیف کنند. قرآن به مسلمانان می‌فرماید: گمان نکنید که آنان چون خود را بر حق می‌دانند، چنین می‌کنند بلکه حق بودن اسلام و قرآن را فهمیده‌اند لکن حسادت و کینه باعث این کار آنهاست. از آنجا که نیرو و قدرت مسلمانان در آن زمان اندک بود خداوند دستور می‌دهد فعلاً در برابر فشار شدید دشمن، از سلاح عفو و گذشت استفاده کنند و به ساختن خویشتن بپردازند تا فرمان خداوند یعنی جهاد با کفار نازل شود.

این آیه نشان می‌دهد که در برابر دشمن، خشونت نخستین برنامه نیست، بلکه اخلاق اسلامی ایجاب می‌کند تا با عفو و گذشت زمینه را برای اصلاح آنان فراهم ساخت و سپس اگر اصلاح نشدند با او مقابله کرد.

اکنون به آیه ۱۱۰ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

۱۱۰

و نماز به پا دارید و زکات بپردازید و (بدانید که) هر خیری که از پیش برای خود می‌فرستید، آن را (در قیامت) نزد خداوند خواهید یافت. همانا خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

در برابر خواست دشمن که تضعیف ایمان مسلمانان است، خداوند برای حفظ ایمان آنها دستور می‌دهد تا رابطه خودشان را با خداوند از طریق نماز، و با دیگر مسلمانان و خصوصاً محرومان از طریق زکات، تقویت نمایند.

معمولاً دستور به نماز، همراه با زکات، در قرآن آمده است. شاید از آنجهت که عبادت خداوند بدون خدمت به مردم، کافی نیست و از طرف دیگر، کمک به محرومان اگر در کنار بندگی خدا نباشد سر از غرور و تکبر و منت‌گذاشتن و برده‌کردن محرومان در خواهد آورد.

یکی از نگرانی‌های انسان آن است که مردم، از زحمات و خدمات او، یا اطلاع پیدا نمی‌کنند و یا اگر فهمیدند قدردانی نمی‌کنند، لذا در انجام کار خیر سست می‌شود. این آیه می‌فرماید: نگران نباشید زیرا خداوند آنچه را انجام می‌دهید می‌بیند و پاداش شما نزد خداوند محفوظ است.

اکنون به آیات ۱۱۱ و ۱۱۲ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

و گفتند هرگز کسی به بهشت داخل نشود مگر آنکه یهودی یا نصرانی باشد. این آرزوهای آنهاست. بگو اگر راست می‌گویید دلیل خود را بیاورید.

بلکه هر کس روی خود را تسلیم خداوند کند، در حالیکه نیکوکارست، پس پاداش او نزد پرودگار اوست و نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین خواهند شد.

یکی دیگر از شیوه‌های اهل کتاب برای تضعیف روحیه مسلمانان این بود که می‌گفتند بهشت در انحصار ماست، پس اگر می‌خواهید به بهشت بروید باید به دین یهود یا مسیحیت باز گردید.

قرآن در پاسخ آنها می‌فرماید: این حرف شما، خیال و آرزویی بیش نیست و دلیل و برهانی بر آن ندارید، زیرا بهشت در انحصار هیچ قوم و نژادی نمی‌باشد و میزان و معیاری دارد که هر کس دارا

باشد به بهشت وارد می شود.

کلید ورود به بهشت، تسلیم بودن در برابر خداست که انسان تنها به سوی او روی آورد و در راه او بدنبال کار نیک برود. بنابراین تبعیض در احکام الهی که هر دستوری موافق میل و خواسته‌ام بود بپذیرم و هر چه مخالف بود پشت سراندازم با تسلیم محض بودن سازگار نیست. اصولاً انحصارطلبی و نژادپرستی، با تسلیم بودن در برابر دستورات الهی نمی سازد و آنها که حقانیت اسلام را فهمیدند ولی بخاطر تعصب حاضر نشدند ایمان بیاورند به بهشت نمی روند گرچه اهل کتاب باشند.

این آیه در پایان می فرماید: کسی که تسلیم محض خدا باشد از هیچ کس و هیچ چیز نمی هراسد و همیشه خدا را با خود احساس می کند و خود را در پناه او می یابد.

اکنون درسهایی را که از این آیات آموخته ایم مرور می کنیم:

۱- بعضی انتظارات و توقعات نابجایی که انسان از اولیاء دین دارد، زمینه ساز کفر است، زیرا آنها تحت تأثیر این درخواست‌های نابجا قرار نمی گیرند و انجام نمی دهند، در نتیجه شخص در ایمان خود سست و متزلزل می شود.

۲- عفو و ملاطفت، مقدم بر خشونت و برخورد با کفار و مشرکان است و این عفو نشانه ضعف نیست بلکه زمینه‌ای برای جذب و اصلاح آنان است.

۳- به مردم خدمت کنیم که اگر آنها هم متوجه نشوند یا تشکر نکنند، خداوند بیناست و آن کار نیک در نزد او محفوظ است تا در قیامت، پاداش آنرا عطا نماید.

۴- گمان نکنیم که بهشت در انحصار قوم یا نژاد خاصی است و بر این خیال باشیم که ما چون مسلمانیم پس بهشت مخصوص ماست زیرا ایمان و عمل صالح معیار بهشت است نه عنوان مسلمان‌ی.

۵- آرامش واقعی در دنیا و آخرت، در سایه ایمان، اخلاص و کار نیک است. کسی که تسلیم خدا باشد و به او توکل کند، از غیر او، هر کس و هر چه که باشد هراسی ندارد و همواره خود را در پناه او می بیند.

ابتدا به آیه ۱۱۳ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ الْنَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ
كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

و یهود گویند: مسیحیان بر حق نیستند و مسیحیان گویند: یهود بر حق نیستند، در حالی که (هر دو گروه) کتاب آسمانی را تلاوت می کنند. همچنین، (مشرکان و بت پرستان و) کسانی که (از کتاب خدا) چیزی نمی دانند، همانند سخن آنها را گویند اما خداوند در روز قیامت، میان آنان، در آنچه اختلاف دارند، داوری خواهد کرد.

در برنامه قبل گفتیم که یهود و نصاری، هر یک بهشت را از آن خود می دانست و برای دیگران حقی قائل نبود. این آیه درباره منشأ این تفکر باطل می فرماید: تعصب نابجا باعث شده که هیچیک، دیگری را بر حق نداند، با آنکه هر دو گروه اهل کتاب و پیرو پیامبران بر حق الهی هستند.

جالب آنکه مشرکان و بت پرستان هم که اهل کتاب نیستند، درباره آنها همین سخن را می گویند زیرا تعصّب و انحصارطلبی بی دلیل، چشم انسان را از پذیرش حق کور می کند به گونه ای که فقط خود را بر حق می بینند و دیگران را هر که باشند باطل.

این آیه به روشنی بیان می دارد که در فضای آمیخته به تعصّب بی جا، عالم و جاهل، همانند هم فکر می کنند. اهل کتاب آگاه به تورات و انجیل، همان حرفی را می زدند که مشرکان جاهل می گفتند و هر یک بدون دلیل، دیگری را بر باطل می دانست.

اکنون به آیه ۱۱۴ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ وَاسْعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

و کیست ستمکارتر از آن کس که نگذاشت نام خدا در مساجد الهی برده شود و در خرابی آنها سعی نمود؟ آنان جز با ترس و خوف، حق ورود به مساجد را ندارند، بهره آنان در دنیا، خواری و رسوایی و در آخرت، عذابی بزرگ است.

در طول تاریخ، همواره مساجد الهی در معرض بسته شدن و یا تخریب و نابودی قرار داشته است. زیرا مساجد و معابد، پایگاههای حکومت ادیان الهی و محلّ اجتماع و همبستگی پیروان آنها بوده است.

لذا حاکمان ستمگر و یا منحرفان فکری همواره در صدد تخریب بنای ظاهری و معنوی مساجد بر آمده اند. چنانکه مشرکان مکه سالها از ورود مسلمانان به مسجد الحرام ممانعت می کردند.

امروزه نیز دشمنان اسلام در صدد تخریب مسجدالاقصی در بیت المقدس بر آمده اند و مسجد تاریخی بابری در هند را ویران می سازند.

البته تخریب مساجد، تنها به خرابی بنای ظاهری آنها نیست چنانکه عمران مساجد نیز تنها به بنای زیبای آنها نیست، بلکه هر عملی که از رونق مساجد بکاهد و باعث شود مردم از یاد خدا غافل شوند و از مساجد باز بمانند موجب خرابی مساجد است.

ترویج فیلمهای ضد اخلاقی ویدیوئی و یا سینمایی، از مهم ترین برنامه های دشمن برای بیگانه ساختن جوانان کشورهای اسلامی با مساجد و محافل مذهبی است.

اکنون به آیه ۱۱۵ سوره بقره گوش می دهیم:

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَسِعَ عَلِيمٌ

مشرق و مغرب از آن خداست، پس به هر سوی رو کنید، آنجا روی خداست. همانا خداوند گشایشگر داناست.

بعد از آنکه به دستور خداوند قبله مسلمانان، از بیت المقدس به مکه، تغییر یافت، یهود شبهه ای را مطرح کردند که در برنامه های قبل گفتیم و آن این بود که اگر قبله اول درست بود چرا آنرا تغییر دادید و اگر درست نبود پس اعمال قبلی شما چه می شود؟

این آیه در پاسخ این شبهه یک حقیقت مهم را بیان می دارد که خداوند مکان و محلّ خاصی ندارد بلکه مشرق و مغرب از آن اوست و به هر سو که رو کنید، خدا آنجاست.

اگر کعبه و یا بیت المقدس، به عنوان قبله قرار داده شده، از آن جهت است که نماز و عبادات جمعی باید جهتی داشته باشد که سبب وحدت و هماهنگی مسلمانان گردد و همواره توجه آنان را به خود جلب کند.

تا وقتی که یهود از بیت المقدس به عنوان قبله خود، علیه مسلمانان سوءاستفاده نمی کردند مسلمانان نیز به آن سوی نماز می خواندند اما وقتی این قبله، مایه تضعیف و تحقیر مسلمانان گردید، خداوند کعبه را که یادگار ابراهیم بود قبله مسلمانان قرار داد.

اکنون به آیات ۱۱۶ و ۱۱۷ از سوره بقره گوش می سپاریم:

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَنَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَنِينٌ
بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

(یهود، نصاری و مشرکان) گفتند خداوند برای خود فرزندی اختیار کرده است. او منزله است، بلکه آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست و همه در برابر او فرمان بردارند.

او پدید آورنده آسمانها و زمین است و هرگاه که فرمانی (برای وجود چیزی) صادر کند، فقط می گوید: موجود باش، پس آن چیز فوراً موجود می شود.

یکی دیگر از افکار و عقاید باطل اهل کتاب که برای حق جلوه دادن دین خود مطرح می کردند آن بود که هر کدام پیامبر خود را فرزند خدا می دانستند.

یهود می گفتند «عزیر» فرزند خداست و مسیحیان می گفتند «عیسی» پسر خداست. جالب آنکه مشرکان مکه نیز فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند که کارهای او را انجام می دهد.

این آیه این پندارهای غلط و بدون دلیل را که در میان عوام مردم رواج یافته بود رد می کند و خدا را از هرگونه فرزندی پاک و مبرا دانسته و می فرماید:

خدایی که هم خالق آسمانها و زمین است و هم حاکم بر آنها، چه نیاز و کمبودی دارد تا از طریق فرزند گرفتن، آنرا جبران نماید.

اصولاً مقایسه خود با خدا و تصویری انسان گونه از خدا داشتن، تصویری غلط است که باعث می شود انسان محدودیت ها و خواسته های وجود خودش را برای خدا در نظر بگیرد. در حالیکه (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) هیچ چیز مثل و همانند او نیست.

اکنون درسهایی را که از این آیات آموخته ایم مرور می کنیم:

۱- تعصب و گروه گرایی های نابجا، انسان را به کارها و سخنان جاهلانه می کشاند. تنها خود را حق می داند و حاضر به پذیرش حق دیگران نیست.

۲- مساجد، سنگر مبارزه با کفر و شرک است لذا دشمن سعی در خرابی بنای ظاهری و معنوی آن دارد. پس باید تلاش کنیم، مساجد چنان پررونق و پرجمعیت باشد که دشمن از نفوذ در آن بترسد.

۳- والدین و مربیان و همچنین خادمان و متولیان مساجد، نه فقط نباید مانع حضور کودکان و نوجوانان در مساجد شوند بلکه باید همواره آنانرا به حضور در مجامع مذهبی تشویق کنند.

۴- خداوند جهت و محل خاصی ندارد. به هر سو رو کنیم خدا آنجاست اما حکمت قبله آن است که اجتماعات بزرگ عبادی هماهنگ و همسو، آنهم به سوی اولین مرکز توحید یعنی کعبه باشد.

۵- خدا، انسان نیست که نیاز به فرزند و همسر داشته باشد. او خالقِ انسان و فرزند و همسر است چنانکه خالق و حاکم همه هستی است. آنچه در ذهن از خدا تصور کنیم، مخلوق ماست نه خالق ما.

ابتدا به آیات ۱۱۸ و ۱۱۹ از سوره بقره گوش می‌سپاریم:

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَبَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ

آنان که نمی‌دانند (و نمی‌خواهند حق را بشناسند و بپذیرند) گویند: چرا خداوند (مستقیماً) با خود ما سخن نمی‌گوید، یا آیه و نشانه‌ای بر خود ما نمی‌آید؟ همچنین گروهی که پیش از آنان بودند مثل سخن آنها را می‌گفتند. دلها و ادراکاتشان مشابه است، همانا ما آیات و نشانه‌ها را (به اندازه کافی) برای اهل یقین (و حقیقت جویان) روشن ساخته‌ایم.

(ای پیامبر) ما ترا به حق فرستادیم تا بشارت‌گر و بیم‌دهنده باشی و تو مسئولِ (گمراهی) دوزخیان (و به جهنم رفتن آنها) نیستی.

یکی از ایرادهایی که افراد ناآگاه و یا مغرض در برابر پیامبر اسلام مطرح می‌کردند این بود که چه لزومی دارد خداوند شما پیامبران را واسطه میان ما و خودش قرار دهد؟ چرا مستقیماً با خود ما سخن نمی‌گوید و آیاتش را بر ما نازل نمی‌کند؟ که در این صورت ما کلام خدا را می‌پذیرفتیم.

قرآن در برابر این سخنان و تقاضاهای بی‌جا، پیامبر و مسلمانان را دل‌داری می‌دهد که این ایرادها، حرف تازه‌ای نیست و قبل از اینها نیز دیگران این توقعات نابجا را داشته‌اند، زیرا دل‌های این افراد لجوج همانند دیگر بیمار و حق ستیز است.

این افراد که ظرفیت و لیاقت دریافت آیات الهی را ندارند، بر فرض هم اگر آیات الهی بر خود اینها هم نازل می‌شد نمی‌پذیرفتند، زیرا بدن‌بال بهانه‌اند نه پذیرش حق و گرنه انسان باید حرف حق را بپذیرد گرچه از دیگران باشد.

معیار حق، آن نیست که من بگویم یا من بفهمم. اگر گفتیم چون آیات الهی بر من نازل نشده پس من نمی‌پذیرم، معلوم می‌شود آنچه که در این میان مهم است، من هستم نه حق.

روشن است که پیامبران وظیفه‌ای جز ابلاغ آیات الهی و پند و اندرز مردم ندارند. آنها مأمور انجام وظیفه‌اند نه ضامن نتیجه و لذا مردم را بر پذیرش حق، مجبور نمی‌سازند، بنابراین کسانی که گمراه شوند و به دوزخ روند، با انتخاب خود رفته‌اند و پیامبران در برابر آنها مسئولیتی ندارند.

اکنون به آیه ۱۲۰ از سوره بقره گوش می‌سپاریم:

وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودَ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

(ای پیامبر) هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا (آنکه تسلیم خواسته آنان شوی و) از آیین آنان پیروی کنی. بگو هدایت، تنها هدایت الهی است و (بدان) اگر از هوی و هوس آنان پیروی کنی بعد از آنکه علم و حقیقت به سوی تو آمده است، هیچ سرپرستی و یآوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود.

بعد از ماجرای تغییر قبله، ناراحتی یهود از مسلمانان بیشتر شد و بعضی از مسلمانان تمایل داشتند

قبله همان بیت المقدس باشد تا بتوانند با یهودیان مدینه در دوستی و صمیمیت زندگی کنند. غافل از آنکه تغییر قبله، بهانه‌ای از سوی یهود برای مخالفت با مسلمانان بود و آنها نه تنها خود حاضر به پذیرش اسلام نبودند بلکه می‌خواستند مسلمانان از دین خود دست برداشته و یهودی شوند.

این آیه یک اصل کلی را مطرح می‌کند که هر چه شما مسلمانان از مواضع به حق خود عقب نشینی کنید، دشمن به همان میزان در کفر باطل خود پیشروی می‌کند. پس در مقام سازش با دشمنان دین برنیاید.

اکنون به آیه ۱۲۱ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

کسانی که به آنها کتاب آسمانی داده‌ایم و چنان که سزاوار آن است، آنرا تلاوت می‌کنند، آنان به (قرآن و پیامبر اسلام) ایمان می‌آورند و کسانی که به او کافر شدند پس آنان زیانکارند.

از آنجا که قرآن، همواره در برخورد با مخالفان، عدل و انصاف را رعایت می‌کند، لذا این آیه می‌فرماید گرچه اکثر اهل کتاب حاضر به پذیرش اسلام نشده‌اند، اما آنان که کتب آسمانی را با دیده حق‌پذیری تلاوت می‌کنند به پیامبر و قرآن ایمان می‌آورند.

این آیه به روشنی بیان می‌دارد که قرائت الفاظ قرآن گرچه با صوت خوش هم باشد، کافی نیست، آنچه موجب هدایت و سعادت انسان می‌شود تفکر و تدبیر در مفاهیم قرآن است که در اینصورت حق تلاوت، ادا می‌شود.

اکنون به آیات ۱۲۲ و ۱۲۳ از سوره بقره گوش می‌سپاریم:

يَسْبِقُنِي إِسْرَءِيلُ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

ای بنی اسرائیل، نعمت‌هایم را که به شما ارزانی داشته‌ام و اینکه شما را بر جهانیان برتری بخشیدم، یاد کنید.

و بترسید از روزی که هیچکس چیزی (از عذاب خدا) را از دیگری دفع نمی‌کند و هیچ بدل و عوضی از او پذیرفته نمی‌شود و هیچ شفاعتی او را سود نمی‌بخشد و یاری نمی‌شوند.

اگر شنوندگان گرامی به یاد داشته باشند این دو آیه قبلاً در آیات ۴۷ و ۴۸ همین سوره آمده بود که مطالب مربوط به آنها را بیان کردیم و با توجه به فرصت کم برنامه، امکان تکرار آن نمی‌باشد.

اکنون درسهایی را که از این آیات آموخته‌ایم مرور کنیم:

۱- حق را بپذیریم اگرچه از جانب دیگران باشد. گمان نکنیم که هر چه را من یا حزب و گروه من می‌گویند حق است و هر چه را دیگران می‌گویند، باطل. حق و باطل را معیار شناخت افراد قرار دهیم نه آنکه اشخاص برای ما ملاک حق و باطل باشند.

۲- پیامبران الهی برای پند و اندرز و بشارت و انذار آمده‌اند نه اجبار و اکراه مردم به ایمان آوردن، لذا منحرفان، خود در برابر اعمال خود مسئولند که با اختیار راه انحراف را در پیش گرفته‌اند.

۳- دعوت دیگران به دین نباید به قیمت صرف نظر کردن از اصول باشد زیرا ما باید بدنبال هدایت

دیگران باشیم نه هوی و هوس و خواسته‌های آنان.

۴- رعایت انصاف لازم است حتی درباره مخالفان، لذا آیاتی که از بنی اسرائیل انتقاد می‌کند از کلماتی مثل (کثیر) بمعنای «بیشتر» و (فریق) به معنای «گروه» استفاده کرده است تا حق صالحان آنها از بین نرود.

ابتدا به آیه ۱۲۴ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

وَإِذْ أَبْلَىٰ إِِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ و آنگاه که ابراهیم را، پروردگارش با حوادث گوناگونی، آزمایش کرد و او از عهده همه برآمد، خداوند فرمود همانا من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم. ابراهیم گفت: خدایا از نسل من نیز (امامانی قرار بده)، خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد.

حضرت ابراهیم علیه‌السلام در میان پیامبران جایگاه و منزلت خاصی دارد. نام او ۶۹ مرتبه و در ۲۵ سوره قرآن آمده و از او همانند پیامبر اسلام به عنوان اسوه و نمونه یاد شده است.

در این سوره نیز از این آیه به بعد، ضمن هجده آیه، سخن از این پیامبر بزرگ الهی، قهرمان توحید و معمار بنای کعبه است. او که با پیروزی در آزمایش‌های گوناگون الهی، به مقام امامت رسید.

آزمایش از سنت‌های حتمی الهی برای همه مردم است. البته آزمایش‌های خداوند مثل آزمایش‌های بشری نیست که برای آگاه شدن باشد، زیرا او همه چیز را می‌داند.

این آزمایش‌ها برای بروز استعدادها و نیک و بد انسانهاست تا مشخص شود هر کس براساس اختیاری که خداوند به او داده چه راهی را انتخاب می‌کند، تا کیفر و پاداش آنرا دریافت دارد.

در این آیه نیز منظور از (کلمات) یک سلسله وظائف سنگینی است که خداوند بر دوش ابراهیم گذارد و او از عهده انجام همه آنها برآمد، که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

ابراهیم در میان اقوام و خویشان خود تنها موحد بود اما علیه شرک و بت پرستی قیام کرد و به تنهایی وارد بتخانه شد و همه بتها را شکست. با آنکه بت پرستان به جزای این کارش، او را در آتش انداختند ولی او با خونسردی کامل و با ایمان و یقین به خدا وارد آتش گشت و به امر الهی، آتش بر او سرد و ایمن شد.

با آنکه پس از عمری عقیم بودن، و در سنّ پیری خداوند فرزندى نصیب آنها کرده بود، ولی چون امر الهی آمد، فرزندش اسماعیل را برای قربانی به قربانگاه برد.

ابراهیم، مقام امامت را برای نسل و ذریه خود نیز طلب می‌کند اما خداوند در پاسخ می‌فرماید: این مقام، مورثی نیست بلکه هر کس که لیاقت داشته باشد آنرا دریافت می‌کند.

مقام امامت بالاتر از مقام رسالت است. «رسول» مأمور ابلاغ احکام الهی و بشارت و انداز مردم است اما «امام» مسئول تحقق بخشیدن به آن احکام و اجرای عدالت اجتماعی در میان مردم است.

این آیه به روشنی بیان می‌دارد که امامت، عهد و امانت الهی است که به ظالمان و گنهکاران نمی‌رسد. بر این اساس ما شیعیان معتقد هستیم که امام نیز همچون پیامبر باید معصوم باشد و کسی

که سابقه شرک و گناه داشته باشد لایق امامت نیست.

اکنون به آیه ۱۲۵ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ

و (به یاد آورید) هنگامی که خانه (کعبه) را محل رجوع و اجتماع مردم و مرکز امن قرار دادیم (و گفتیم) از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز اختیار کنید. و ما با ابراهیم و اسماعیل عهد کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و راکعان و ساجدان، پاک و پاکیزه کنید.

آیه قبل به مقام والای ابراهیم و امامت او اشاره کرد. این آیه یادگار بزرگ ابراهیم یعنی کعبه را یادآور می شود و می فرماید این خانه، خانه مردم و میعادگاه موحدان تاریخ است. میعادگاهی امن و مقدس که محل طواف و نماز است.

حاجیان که به مکه می روند، پس از طواف کعبه باید دو رکعت نماز بگذارند، خداوند برای قدردانی از زحمات ابراهیم، سنگی را که او به هنگام بالا بردن دیوار کعبه بر روی آن می ایستاده، همچون محراب نماز در جلوی حاجیان قرار داده تا آنان جلوتر از مقام ابراهیم به نماز نایستند.

ابراهیم و اسماعیل نه فقط معمار بنای کعبه بلکه خادم آن بوده اند و به فرمان خداوند، مسجدالحرام را برای اهل عبادت و نماز، از هرگونه آلودگی و پلیدی پاک می ساخته اند. اصولاً مسجد که خانه خداست باید خادمش نیز از اولیاء خدا و پاکان باشد و هر کسی حق تصدی امور مسجد را ندارد.

اکنون به آیه ۱۲۶ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

و (به یاد آورید) آن هنگام که ابراهیم گفت: پروردگارا این سرزمین را شهری امن قرار ده و اهل آنرا، آنها که به خدا و روز قیامت ایمان دارند از بهره های گوناگون، روزی ده. خداوند (در پاسخ دعای او) گفت: البته من کافران را نیز بهره ای اندک خواهم داد، ولی آنها را به (کیفر اعمالشان) به سوی عذاب آتش می کشانم که چه سرانجامی است.

حضرت ابراهیم که کعبه را بنا نمود و آنرا برای عبادت مهیا ساخت از خداوند برای ساکنان شهر مکه، دو درخواست را مطرح نمود یکی امنیت و آرامش و یکی رزق و نعمت، و آسایش در معیشت. البته ابراهیم فقط در مورد مؤمنان دعا کرد ولی خداوند در پاسخ او می فرماید من رزق مادی را به همه مردم چه مؤمن و چه کافر، عطا می کنم، و کافران را بخاطر کفرشان از رزق دنیوی محروم نمی سازم گرچه در قیامت بخاطر اعمالشان، در جهنم خواهند بود.

این آیه دو مطلب را می رساند یکی آنکه بهره مندی مؤمنان از نعمت های مادی و رفاه و آسایش دنیوی، مطلوب است و لذا حضرت ابراهیم آنرا از خداوند می خواهد.

دوم آنکه بهره مندی کافران از رفاه مادی، نشانه حقانیت آنها نیست بلکه دلیل بی ارزش بودن متاع دنیا در نزد خداوند است.

اکنون به آیه ۱۲۷ سوره بقره گوش می سپاریم:

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

و (به یاد آورید) آن هنگام که ابراهیم پایه های خانه (کعبه) را با اسماعیل بالا می برد (و چنین دعا

می‌کردند) پرودگارا (این کار را) از ما بپذیر که همانا تو شنوای دانایی.

خانهٔ کعبه از زمان حضرت آدم بوده اما بدست حضرت ابراهیم، تجدید بنا شده است دلیل این مطلب آن است که حضرت ابراهیم در موقع اسکان همسر و فرزندش در سرزمین مکه می‌گوید:

(رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ)

«پروردگارا، من خاندانم را در این سرزمین خشک و بدون زراعت، در کنار خانهٔ تو ساکن کردم» پس بهنگام ورود ابراهیم به مکه، خانه خدا یعنی کعبه وجود داشته است. علاوه بر آنکه خداوند آیه ۹۶ آل عمران، کعبه را اولین خانهٔ مردم معرفی می‌کند.

این آیه می‌رساند که اگر کار برای خدا باشد، بنایی و کارگری نیز عبادت است و اصولاً نوع کار مهم نیست پذیرفته شدن آن به درگاه خداوند مهم است. حتی اگر کعبه بسازیم ولی مورد قبول خدا قرار نگیرد ارزشی ندارد.

اکنون درسهایی را که از این آیات می‌آموزیم مرور می‌کنیم:

۱- خداوند مقامات معنوی را بر اساس لیاقت افراد عنایت می‌کند و حوادث گوناگون، آزمایش‌هایی است که خداوند مقرر می‌دارد تا افراد ظرفیت و لیاقت خود را بروز دهند و به آن مقامات برسند.

۲- امامت و رهبری امت، منصبی الهی است نه مقامی دنیوی، لذا هر کس حق حکومت و امامت بر جامعه اسلامی را ندارد و باید از جانب خداوند تعیین شود.

۳- مساجد، مکان‌های منسوب به خداوند هستند پس باید از حرمت و قداست خاصی برخوردار باشند و پاکان و صالحان متولی امور مساجد باشند نه افراد بی صلاحیت و نااهل.

۴- مکه، شهر نمونهٔ اسلامی هم محل عبادت است و هم مرکز امنیّت و اصولاً عبادت و پرستش خدا، در سایهٔ امنیّت و آرامش خاطر انسانها، میسر است، زیرا دین از دنیا جدا نیست.

ابتدا به آیه ۱۲۸ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

(حضرت ابراهیم و اسماعیل گفتند) پرودگارا ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از نسل ما، امتی که تسلیم تو باشند به وجود آر و راه و روش پرستش را به ما نشان ده و بر ما ببخشای که همانا تو توبه‌پذیر مهربانی.

رمز موفقیت حضرت ابراهیم در همهٔ آزمایش‌ها، تسلیم بودن او در برابر فرمان‌های الهی بود که عالی‌ترین نمونه آن را در آمادگی برای ذبح فرزندش، اسماعیل به نمایش گذاشت.

لذا ابراهیم از خداوند می‌خواهد نه فقط او بلکه فرزندش اسماعیل، بلکه نسل آنها را انسانهایی مطیع و تسلیم دستورات الهی قرار دهد زیرا همه کمالات در بندگی خدا و پرستش ذات یگانه اوست.

البته پرستش باید در شکل و قالب مخصوصی صورت پذیرد تا از هرگونه بدعت و خرافه بدور ماند، لذا حضرت ابراهیم از خداوند می‌خواهد که خدایا راه و روش عبادت را خودت به ما بیاموز تا آن گونه که تو می‌خواهی تو را عبادت کنیم.

اکنون به آیه ۱۲۹ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْنَا آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

پروردگارا در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کن تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد و آنان را (از گناه و آلودگی) پاک سازد. همانا تو توانای حکیمی. توجه به نسل و دودمان از یک سو و دلسوزی و آینده‌گری از سوی دیگر موجب می‌شد که حضرت ابراهیم در دعا‌های خود، بیش از آنکه برای خود از خدا چیزی بخواهد به فکر هدایت و سعادت آیندگان باشد.

از آنجا که سعادت بشر بدون هدایت الهی امکان‌پذیر نیست لذا ابراهیم از خداوند می‌خواهد تا پیامبری برای مردم بفرستد که تعلیم و تربیت آنها را به عهده گیرد و دانش و بینش آنها را رشد بخشد.

اکنون به آیه ۱۳۰ و ۱۳۱ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ
إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

کیست که از آئین ابراهیم روی بگرداند مگر کسی که خود را سفیه و بی‌خرد کند. و همانا ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و قطعاً او در آخرت از صالحان است.

(بخاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگار ابراهیم به او گفت: تسلیم باش، او گفت در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم.

این آیه حضرت ابراهیم را به عنوان یک انسان نمونه و برگزیده خداوند معرفی می‌کند که آئین و مکتب او می‌تواند به عنوان یک مکتب الهی، الگو و اسوه دیگر انسانها قرار گیرد.

آیا این سفاهت نیست که انسان، چنین آئینی را با این پاکی و صفا رها سازد و به سراغ بی‌راهه‌های شرک و کفر برود؟ آئینی که هم با فطرت بشری سازگار است و هم عقل و خرد آنرا می‌پذیرد.

آئین ابراهیم به قدری ارزش دارد که پیامبر اسلام افتخار می‌کند که راه او، راه ابراهیم است. کسی که در منطق، کافر را مبهوت می‌کند و در شجاعت، یک‌تنه همه بت‌ها را با تبر می‌شکند.

و در تسلیم، همسر و فرزند خود را در بیابان داغ مگه رها می‌کند و گاهی نوجوانش را به قربانگاه می‌برد تا نشان دهد دل از همسر و فرزند نبسته و تنها به خدا دل بسته است.

روشن است که خداوند چنین انسانی را با چنان شایستگی‌هایی، برمی‌گزیند و به عنوان پیامبر و امام، الگوی دیگران قرار می‌دهد و تخلف از راه او را سفاهت و بی‌خردی می‌شمرد.

اکنون به آیه ۱۳۲ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَنْبِيُّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

و ابراهیم و یعقوب، فرزندان‌شان را به همان آئین (توحیدی) سفارش نمودند (و چنین گفتند) ای فرزندان، خداوند دین (یکتاپرستی) را برای شما برگزیده است پس (تا پایان عمر بر آن باشید) و جز در حال تسلیم (و فرمان برداری او) نمیرید.

پدر دلسوز و مهربان، پدری نیست که تنها در فکر تأمین زندگی مادی فرزندان‌ش باشد بلکه سلامتِ

فکر و عقیده، و دوری از انحراف و گمراهی باید بیش از هر چیز مورد توجه والدین باشد. اولیای خدا همواره فرزندان خود را به سوی خدا دعوت می‌کرده‌اند و وصیت آنها بهنگام مرگ نه فقط درباره تقسیم ارث و اموال دنیوی، بلکه سفارش به توحید و عبادت بوده است.

اکنون به آیه ۱۳۳ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

آیا شما (یهودیان) هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید حاضر بودید؟ در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: پس از من چه می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، که خدای یکتاست و ما در برابر او تسلیم هستیم.

گروهی از یهود اعتقاد داشتند که یعقوب هنگام مرگ، فرزندان خود را به دینی که یهود به آن معتقد بودند، سفارش و توصیه کرده است. خداوند در ردّ این ادعا می‌فرماید:

مگر شما در هنگام مرگ یعقوب حاضر بوده‌اید که چنین می‌گویید؟ بلکه او از فرزندان خود تسلیم بودن در برابر خدای یکتا را خواست و فرزندان او وعده دادند که تنها خدای یگانه را پرستند.

چنانکه در آیه قبل گفتیم، پدران باید نسبت به آینده فکری و عقیدتی فرزندان خود احساس مسئولیت کنند و در فرصت‌های مناسب و موقعیت‌های حسّاس، این نظارت خود را اعمال نمایند. یکی از دلایل توحید آن است که همه پیامبران از یک خدا خبر داده‌اند و خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق یکی بوده است، در حالیکه اگر خدای دیگری نیز وجود می‌داشت او نیز باید برای هدایت مردم، پیامبرانی می‌فرستاد و خود را به مردم معرفی می‌کرد.

اکنون درس‌هایی را که از این آیات آموخته‌ایم مرور می‌کنیم:

۱- تنها تسلیم خدا باشیم که رمز موفقیت در آزمایش‌های الهی، روحیه تسلیم و فرمان‌بری از اوست.

۲- در دعا، تنها به فکر نیازهای مادی نباشیم بلکه برای سعادت فرزندان و نسل آینده نیز دعا کنیم.

۳- سفیه کسی نیست که عقل و خرد نداشته باشد، بلکه سفیه کسی است که با داشتن عقل و خرد، به بی‌راهه رود و مایه گمراهی خود و خاندانش گردد.

۴- حسن عاقبت و دوام ایمان تا لحظه مرگ مهم است. چه بسا افرادی که مسلمان بودند ولی نامسلمان مردند. پس به فکر حفظ ایمان خود و فرزندانمان باشیم و به مسلمان بودن امروزمان، دل خوش نکنیم.

ابتدا به آیه ۱۳۴ از سوره بقره گوش می‌سپاریم:

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

آنها امتی بودند که در گذشتند، آنچه را (از اعمال خوب و بد) بدست آوردند، برای آنان و آنچه را شما بدست آوردید برای خودتان است و شما از آنچه آنها انجام داده‌اند، بازخواست نمی‌شوید.

بنی اسرائیل بسیار، به نیاکان خود، افتخار می‌کردند و گمانشان این بود که هر چند هم آلوده باشند، به خاطر کمالات پیشینیانشان مورد عفو قرار می‌گیرند. لذا بجای آنکه در فکر اصلاح خود باشند

بدنبال ذکر کارهای پدرانشان بودند.

این آیه به آنان و دیگر انسانها و از جمله مسلمانان، هشدار می‌دهد که بدانید هر کس مسئول کارهای خویش است و در قیامت، رابطه‌های پدری و فرزندی و خویشاوندی، کار ساز نیست، پس به نیکی نیاکان خود، دل خوش نکنید.

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در جمله‌ای کوتاه می‌فرماید: «الشَّرَفُ بِالْهِمِّ الْعَالِيَةِ، لَا بِالرَّمَمِ الْبَالِيَةِ» یعنی «شرافت انسان به همت بلند اوست نه به استخوانهای پوسیده نیاکانش»

اکنون به آیه ۱۳۵ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

(اهل کتاب هر کدام) گفتند یهودی یا مسیحی شوید تا هدایت یابید، بگو (چنین نیست) بلکه پیروی از شیوة ابراهیم، که حق‌گرایی بود (مایه هدایت است). او که اهل شرک نبود.

یهودیان خود را بر حق می‌دیدند و مسیحیان را بر باطل، و مسیحیان نیز خود را بر حق می‌دانستند و یهودیان را بر باطل، لذا هر یک، دیگری را به آیین خود دعوت می‌کرد و می‌گفت اگر می‌خواهید هدایت شوید باید به آیین ما درآیید.

قرآن در پاسخ به این انحصارطلبی بی دلیل می‌فرماید: راه هدایت، حق‌گرا بودن است نه حزب‌گرا بودن، و این حق‌گرایی را از ابراهیم بیاموزید که هرگز گرفتار شرک و خودپرستی نگردید.

این آیه به ما می‌آموزد که نام و عنوان مهم نیست، ایمان و عمل اهمیت دارد. یهودی یا نصرانی بودن یک عنوان بیش نیست. آنچه ارزش دارد توحید و یکتاپرستی است.

اکنون به آیه ۱۳۶ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

(ای اهل کتاب بجای آنکه هر کدام دیگری را نفی کنید) بگویید: ما به خدا ایمان آورده‌ایم و همچنین به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از نسل او نازل شده و آنچه به موسی و عیسی داده شده و آنچه به دیگر پیامبران از سوی پرودگارشان داده شده (ایمان داریم)، بین هیچیک از آنان جدایی قائل نیستیم (و میان آنان تفاوتی نمی‌بینیم) و تنها در برابر خدا تسلیم هستیم. بدنبال آیه قبل که درگیری میان یهود و نصاری را بر سر دینشان مطرح ساخت، این آیه خطاب به آنان و پیروان دیگر ادیان می‌فرماید، میان پیامبران الهی، تفاوتی نیست زیرا همه آنها از سوی یک خدا آمده‌اند.

آنچه نیز بر آنها نازل شده، همه از سوی یک خداست، پس هر خداپرستی باید به همه پیامبران الهی و همه آنچه بر آنها نازل شده ایمان بیاورد، نه آنکه فقط پیامبر خودش را قبول داشته باشد و دیگر پیامبران و کتابهای آنها را نفی کند.

پیامبران الهی، همچون معلمان یک مدرسه‌اند که هر کدام تربیت گروهی از انسانها را در مقطعی از زمان، به عهده دارند و متناسب با رشد فکری بشر در طول تاریخ، خداوند کتاب‌ها و آیین‌های کامل‌تری را برای هدایت بشر نازل کرده است.

اکنون به آیه ۱۳۷ سوره بقره گوش می‌سپاریم:
فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

پس اگر (اهل کتاب نیز) به مانند آنچه شما (مسلمانان) به آن ایمان آورده‌اید، ایمان آورند، حتماً هدایت خواهند شد و اگر سرپیچی نمایند، جز این نیست که آنها در ستیز (با تو) اند. ولی خداوند تو را در برابر آنان کفایت می‌کند زیرا او شنونده داناست.

این آیه خطاب به مسلمانان می‌فرماید: اگر اهل کتاب به جای خود محوری و تعصبات نژادی، همانند شما مسلمانان به همه پیامبران و کتب آنها ایمان آورند هدایت می‌یابند. ولی اگر خود را محور و ملاک حق بدانند و پیروان دیگر ادیان و پیامبران آنها را منحرف بشمارند، این نشانه ستیز با حق و جدایی از گروه حق طلبان است. پایان این آیه به مسلمانان دلگرمی می‌دهد که در برابر توطئه‌های دشمنان دین، خداوند برای شما کافی است زیرا او بر آنچه درباره شما می‌گویند و برنامه‌ریزی می‌کنند شنوا و آگاه است.

اکنون به آیه ۱۳۸ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ

چنین است رنگ‌آمیزی الهی، و کیست بهتر از خدا در رنگ‌آمیزی و نگارگری؟، ما تنها او را عبادت می‌کنیم.

خداوند، اول نقاش عالم است. او در آغاز خلقت، روح انسان را با فطرتی پاک، رنگ‌آمیزی نمود، ولی انسان‌ها بر آن رنگ الهی، رنگ خواسته‌ها و هوس‌های نفسانی، کشیدند و آن رنگ فطرت را از نقش وجود پاک ساختند.

تعصبات و گرایش‌های فردی و گروهی، رنگ‌هایی است که موجب تفرقه و جدایی میان انسانها می‌گردد در حالیکه باید همه رنگ‌های نژادی و قومی، رنگ بازند، تا آن رنگ الهی در انسان ظاهر گردد.

همه رنگ‌ها در طول زمان کم‌رنگ و به مرور بی‌رنگ می‌شوند، جز رنگ الهی که ثابت و پایدار است. همه رنگ‌ها موجب تمایز و جدایی است، جز رنگ الهی که مایه وحدت و برادری، آنهم در سایه عبادت خدای واحد می‌گردد.

معمولاً انسان‌ها، رنگ پذیرند و در هر جمعی وارد شوند، برای آنکه مورد پذیرش قرار گیرند، هم‌رنگ جماعت می‌شوند، در حالیکه سفارش دین، نه هم‌رنگی، که بی‌رنگی است. بی‌رنگی از همه رنگ‌هایی که موجب امتیازطلبی انسانها می‌شود - چه نام و عنوان، چه سن و سواد و چه مال و مقام - که در این بی‌رنگی، رنگ الهی ظاهر شود.

اکنون درس‌هایی را که از این آیات آموخته‌ایم، مرور می‌کنیم:

- ۱- به جای تکیه بر نیاکان و افتخار به آنان، در فکر کار خود باشیم که هر کس در گرو عمل خود است. مبادا دیگران برای آخرت خود تلاش کنند ولی ما به آنساب خود دل‌خوش کنیم.
- ۲- حق‌گرا باشیم نه حزب‌گرا. حق‌گرایی، چشم و گوش انسان را برای درک حقیقت باز می‌کند ولی

حزب‌گرایی، انسان را از دیدن ضعف‌های خود و کمالاتِ دیگران، کور می‌سازد.

۳- همراه با ایمان قلبی، تسلیم بودن در عمل هم لازم است. نمی‌توان ادعای ایمان داشت ولی بجای دستورات الهی تسلیم هوی و هوس خود بود.

۴- برترین رنگ‌ها، رنگِ فطرت الهی است که خداوند وجود همهٔ انسانها را به آن رنگ، آمیخته است، رنگی پایدار، وحدت‌بخش و مایه صفا و صمیمیت.

ابتدا به آیه ۱۳۹ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

قُلْ أَتَحْجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَلَنَا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ

(ای پیامبر به اهل کتاب) بگو آیا درباره خداوند با ما مجادله می‌کنید در حالیکه او پرودگار ما و شماست

و اعمال ما برای ما و اعمال شما از آن شماست و ما برای او خالصانه عبادت می‌کنیم.

متأسفانه بعضی پیروان ادیان، که آشنایی کامل با معارف دینی ندارند، تصور می‌کنند آنها در نزد خداوند مقام و منزلت خاصی دارند و خدا تنها به فکر آنها بوده و تنها برای آنها پیامبرانی فرستاده است و لذا حاضر به پذیرش پیامبران دیگر و پیروان آنها نیستند.

در حالیکه خداوند با هیچ قوم و نژادی نسبت فامیلی ندارد. همه در نزد او یکسان هستند و تنها چیزی که موجب دوری یا نزدیکی انسانها از او می‌گردد اعمال آنهاست که هر کس نیز در گرو عمل خودش هست.

البته عملی مورد قبول واقع می‌شود که خالصانه برای خدا انجام شود که این‌گونه عمل، نشانهٔ ایمان واقعی و دوری از هرگونه عقیده شرک‌آلود است.

این آیه نشان می‌دهد که انحصارطلبی انسان، گاه به حدی می‌رسد که حتی خدا را هم تنها برای خود می‌خواهد نه دیگران، و او را تنها خدای خود می‌داند نه دیگران. در حالیکه خداوند در انحصار هیچ دین و آیین یا نژاد و قبیله‌ای نیست و پرودگار همهٔ جهانیان است.

اکنون به آیه ۱۴۰ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

(ای اهل کتاب) آیا می‌گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از نسل او، یهودی یا نصرانی بوده‌اند؟ (ای پیامبر به آنان) بگو شما بهتر می‌دانید یا خداوند؟ کیست ستمکارتر از آن کس که گواهی الهی را (درباره پیامبران) که نزد اوست کتمان کند و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

بعضی از پیروان حضرت موسی و حضرت عیسی، برای اثبات حقانیت دین خود و نفی ادیان دیگر، چنین ادعا می‌کردند که حتی حضرت ابراهیم و پیامبران پس از او نیز، بر آیین آنها بوده‌اند.

با آنکه از جهت تاریخی حضرت موسی و حضرت عیسی، پس از آن پیامبران آمده‌اند و چنین ادعایی، جز تعصب بی‌جا و نژادپرستی باطل، هیچ دلیل دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

قرآن، تحریف و یا کتمان حقیقت را بزرگ‌ترین ظلم می‌داند زیرا چه بسا موجب انحراف در عقیده و فکر نسل‌ها و عصرهای مختلف و مانع رشد و تکامل فرهنگی جامعه بشری گردد.

اکنون به آیه ۱۴۱ سوره بقره گوش می‌سپاریم:

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

(به هر حال) آن امت گذشته، آنچه بدست آوردند برای خودشان و آنچه هم شما بدست آورده‌اید از آن خودتان است و شما از کارهایی که آنها انجام داده‌اند بازخواست نمی‌شوید.

این آیه در پاسخ به ادعاهای پوچ برخی یهود و نصاری که در آیه قبل آمد، می‌فرماید چرا در فکر کشاندن سابقه تاریخی خود تا زمان حضرت ابراهیم هستید.

یک جامعه زنده باید بر اعمال خویش متکی باشد نه به تاریخ گذشته‌اش. پیامبران و اقوام پیشین همه درگذشتند و اعمالشان مربوط به خودشان است چنانکه شما نیز مسئول اعمال خودتان هستید. فضیلت، امری اکتسابی است که هر فرد و گروهی باید خودش آنرا بدست آورد، نه امری موروثی که فرزندان از پدران به ارث برند.

اکنون درس‌هایی را که از این آیات می‌آموزیم مرور می‌کنیم:

۱- خدا، خدای همه انسانها بلکه همه موجودات است. او در انحصار هیچ دین و آیینی نیست و هیچ کس یا گروهی در نزد او امتیازی ندارد. تنها عمل انسانهاست که مایه قرب یا بُعد آنها از او می‌گردد.

۲- تحریف حقایق دینی و تاریخی، ظلم فرهنگی به نسل بشر است که در نزد قرآن بزرگ‌ترین ظلم‌ها به حساب می‌آید.

۳- به فکر عمل خویش باشیم نه آنکه به تاریخ گذشتگان مغرور شویم و فخرفروشی کنیم، نه نیکی آنها برای ما پاداشی آورد و نه بدی آنها موجب کیفر ما گردد.

۴- قبله یعنی به آن سوی که خدا فرمان داده روی کنیم نه آنکه خدا در آن جهت باشد. پس چه آن زمان که رو به بیت المقدس بوده‌ایم و چه اکنون که رو به کعبه می‌ایستیم، تفاوتی نمی‌کند زیرا هر دو به فرمان خدا بوده است نه خواست خودمان.